بازدید شد
۱۳۸۵

۱۲۵۵۹

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ...
اسم کتاب مجموعه رسائل مختلفه ...
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۳۰۱۰
۲۸۸۶
۱۲۵۵۹
۲۱۳

خطی - فهرست شده
۱۲۵۵۹

بازرسی شد
۲۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب مجموعه رسائل مختلفه در رمل و اسرار قاسمی صور
مؤلف
موضوع تألیف
۸۸۴۰
۱۲۵۵۹
۲۱۳
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۳۰۱۰
۲۸۸۶

۱۲۵۵۹

ملی - فهرست شده
۱۲۵۵۹

دور رکعت نماز حاجت رکعتی ۳ قل هو الله

بعد از سلام سر بسجود

یا الله ۳ مرتبه اسئلک بحق یوخود ام موسی کلیم الله حاجتی

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و ثنای بی شمار واجب بعدد ذرات رمل ازلی فردیست که اشیاء عالم را فرد و زوج آفرید
بر وفق آیه کریمه و ما خلقناکم ازواجا و درود نجسته بر آن مرکز نبوت و
دایره رسالت محمد باعث انقد که انجم اوصاف جمالش عقلی کم از ارباب فطرت
و اولوا الالباب پوشیده نماند که علم رمل از شاریست از آثار پیغمبران چنانچه حق جل و علا خبر
باز که ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین الحق علمی
که بر آن مکشوف علم مغیبات اشیاء عجب نبوت هر از ده کانه و اشکال شانزده گانه
تا عجب بشیر و نقطه و طالب و مطلوب و داخل و خارج و منقلب و ثابت و حکم
خیر نهایت حال اختصار دایره شکلی از جمله بیست و چهار دایره تا مبتدی را کو هادی
بهره بخشد و الله المستعان و علیه التکلان صورت اشکال شکل لحیان
قبض الداخل قبض الخارج جماعت فرح عقله انکیس حمره
بیاض نصرة الخارج نصرة الداخل عتبه الخارج نقی الخد
۱۴ عتبه داخل ۱۵ اجتماع ۱۶ طریق اشکال الداخل
شکل اشکال خارج شکل اشکال منقلب شکل اشکال ثابت شکل
دیگر صورت اشکال شانزده خانه سعادت و نحوست و منسوبات کواکب
و بروجات این است متعلق بمشتری سعد منسوب است بقوس متعلق
بشمس سعد منسوب باسد نحس متعلق براس منسوب بدلو متعلق بعطارد
و منسوب بسنبله سعد صغیر متعلق بقمر منسوب بمیزان نحس متعلق بزحل
منسوب بجدی نحس متعلق بمریخ منسوب بحمل سعد متعلق بقمر منسوب بسرطان

سعد متعلق بشمس منسوب باشد سعد متعلق بمشتری منسوب بحوت نحس
منسوب بجدی نحس متعلق بمریخ منسوب بعقرب سعد متعلق بزهره منسوب
بثور نحس متعلق بعطارد منسوب بجوزا سعد متعلق بقمر منسوب بسرطان کیفیت
طالب و مطلوب بحسب نقطه ناری هشت خانه و نقطه بادی هشت خانه و نقطه آبی
هشت خانه و نقطه خاکی هشت خانه و سیر نقطه صعود و مقابله و مقارنه نقطه برانکه
نقطه آتش لحیان طالب نقطه ناری قبض الخارج و قبض الداخل طالب نقطه ناری
فرح و فرح طالب نقطه ناری عتبه و عتبه طالب نقطه ناری نصره الخارج و نصره
الخارج طالب نقطه ناری عتبه الخارج طالب نقطه نقی الخد و نقی طالب نقطه طریق
و طریق طالب نقطه ناری لحیان باد و آب و خاک بدین قسم طالب و مطلوب هم
دیگر میباشند تا خیر حکم بر حصول و وصول و دخول و خروج و اتصال و انفصال
معلوم شود بمقارنه نظرات و مقابله شواهدات آتش روح باد عقل آب نفس خاک
جسم و اشکال بمیزان در آید این است و بعد از اینها در آید ان رهی خلف آن
برانچه از قرار مذکور تقسیم شده عمل نمیشود در عالم سال یا ماه
بماه یا که روز بروز بنوعی که مذکور شد استخراج نماید درین کو ثابت کنند درین نوبت کو
براین نوع اعطا نوشید لحیان در خانه اول بر آید دلیل است بر صحت
بدن و سلامتی نفس و کیفیت حال و عمر دراز و فتح و فیروزی و خوشحالی و در اکثر
عزت در نزد امرا و سلاطین و اراده نمودن کارهای بزرگ و طلب منصب نمودن از
بزرگان و دعای خیر کردن از برای خود و حاجت خواستن از خدا و حضرات ائمه معصومین
و راغب بودن در خیرات و اراده نمودن زیارت بیت الله الحرام و ائمه هدی سلام الله علیهم
اگر در خانه دوم بر آید دلیل است بر خروج مال که ستاده و خرمی که دیگر

عروسی معروف بساز

عروسی معروف بسازد و آنچه غایب منفعت یابد و ربعی و هدایا بوی رسد و لباس بگوید از جانب
بزرگان بپوشد و اما از غذای گرم و خشک محفوظ نماید تا بخور گردد و مال زیاد شود و از دست
برود و از روزهای هفته پنجشنبه بردن جائی که است و شنبه احوال بهتر خواهد بود و در ماهها ماه رمضان
بردن بجائی که است و اگر از کاه حامله باشد پسر زاید اگر در خانه سیم بر آید دلیل است بر صحت بدن
و سلامتی احوال برادران و خویشان و اراده نمودن سفر و حرکت در نزد دیگر و خوشی یافتن از
برادران و منفعت یافتن از آب زمین و از جانب ایشان و از متفکر بودن و اندیشه نمودن از دشمن
و موقوف شده این اراده بواسطه زنان بر کودن نشینان بر کوه اگر در خانه چهارم بر آید دلیل است
بر نیک و بدی حال و صحت و سلامتی احوال پدر و مادر و متفکر بودن در ملک و مقام و اندیشه کردن
در ملک و مقام و اندیشه نمودن از دشمنان و دعوی آشکار در میان برادران بجهت میراث و آب و زمین
و نزاع نمودن پدر با فرزندان و جدا شدن پدر از پسر و پشیمان شدن پدر از کارها اما ملک از دست
برود و از مال پدر بردن در آید و خبرها خوشی از جهت شان رسد و خرم شود اگر در خانه پنجم در آید
دلیل است بر سلامتی حال فرزندان و خوبی حال مطلوب و معشوق و عشق بازی کردن پسران و صحبت
جوان و مهمانی کردن و صحبت داشتن با امردان و صحبت داشتن و مهمانی کردن با مردمان نفیس و
و صلح و دوستی کردن با مشایخ و رسیدن و آوردن نامه و تحفه و هدایا از جانب شان و رسیده
خبرهای خوش از مطلوب و خرمی یافتن از فرزندان نرینه و مادینه و در غضب صلح بوده و در میان فرزندان
معروف و مشهور عالم شود و در همه کارها جهد نماید و عاقل و زیرک شود اگر در خانه ششم بر آید
دلیل است بر نیکوئی حال بنده گان و منفعت یافتن از بنده گان و زیردستان و حیوانات خورد و لکن
اگر بیمار بوده باشد زود شفا یابد و بسیار نکو حال از بدل بیمار کم شود و صدقه و خیرات باید داد تا خیر گردد

رشار

دیگر از بندگان اراده حرکت ظاهر غافل بسیار شد تا نقصان مال رسد و در پنجشنبه روزی مبارک
خواهد بود و هر کاری که در آن روز ظاهر نیکو است اگر در خانهٔ هفتم در آید دلیل است بر ضعف
طالع مردان و تزلزل زنان و ناسازگاری و ناراستی ایشان با یکدیگر و تقاضا و تهمت
کشیدن در حق یکدیگر و دشمنی افتادن در میان زنان بواسطهٔ مال و میراث غائبان و کم
شدن مال زر و دستان اما عاقبت بخیر بود اگر در خانهٔ هشتم بر آید دلیل است
بر خوف و بیم از طرف دشمنان و بد دیانتی کردن و خیانت مال دهندگان و گرفتار شدن
دشمن در دست ظالمان و دیگر سایر متوقع هم و خایف باشد از طرف دشمنان و در همه کارها
چه کند دعا و صدقه و زیرک بود اگر در خانهٔ نهم بر آید دلیل است دلیل است بر اراده
نمودن سفر دور و دیدن خوابهای خوش و زیاد گشتن علم و فضیلت و پرهیزکاری و دوستی نمودن
با علما و صلحا و بنا نهادن در کارهای خیر و اراده نمودن سفر زیارت بیت الله الحرام و
مشاهد متبرکهٔ ائمه هدی و سفر مشرق کردن و منفعت یافتن از تجار و تجارت کردن و ایمن
بودن و بسلامت بوطن باز آید اگر در خانهٔ دهم بر آید دلیل است بر زیاد شدن کار
و شغل و عمل و عزت یافتن از وزرا و سلاطین و نوازش از بزرگان و طلب داد از
ایشان و وجه کردن بسیار در همه کارها و طرح محبت افتادن میان صاحب این و شخصی
زر و چهره مایه بالا و خوشی او از عمل و عشرت با یکدیگر و روا شدن حاجات بخیر و خوبی
اگر در خانهٔ یازدهم در آید دلیل است بر روا شدن امید و نصرت یافتن از طرف
پادشاهان و امرا و سلاطین و زیاد شدن عزت در نزد ایشان و بدست آوردن مطلوب
صاحب حاجت و پنهان نمودن رازها از نهانی با دوستان طلب نعمت و جاه کردن از امرا و
سلاطین و خوشی یافتن از هر طرف و زیاد شدن نعمت و دولت اگر در خانهٔ دوازدهم
بر آید دلیل است بر خروج دشمنان و مکر و تزویر در کارها از دشمن خایف و حیران بودن و

طالع

و طالع دشمنان غالب و ضعف است و از نجومیان از کرمها کردن و عاقبت بخیر گردد و از خوف
و خطر ایمن گردد اگر در خانهٔ سیزدهم در آید دلیل است بر یافتن مراد و بکام رسیدن و تحصیل
کردن و بدست آوردن مطلوب اگر در خانهٔ چهاردهم در آید دلیل است بر روا شدن حاجات
و بکام دل رسیدن و بهره و سعادت دیدن از علما و قضات و مراد یافتن از دوستان در خانهٔ
پانزدهم در نیاید زیرا که فرد است و اگر در خانهٔ شانزدهم در آید دلیل است بر نیکویی عاقبت
و مراد یافتن و بکام دل رسیدن قبض الداخل اگر در خانهٔ اول در آید دلیل است
بر صحت و سلامتی و عمر دراز و کامرانی و خرمی و خوشدلی و قوت طالع و صحت بدن و ایمن بودن
از غم و اندوه و زیاد شدن مراتب عزت و نعمت و طلب جاه نمودن و طلب منصب و روا شدن
حاجات بخیر و خوبی و نهایت شادی و بنا نهادن کارهای خیر و اراده نمودن زیارت عتبات و روا
و طلب نمودن در صلح و پرهیزکاری و جامهٔ نوعی از انگشتر یاقوت و فیروزه اندر و در روز پنجشنبه
و از ماهها جمادی الآخر روزی مبارک است اگر در خانهٔ دوم بر آید دلیل است بر زیاد شدن
مال و رسیدن بهره و نامه و شنیدن اخبارهای نیکو از طرف دوستان و آمدن غایب و فرزند و
داخل خانه و اولاد نمودن عقد و نکاح در میان ایشان و بدست آمدن غایب و منفعت یافتن از
مزروعات و جماعت و جمعیت بسیار و روزی ظاهر و منفعت احوال بهتر از حال خواهد
بود اما از کم شدن حذر باید نمود اگر زن حامله باشد دختر زاید در خانهٔ سوم دلیل است بر بلندی
احوال برادران و خواهران و خویشان و اراده نمودن نقش و حرکت نمودن که چه نحو معامله
که در این حرکت نفع بسیار و روزی ظاهر نمود و از طرف سادات و مردمان اهل و صلاح و
منفعت یابد و از دوستان نوازش بیند اگر در خانهٔ چهارم در آید دلیل است بر نیکویی
یافتن و زیاد گشتن ملک و مقام و بدست آوردن آب و زمین و ملک و بنا نهادن خانه و عمارت و قصرهای نیکو

و دشمنه

وببخشند و اگر کودکان خانه‌ها منفعت یابی از پدر و میراث بدست آوردن چیزی از
زنان اما از جهت مقام گاه گاه با هم نشینان گفتگوی در میان آید و عاقبت بخیر گردد
اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است بر رسیدن احوال فرزندان و رسیدن رسل و رسیدن
نامه سربمهر از طرف مردم و سلامتی و شنیدن خبرهای نیکو و خوشی با زن کودکان با پدران
و خبرهای خوش بصورت در آید اهل مجالس عیش و صحبت دلکش با مردمان ادب
و دانشمند و خوشدلی یابی از هر طرف اگر در خانهٔ ششم در آید دلیل است
بر نیکوئی حال بندگان و زیردستان منفعت یابی از ایشان و زیاد شدن عزت
و ایمن بودن از بیماریها و بدست آمدن مالی که دیده و گم شده اگر در خانهٔ هفتم
در آید دلیل است بر رسیدن احوال متعلقان و یاران کار رزان و لو هر منفعت یابی
از نزدیکان و غایبان و دوری کودکان ضدان و بر کودکان تعصبات و تهدید کودکان دشمنان
و ظفر یابی و خیر و برکت در عقد و نکاح اگر در خانهٔ هشتم در آید دلیل است
بر ایمن بودن از خوف و خطر و زیاد شدن مال زنان و سپردن آنچه از غم دارد
و اگر زن حامله باشد دختر زاید و کران و خوف دوری در یکشنبه بود اگر در خانهٔ
نهم بر آید دلیل است بر آزاده بودن بسفر در زیارت و مایل بودن در طاعت و خیرات
و سعی نمودن در علم و فضل و معزز بودن و محترم بودن در نزد بزرگان و دیدن خوابهای
نیکو و موقوف شدن بسفر و بدست آوردن مال حلال اگر در خانهٔ دهم
در آید دلیل است بر نیکوئی کار و شغل و عمل و زیاد شدن عزت در نزد پادشاهان و
سرافراز گردیدن بخلعت سلاطین و تصرف در آمدن جاه و منصب اگر در خانهٔ
یازدهم در آید دلیل است بر برآمدن امید و بکام رسیدن و جاه و امید و برآمدن
حاجات و منفعت یابی از نزد بزرگان اما سایر آنچه دارد زحمت طلب میماند

بامید

بامید برسد اگر در خانهٔ دوازدهم بر آید دلیل است بر نفع یابی از حیوانات و قوت حال
دشمنان و مکر و تزویر کودکان در کارها و اظهار دوستی نمودن با صاحب طالع از دوستی ایشان ایمن نباید
بود تا دشمن بر وی ظفر نیابد اگر در خانهٔ سیزدهم در آید دلیل است بر روا شدن حاجات
در نزد بزرگان اگر در خانهٔ چهاردهم در آید دلیل است بر حصول مقاصد و زیاد شدن شرف
و جاه و حشمت و کامرانی اما نیکی در این خانه حاکم است اگر در خانهٔ پانزدهم در آید
دلیل است بر نیکوئی عاقبت و مراد یابی و بر آمدن حاجات بخیر و خوبی اگر در خانهٔ
شانزدهم در آید دلیل است بر صحت و سلامت و قوت حال و بکام دل رسیدن از طرف
دوستان **قبض الخارج** در خانهٔ اول دلیل است بر توسط احوال و متفکر بودن
در کارها و خائف بودن از بزرگان و احتراز نمودن از دشمنان و خصومت فتادن میان صاحب
طالع و خویشان و تهمت کشی در حق یکدیگر و زیادتی خون و حرارت در بدن دارد و زکام روز
سه شنبه بر وی مبارک است اگر در خانهٔ دوم بر آید دلیل است بر خروج مال بجواری
چنانکه کسی بتعدی بگیرد و اختیار از دست سپردن کند نقصان مال بر او رسد و بر آمدن غایبان
و شنیدن خبرهای دروغ از برادران و خویشان و بدست آمدن مال حرام و از غذای ثقیل ضرر
کند هر ماه زن حامله باشد پسر زاید اگر در خانهٔ سوم در آید دلیل است بر قوت حال برادران و
خویشان و آزاد نمودن نفس و حرکت نزدیک در این حرکت هیچ فایده نباشد و لذت خوش
پنهان شود و باز گردد و میان خواهران نزاع افتد و از یکدیگر جدا شوند اگر در خانهٔ چهارم
در آید دلیل است بر گرفتن خاطر و بمقام با هم نشینان مجادله نمودن با خویشان از جهت
ملک و مقام و میراث و ملاحظه نمودن با خویشان اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است
بر ضعف حال فرزندان و بسیار تفرقهٔ خاطر رسیدن از طرف ایشان و ناراضی

و اولاد

و نارضائی پدر و مادر و جدا شدن مطلوب و معشوق از یکدیگر و رسیدن رنج از نزد دوستان و یاران و آوردن نامها و شنیده اخبارهای ناخوش از نزد دوستان ؛ اگر در خانهٔ ششم برآید دلیل است بر رنجوری و زیادتی خون در نفس صاحب طالع و ظاهر شدن جوشش در بدن و فصد و حجامت باید و صدقه بدهد تا عاقبت بخیر گذرد و بر حال بندگان و زیردستان و ظاهر شدن خیانت ایشان در مال سایر و گم شده و دزد برده بدست نیاید و رنجوری خوف عظیم دارد ؛ اگر در خانهٔ هفتم درآید دلیل است بر ضعف حال متعلقان و ناسازگاری میان زن و شوهر و مکر و تزویر کردن دشمنان و شریکان و خیانت نمودن در مال سایر و تهمت کردن و محفوظ نمودن از حکام و سلاطین اولی است ؛ اگر در خانهٔ هشتم درآید دلیل است بر بسیاری خوف و خطر و اندیشه کردن از دشمنان و متفکر بودن در کارها و دل داشتن و دایم بر نزاری و گم شدن مال زنان و خصومت با شریکان و نارضایی و تهمت کردن در بارهٔ یکدیگر و ترس و دایم از طرف بزرگان و نقصان کشیدن در شراکت و امانت و قرائت وی روز شنبه و رنجور بودن مردکی است ؛ اگر در خانهٔ نهم برآید دلیل است بر ناامنی سفر و تولی و خوف و اندیشه کردن از خود و متفکر بودن و موقوف شدن سفر و تاخیر کردن در نماز و خواندن علم آنها سایر بود بار سفر که اگر سفر کند نقصان عظیم بکشد ؛ اگر در خانهٔ دهم درآید دلیل است بر شکست کار و تعطیل عمل بزرگان و مجادله نمودن با بزرگان و دیوانیان بجهت کاغذها و نوشتها و محاسبات و دفتر و دشمن و افتادن میان سایر و شخص سرخ چهره و تیره که با ایشان دارد دشمنی احتیاط باید نمود تا نقصان واقع نشود ؛ اگر در خانهٔ یازدهم درآید دلیل است بر ناامیدی و بازماندن از مراد و جنگ و جدل با دوستان حقیقی و بزرگان و مضرت رسیدن از پادشاه و امراء و سلاطین و کارهای دقیق و اندیشه‌های فاسد کردن و خائف بودن از طرف دشمنان

و مراد

و مراد یافتن بمعاونت دوستان و خلاص گشتن از غم و اندوه ؛ اگر در خانهٔ دوازدهم برآید دلیل است بر قوت حال دشمنان و [illegible] رفتن حیوان بزرگ از تصرف صاحب [illegible] رسیدن [illegible] از طرف دشمنان و خلاص شدن فرزندان و ایمن بودن از مکر دشمنان و رسیدن مراد ؛ اگر در خانهٔ سیزدهم برآید دلیل است بر ضعف حال طالب و بدست آمدن مطلوب بر نزاری و ایمن بودن از خوف و خطر ؛ اگر در خانهٔ چهاردهم درآید دلیل است بر تفکر بسیار و اندیشهٔ بسیار نمودن در کارهای ناشایسته و پشیمان شدن از معصیت ؛ اگر در خانهٔ پانزدهم برآید دلیل است بر توسط احوال و بمراد ماندن و خصومت کردن خویشان و هم نشینان با صاحب [illegible] ؛ اگر در خانهٔ شانزدهم برآید دلیل است که عاقبت کارها بر توسط گذرد و از غم و اندوه نجات یابد و از مکر دشمنان ایمن گردد

در خانهٔ اول برآید دلیل است بر [illegible] و میانه بودن احوال و اندیشه کردن از دشمنان از جهت نوشته جات و محاسبات دیوانی و فرو ماندن در کارها و خائف و حیران بودن از بزرگان و ایمن بودن از طرف دشمنان و از روزها روز پنجشنبه و از ماهها ماه ربیع الاول [illegible] مبارک است

اگر در خانهٔ دوم برآید دلیل است بر قوت یافتن و آمدن اولاد و آوردن نامهای سربسته از نزد دوستان و شنیدن اخبار از حیف و غم و اندوه از جانب خویشان و مجمع بودن با برادران و خویشان و اراده نمودن عقد و نکاح و از خوردن غذاهای سرد و خشک [illegible] احتیاط باید نمود و اگر زن حامله باشد دختر زاید

اگر در خانهٔ سیم برآید دلیل است بر رسیدن [illegible] حال برادران و خواهران و هم نشینان و بسیار راه سفر و موقوف شدن نفع و حرکت و بعد از آن حرکت واقع شود و از آن حرکت نفع بیند و از بزرگی منفعت شود و از نزدیکان مدد و معاونت ببیند

اگر در خانهٔ چهارم درآید

دلیل است

دلیل است بر نیک آمدن سال و منفعت یافتن از ملک و معاش و بنا نهادن و بقاع
خیر و تعمیر کردن بعضی از مقام و نیکویی حال پدر و مادر و تربیت آمدن و دفینه
و منفعت یافتن از کشت و زرع اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است
بر توسط احوال فرزندان و سرکشی کردن با پدر و مادر و نافرمانی کردن و شنیدن
خبارهای راحت‌افزا و آمدن غایبان و ظاهر شدن امراض در نفس فرزندان
از حرارت و خشکی اگر در خانهٔ ششم بر آید دلیل است بر ضعف حال
بندگان و زیر دستان و ظاهر شدن امراض در نفس صاحب خبر از حرارت
و صفرا و زن حامله را بیم قوت نبود و از حیوان نشانها منفعت بیند
و زنان و دشمنان در حق او جادوی کنند اگر در خانهٔ هفتم بر آید
دلیل است بر نیکویی حال متعلقان و دیر آمدن غایب و ضعف حال
دشمنان و بدگویان و مکر و تزویر کردن با صاحب زایچه و نقصان کشیدن کارها در
و ناسازگاری میان زن و شوهر و ملاحظه نمودن و کم شدن مال او است
اگر در خانهٔ هشتم بر آید دلیل است بر قوت یافتن مال و ایمن بودن از
خوف و خطر و میراث آمدن از غم و اندوه و دعوی افتادن میان خویشان
بجهت مال و ملک و معاش و میراث و معاونت دیدن از علماء و حفظ نمودن
از قضا در روز چهارشنبه اول است اگر در خانهٔ نهم بر آید دلیل است
بر رغبت و مایل بودن در علم و صحبت داشتن با مردمان دانشمند و زاهد شدن و کسب علم
و فضیلت و دیدن خوابهای گوناگون و دل داده نمودن به سفر و لکن سفر نتوان کرد
و خبرهای مفرح برسد و دروغ بسیار خواهند شد اگر در خانهٔ دهم در آید

دلیل است

دلیل است بر بسیار شغل و غم و اندیشه نمودن از بزرگان و متفکر و خائف بودن از خبرها که
به سلاطین و تردد و معاونت دیدن از وزراء و مستوفیان و اهل دفتر و معزز و مکرم بودن
در مجلس علماء و صلحاء و اتفاق محبت افتادن از ایشان و منفعت از مادر
اگر در خانهٔ یازدهم بر آید دلیل است بر تفرقهٔ خاطر و بی‌مرادی و ناامیدی از دوستان
و گرفتگی خاطر و امیدها و فتوح یافتن در عاقبت و وارد شدن امیدها و منفعت یافتن
بسبب نوشتن و نامهٔ بزرگان اگر در خانهٔ دوازدهم در آید دلیل است بر قوت حال
دشمنان و مکر و تزویر کردن در کارها و خصومت کردن با صاحب زایچه بسبب محبات و طلب
اهل دفتر و منفعت یافتن از چهارپایان بزرگ و دشمن افتادن میان صاحب زایچه و شخص میانه
بالا و گندمگون و اهل قلم بسبب ملک و معاش و ظفر یافتن از دشمن اگر در خانهٔ سیزده
در آید دلیل است که طالع قوت دارد و طالب مطلوب برسد و از علماء و صلحاء
منفعت یابد و از سادات و قضات مراد یابد اگر در خانهٔ چهاردهم در آید دلیل است
طالب به آرزوی مطلوب برسد و از نویسندگان و نقاشان منفعت بیند
اگر در خانهٔ پانزدهم در آید دلیل است که بسبب نوشته‌ها و نویسندگان متفکر و مضطرب
خاطر باشد و مکرها و از پنهان فاسد نماید اگر در خانهٔ شانزدهم در آید دلیل است
بر نیکویی عاقبت و مراد یافتن بمعاونت دوستان و فتح الحمد تمام شد جدول ه
باب
اگر در خانهٔ اول در آید دلیل است بر تازگی و خرمی و سعادت و صحت بدن و بی‌غمی و نجات
و زاهد شدن عزت نزد بزرگان و مایل در غیب بوده عیش و طرب و دل داده نمودن به کارهای
بزرگ و طلب جاه و منصب کردن از بزرگان و پوشیدن لباسهای نیکو و از روزها روز جمعه
و از ماهها ماه ربیع الآخر و بردی مبارک است اگر در خانهٔ دوم دلیل است بر نیکو شدن

نوع

بودن مال و مواشی و خروج از آنچه از دزدی و آمدن غایبان و برد و آوردن نامها از جهت کار
دختر از خویش از غایب ستان و اراده نمودن کارهای بزرگ و صحبت خوبان از فرزند
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از علم اخبار و سیر اندوه خروج جنیان بسیار و خرمی چنانکه کسی
در کار عروسی خرج نماید دعوی نمودن بسیار داشته باشد. از حال پدر خواهر بود از غذاها که خبر دهد
حذر باید کرد و هرگاه زن حامله باشد پسر زاید بخ اگر در خانه سیم برآید دلیل است صحبت
و بلندی احوال برادران و خویشان و خواهران و اراده نمودن نقل و حرکت نمودن
اراده خرمی یافتن و خوشحالی یافتن از طرف برادران و خواهران و منفعت یافتن
از خویشان بخ اگر در خانه چهارم برآید دلیل است بر نیک آمدن مال یا ترود و غیب
بودن بعیش و عشرت و طرب و منفعت یافتن از ملک و مقام و نیکوئی عاقبت کارها
و بلندی [illegible] بخ اگر در خانه پنجم برآید دلیل
بر بلندی احوال فرزندان و آگاهی [illegible] عیش و عشرت و عروسی و مهمانی کردن و منفعت یافتن
از کسب و هنر و شنیدن اخبار خوش از نزد دوستان و اراده نمودن نقل و حرکت برادران
و خویشان بخ اگر در خانه ششم برآید دلیل است بر توسط حال بندگان و زیردستان و
ایمن بود از بیماری و منفعت یافتن از فرزندان و مطلوب ظاهر شده [illegible]
از بسیاری سردی و تری و مزاج و درد سینه و [illegible]
حال بخ اگر در خانه هفتم برآید دلیل است بر بلندی احوال متعلقان و نیکوئی
حال غایب و اراده نمودن عقد و نکاح و منفعت یافتن از شرکت و ایمن بود از شر دشمنان
و منع کردن از بزرگان بخ اگر در خانه هشتم برآید دلیل است بر ایمن بود از خوف و خطر و
خلاص شدن از غم و اندوه و [illegible] در روز جمعه خوف و خطر باید داشت روز جمعه باشد
و از کم شدن مال [illegible] حذر باید کرد یا نقصان مال واقع شود بخ اگر در خانه نهم
برآید دلیل است بر سفر و دیدن خوابهای خوش و صحبت [illegible] با مطربان و مردمان ادب

ودانشمند

و دانشمند و آمدن غایبان و آوردن تحفه و هدایا و رغبت بودن بعیش و طرب و زیاد شدن
علم و فضل بخ اگر در خانه دهم برآید دلیل است بر زیاد شدن شغل و عمل در نزد بزرگان و
منفعت و نوازش دیدن از امرا و سلاطین و طلب جاه و منصب کردن و مراد یافتن
از دوستان بخ اگر در خانه یازدهم برآید دلیل است بر خرمی و خوشحالی و دعوت یافتن
در نزد بزرگان و زیاد شدن دوستان و مدد و معاونت دیدن از دوستان بخ اگر در خانه دو
ازدهم برآید دلیل است بر توسط احوال دشمنان و ایمن بودن از مکر و کید دشمن و نجات
یافتن محبوس از بند و زندان و ایمن از خوف و خطر بودن و ظفر یافتن بر دشمن بخ اگر در خانه
سیزدهم برآید دلیل است بر حصول مرادات و برآمدن مطلوب و اتصال کردن با مطلوب
بخ اگر در خانه چهاردهم برآید دلیل است که مطلوب عاشق بر کشف [illegible] نماید و طالب
[illegible] عشق و رزند [illegible] برسد بخ اگر در خانه پانزدهم برآید دلیل است بر نیکوئی عاقبت
و در آمدن عاقبت و [illegible] در منزل در نزد آید بخ
اگر در خانه شانزدهم برآید دلیل است بر حصول مرادات و [illegible] عاقبت و دفع مهمات
بخیر و خوبی بخ اگر در خانه اول برآید دلیل است بر قوت نفس و بلندی احوال و
در کارها بودن و بسیار کار و اراده نمودن کارهای بزرگ و سفر پیش آید و از آن سفر فایده بسیار
[illegible] دشمنان او بسیار باشند و از دشمنان حذر باید کرد و اندر روز شنبه و از ماهها ماه شعبان
برود بسیار کم است و اگر زن حامله باشد پسر زاید بخ اگر در خانه دوم برآید دلیل است بر
کشیده و طول و غمناک بودن بجهت نفقه و کفر [illegible] آمدن غایب از سفر و قوت
یافتن مال [illegible] در ضعف مستقر احوال است بخ اگر در خانه سیم برآید دلیل است
بر قوت حال برادران و خویشان و جنگ و جدل کردن با صاحب [illegible] و از دشمنی شخص سبز
چهره و کوتاه بالا و بزرگ دندان و فراخ بینی و کم [illegible] زبان حذر باید کرد [illegible] واقع

[illegible]

نبود ❊ اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیل است بر نیک آمدن سال و سلامتی احوال جد و متعلق
بجده در ملک و مقام و اندیشه بودن از دشمنان و دعوا افتادن میان صاحب ملک و دشمنان
و خویشان بجهة مقام و میراث و ملکها و دفینه و آن مقام ❊ اگر در خانهٔ پنجم در آید
دلیل است بر بلندی احوال فرزندان و متعلقان و آمدن رسل و آوردن نامه و تحفه و هدایا
از نزد دوستان و شنیدن خبرهای خوش و در آمدن غایبان و اراده بودن عقد نکاح
فرزندان ❊ اگر در خانهٔ ششم در آید دلیل است بر ضعف حال بندگان و زیر دستان
و ظاهر شدن امراض از حرارت و خشکی و درد شکم و جوشش در بدن و فصد و حجامت باید
کرد و از غذاهای گرم و خشک حذر باید نمود و از دوره روز شنبه بودن مبارک است و چهار رکو
قرآن عظیم است ❊ اگر در خانهٔ هفتم آید دلیل است بر توسط احوال متعلقان
و اندیشه بودن از دشمنان و در آمدن غایبان از سفر و ناسازگاری میان زن و شوهر
و نقصان کشیدن از شراکت و خصومت میان صاحب ریه و شرکاء از جهة معاملات
و مطالبات و طالب ظفر یافتن بر دشمن ❊ اگر در خانهٔ هشتم برآید دلیل است
بر بسیاری خوف و دعوا افتادن میان زن و شوهر و خویشان از جهة میراث و خوف
او در یوم شنبه بود و در این روز محافظه باید کرد و صدقه باید داد تا عاقبت او بخیر گذرد
❊ اگر در خانهٔ نهم برآید دلیل است بر بسیج راه سفر و در آمدن غایبان از راه دور
و کمی سعادت در خیر و دین و خوابهای پریشان و اراده بودن نقل و حرکت زنان و شرکاء
❊ اگر در خانهٔ دهم برآید دلیل است بر غم و ملال و آزرده کشیدن از جهة ... از
دوستان و طلب منصب نمودن در کارها از بزرگان و لیکن ... در حاصل نشود ❊ اگر در خانهٔ
یازدهم در آید دلیل است بر قوت حال دشمنان و مکر و تزویر کردن در کارها با صاحب
ریه و نقصان از حیوانات بزرگ و خیرات و تصدق باید داد تا از شر دشمنان
ایمن گردد ❊ اگر در خانهٔ دوازدهم در آید دلیل است که طالب به مطلوب رسد و از

بزرگان

بزرگان خائف و اندیشناک بود و حذر از برآوردن مهمات او باید کرد ❊ اگر در خانهٔ
چهاردهم برآید دلیل است که مطلوب به دشواری بدست آید و از دشمنان و بد اصلان حذر باید
کرد ❊ اگر در خانهٔ پانزدهم در آید دلیل است که احوال و اوضاع سائل بی‌نهایت ضعیف
بود و در آخر قوت گیرد ❊ اگر در خانهٔ شانزدهم در آید دلیل است که عاقبت کار سائل
به مدد و معاونت دوستان به نیکویی انجامد ❊ اگر در خانهٔ اول در آید دلیل است بر ضعف
طالع و کم فکری خاطر و کمی سعادت در کارها و خائف بودن از دشمنان از بلندی و دیوار حذر باید کرد
از روزها روز شنبه و از ماهها ماه رجب و دی مبارک است ❊ اگر در خانهٔ دوم برآید دلیل است
بر ضعف کیسه و بی‌شمار خرج واقع شدن و آمدن غایبان از سفر و در آوردن نامه دوستان
و بدست آوردن غلام و کنیز سیاه و از غذاهای سرد و خشک حذر باید کرد تا کوفتی بهم رسد و بتعبیر
احوال از مادر یا پدر و خواهر بود و اگر زن حامله باشد دختر زاید ❊ اگر در خانهٔ سوم برآید دلیل است
بر توسط احوال برادران و خواهران و خویشان و هم نشینان و اراده بودن نقل و حرکت
و موقوف شدن اراده و خصومت میان صاحب ریه و خویشان و برادران از جهة ملک و مقام
و میراث ❊ اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیل است بر نیکو آمدن سال و نیکویی عاقبت مقصد
و بلندی احوال پدر و زیاد شدن ملک و مقام و منفعت یافتن از مزروعات و تعمیر کردن بعضی از مقام
و آباد کردن قناتها و ملکهای خراب و مقام خود و ملکی و اراده ملکی بودن و خائف و متفکر ...
❊ اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است بر بلندی احوال فرزندان و دوستان بعد از مدت و انتظار
نیکو و لطافت غایبان از جهة خبرهای ... و دروغ ❊ اگر در خانهٔ ششم برآید دلیل است
بر ضعف حال بندگان و زیر دستان و ظاهر شدن امراض و نقل ... از سردی و خشکی و درد
پای ام بهم رسد فصد یا حجامت باید کرد و از غذاهای گرم و تر باید خورد تا عاقبت بخیر
گذرد ❊ اگر در خانهٔ هفتم برآید دلیل است بر ضعف حال دشمنان و شرکاء و خصومت

زنان

میان زن و شوهر اگر شریک بود نقصان جنبد و غایب و سفر شده در آید و اگر سعد و نکاح و طرف نحو
و زن حامله بود روز شنبه خطر عظیم دارد بج اگر در خانهٔ هشت برآید دلیلست بر بسیاری خوف
و خطر از طرف دشمنان و دعوا و اقوال در میان شریکان جهة مال میراث و غایبان از
کم شدن یا زنان حذر باید کرد تا نقصان واقع نشود و اندر روز شنبه حذر باید کرد در اول
در اثنی روز است بج اگر در خانهٔ نهم برآید دلیلست بر بسیج راه سفر و نامزی راه
سفر و موقوف شدن سفر و کمی سعادت و دیدن خوابهای پریشان و خواندن علم
بج اگر در خانهٔ دهم برآید دلیلست بر ضعف حال پادشاه و بسیج کار و شغل و اراده نمودن
و اندیشه کردن از بزرگان و بی نفعی در شغل و دشمنی اقوال میان صاحب بیت و شخص سائل
و با ابرام کردن بجهة طلب و مهمات دیوانیان بج اگر در خانهٔ یازدهم برآید دلیلست
بر قوت حال دشمنان و مکر و تزویر کردن در کارها و تهمت گفتن با صاحب بیت و حاجت
بودن از دشمنان از بوادی و بلندی حذر باید کرد و از حیوان بزرگ نقصان واقع شود بج اگر
در خانهٔ دوازدهم برآید دلیلست بر نا امیدی کارها و بیرادمان و خصومت کردن
با خویشان بج اگر در خانهٔ چهاردهم برآید دلیلست که مطلوب به نزدیکی حاصل شود و از
خویشان نزد معاونت جنبد بج اگر در خانهٔ پانزدهم در آید دلیلست و دلیل نزاید
بج اگر در خانهٔ شانزدهم در آید دلیلست که عاقبت کارها نیکو شود و از خوف و خطر
ایمن گردد و از مرض نجات یابد بج اگر در خانهٔ اول در آید دلیلست بر قوت حال
و صحت بدن و کیفیت عمر و زندگانی و زیاده شدن عزت در نزد بزرگان و تفکر
بسیار در کارها و زیاد شدن حول نفس صاحب بیت فصد یا حجامت باید کرد و از روزها
روز سه شنبه و از ماهها ماه شوال بروی مبارکست و اگر زن حامله باشد پسر آید بج اگر

ج

درخانهٔ

در خانهٔ دوم در آید دلیلست بر نیکوئی منقبت احوال و برکت کسب و آمدن غایب و پیدا
از سفر و آوردن تحفه و هدایا و شنیدن خبرهای خوش اما از گم شدن مال با خبر باید بود
تا نقصان واقع نشود بج اگر در خانهٔ سیم برآید دلیلست بر تسلط احوال برادران و
خویشان و هم نشینان و ناسازی میان ایشان و دعوا و اقوال جهة مال و میراث و با کم بد
مال و اگر سایر اراده نقل و حرکت داشته موقوف شود بج اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیلست
بر ضعف حال پادشاه و متفکر بودن در مقام و ملک و تغییر نمودن بعضی از مقام و ملک و آمدن مال و منفعت
یافتن از مزروعات و دهاتی اما از نو شدن خانه و از بوادی و بلندی حذر باید کرد بج اگر
در خانهٔ پنجم برآید دلیلست بر بلاهای فرزندان و آمدن خبرها که آمیز و سخن ناراست و دروغ
از جانب فرزندان و نوشتن نامهها و عریضهها و فرستادن رسولان پی در پی و طلب جاه و منصب کردن
از بزرگان بج اگر در خانهٔ ششم در آید دلیلست بر تسلط احوال بندگان و زیردستان
و اراده فرار نمودن از بسیاری خوف و حرارت و فصد و حجامت باید کرد و از غذاهای
گرم و خشک حذر باید کرد و صدقه باید داد تا عاقبت کار بخیر گردد بج اگر در خانهٔ هفتم
برآید دلیلست بر قوت حال زنان و شریکان و نمایان منفعت یافتن از نود و از بازار
کارها میان زن و شوهر و مجادله نمودن صاحب بیت با شریکان و ظفر یافتن بر دشمن بج اگر
در خانهٔ هشتم برآید دلیلست بر بسیاری خوف از طرف دشمنان و دعوا و اقوال میان
صاحب بیت و شخص سرخ چهره ترک زبان که باید بر سر با صورت نشان داشته باشد و خطر
باید کرد تا نقصان واقع نشود و از روزها روز سه شنبه ملاحظه باید کرد که طالع ضعیف در
اثنی روزهاست و در میان زنان نقصان واقع شود و از بوادی و بلندی حذر باید کرد بج

اگر درخانهٔ

اگر در خانهٔ نهم برآید دلیل است بر تمامی بسیار رنج و نقصان کشیدن از سفرها
و زیر دستان و دیدن خوابهای پریشان و منقلب بودن احوال در علم اگر در خانهٔ دهم
برآید دلیل است بر قوت کار و شغل و غم بزرگان او را است و از شخص سرخ چهره و درازی
زبان و آبله رو حذر باید کرد اگر در خانهٔ یازدهم درآید دلیل است بر روا شدن امید
بصبر و معاونت دوستان و اراده نمودن بخدمت حکام و از جانب بزرگان منفعت
بیند و امید برآید اگر در خانهٔ دوازدهم برآید دلیل است بر ضعف حال دشمنان
و مکر و تزویر کردن در کارها و اراده دور نمودن و دروغ و تهمت کشی در حق مادر
و تیغ بر دشمنان غالب آید و از حیوانات بزرگ اندک نقصان واقع شود و از
بلندی حذر باید کرد و دشمنان و اکثر ایشان از اهل سپاه و عسکر باشند و از دشمنان حذر
باید کرد اگر در خانهٔ سیزدهم برآید دلیل است بر حصول مراد و روا شدن حاجت
از دوستان به تو آزاری و ملامت کشیدن از مطلوب اگر در خانهٔ چهاردهم برآید
دلیل است بر قوت احوال و منصب عالی و منفعت یافتن از بزرگان و مراد از
از بزرگان و بی نفعی از شغل و دشمن افتادن میان صاحبی و شخص سیاه چهره و باز
اندام نجیب طلب و ملبسات از بزرگان و مراد یافتن از دوستان اگر در خانهٔ
شانزدهم برآید دلیل است بر توسط صاحب کارها و منفعت یافتن از زیر دستان
و سپردن آنها از غم و اندوه و ایمن بودن از خوف و خطر و دلگیر نمی آید
اگر در خانهٔ اول درآید دلیل است بر صحت و بلندی و کیفیت عمر و زنده گانی و در کار
شدن عزت در نزد بزرگان و شفقت و نوازش از زیر دستان و اراده نمودن کارهای
بزرگ و طلب جاه و منصب کردن و مایل بودن بلباسات و تجملات و دشمنان از صحبت

دلالت روزها

دلالت روزها روز شنبه دارد و ایام محرم بهار که نیک است اگر در خانهٔ دوم برآید دلیل است
بر قوت احوال و زیاده شدن مال و آمدن رسولان از غائب و بهبت آنها کم شده و
زن حامله پسر زاید اگر در خانهٔ سیم برآید دلیل است بر بلندی خویشان و برادران
و اراده عقد و نقل و حرکت و منفعت دیدن از سفر و احوال آینده خوب شود
اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیل است بر بلندی و منفعت یافتن از ملک و از مقام
و بنا نهادن کارهای خیر و یافتن دفینه در مقام اگر در خانهٔ پنجم درآید دلیل است
بر بلندی احوال فرزندان و مطلوب و آرزوها می باشد نرد و شطرنج و صحبت داشتن
با مردمان ادیب و دانشمند و آمدن رسولان و تحفه و مایل بودن بعیش و طرب
اگر در خانهٔ ششم برآید دلیل است بر توسط احوال بنده گان و زیر دستان
و رنجوری در بدن صاحب بیجه اگر گرمی باید خورد و صدقه باید داد تا که
خوب شود و از کم شده منفعت یابد و دزد برده بدست آید اگر در خانهٔ هفتم
درآید دلیل است بر قوت حال متعلقان و خویشان و بلندی احوال ایشان در سفر
و منفعت یافتن از معامله و اراده نکاح با خویشان اگر در خانهٔ هشتم برآید
دلیل است بر بسیاری خوف و بیماری تا روز شنبه قربان دارد و صدقه بدهد تا که خوف
و خطر ایمن شود و مال بدست آید و با قرض خواهان اکثر اوقات مبارکه ...
و قربان وی قدر روز چهارشنبه بود در آن روز باید حذر نماید و مهمان کردن او را است
اگر در خانهٔ نهم برآید دلیل است بر زیارت شدن توفیق در خواندن علم و صحبت
با علماء و دیدن خواب خوش و از سفر با خرم گردد اگر در خانهٔ دهم

درآید

در آید دلیل است بر نکوئی کار و عمل و مهربانی دیدن از بزرگان و مادر و خویشان و برادران
و حاجت از امرا و سلاطین • اگر در خانه یازدهم بر آید دلیل است بر حصول امید و مکرم و
معزز بودن نزد امرا و سلاطین و در آن مهم و مقصد و منصب و منتفع شدن و بسیار
افراز گشتن و برآمدن امید از بزرگان • اگر در خانه دوازدهم بر آید دلیل است بر
دشمن و مکر و حیله و ترس از حکام و سلاطین و غالب شدن بر دشمنان • اگر در خانه
سیزدهم بر آید دلیل است که با مقصد برسد و از جانب دوستان یاری بینند • در خانه چهاردهم
در آید که بمطلوب رسد و از بزرگان دلخوشی بینند • اگر در خانه پانزدهم در آید دلیل نزاد
• در خانه اول اگر در آید دلیل است بر زیادتی عمر و دولت و سلامتی و فتح و فیروزی
و عزیز شدن در نظر امرا و وزرا و مایل بطاعت شدن و توبه کردن از گناهان و در
رفاه و در روز یکشنبه و ماه صفر مبارک است و زن حامله پسر زاید • اگر در خانه دوم
بر آید دلیل است بر قوت یافتن و مال و جاه پیدا کردن و آمدن قاصدی از نزد غایب
و سلاطین و خبرهای خوش شنیدن و آوردن تحفهای لایق • اگر در خانه سیم در آید
دلیل است بر بلندی حال برادران و خویشان و حرکت کردن بجهت سفر و مهمانی و منفعت
دیدن • اگر در خانه چهارم در آید دلیل است بر نکوئی عاقبت و منفعت دیدن از انعام
و ملک و سپردن رفاه ملک و مقام از تصرف دیگران و نعمت خیر و جمع نمودن [illegible]
• اگر در خانه پنجم در آید دلیل است بر بلندی فرزندان و دوستی نمودن با بزرگان و [illegible]
نامه و تحفها و زینت دادن مجالس عیش و رغبت بطاعت و دیانت [illegible] •
اگر در خانه ششم در آید دلیل است بر صحت بیماران و خاطر جمعی از بیماریها و منفعت دیدن
از بزرگان و دوستان و پیدا شدن گریخته و گم شده • اگر در خانه هفتم در آید دلیل است

دلالت

بر بلندی احوال متعلقان و امیدوار شدن از بزرگان و فرزندان و غایبان و کم دور کردن
و ملاحظه نمودن در کارها خوب است • و اگر در خانه هشتم بر آید دلیل است بر این نوع از
خوف و خطر و سپردن آن از غم و اندوه و آزار شدن بنای دین حذر باید کرد و از
شخص سرخ چهره که در ظاهر دوست و در باطن دشمن است ایمن نباید بود و از سواری و بلندی
حذر باید کرد و قرار و در روز یکشنبه است در آن روز حذر باید کرد • اگر در خانه نهم
در آید دلیل است بر توفیق یافتن در علم و در غیب بودن و طاعات و عبادات و پشیمان شدن
از معصیت و طلب حاجت از خداوند و دیدن خوابهای نیکو و از اراده نمودن سفر و منفعت
بسیار ببینند و بزیارت مشرف گردد • اگر در خانه دهم بر آید دلیل است بر راز شدن
شغل و عمل و جاه و حشمت و عظمت و منفعت دیدن از بزرگان و وارد شدن مقصود و مهم
و امیدها [illegible] • اگر در خانه یازدهم بر آید دلیل است بر ایمن بودن از
دشمنان و بسیاری حیوانات و غالب شدن بر اعادی • اگر در خانه دوازدهم بر آید
دلیل است بر قوت جاه و از دیاد حشمت و مهربانی از سلاطین [illegible] رسیدن از طرف
بزرگان • اگر در خانه چهاردهم در آید دلیل است بر حصول مراد و سفر و مکرم بودن
در نزد بزرگان و کام [illegible] یافتن از بزرگان و دوستان و [illegible] و معاونت دیدن از حکام و قضات
• اگر در خانه پانزدهم بر آید دلیل است بر قوت احوال و بلندی [illegible] و جاه
و کیفیت عمر و زندگانی و مراد یافتن از بزرگان • اگر در خانه شانزدهم
بر آید دلیل است بر نکوئی عاقبت و طلب جاه و منصب نمودن از بزرگان و مراد یافتن

اگر در خانه

اگر در خانهٔ اول برآید دلیل است بر صحت و بلندی و قوت حال و منفعت یافتن
از بزرگان و وزرا و رسیدن عزت و جاه و سعی نمودن با کنیزان و عشق بازی با محبوبان و سر آن
و هم سیم جهت بیماران و در پنجشنبه طلب مطلب برد :: اگر در خانهٔ دوم برآید دلیل است
بر قوت یافتن مال و خوشی احوال آینده و آمدن غایبان و اگر زن حامله باشد
دختر زاید و لیکن حذر باید از غذا و هوا تا بمرض گرفتار نشود :: اگر در خانهٔ
سیم برآید دلیل است بر بلندی احوال برادران و خویشان و اراده نمودن نقل و حرکت
نزدیک اما دیر واقع شود و در آن حرکت منفعت بیند و با خویشان که اراده عقد
و نکاح کنند :: اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیل است بر نیک آمدن مال و منفعت
یافتن از ملک و مقام و تعمیر نمودن بعضی از جاها و بلندی احوال پدر و خویشان و نیک
عاقبت و برکت آمدن ملک و مقام :: اگر در خانهٔ پنجم برآید دلیل است بر بلندی
احوال فرزندان و شنیدن اخبار خوش از نزد دوستان و قریب ولادت [illegible] مجلس عیش
و مهمانی نمودن و منفعت از مال پدری :: اگر در خانهٔ ششم برآید دلیل است
بر قوت احوال بندگان و زیردستان و دور نمودن بیمار و خوب شدن او و
تصرف درآمدن زن سیاه چهره و منفعت دیدن از جانب پیر یا زیرک است ::
اگر در خانهٔ هفتم برآید دلیل است بر بلندی متعلقان و سازگاری میان زن و شوهر
و اراده نمودن عقد و نکاح و منفعت یافتن از بندگان و زیردستان و اراده نمودن
نقل و حرکت فرزندان و دوستان و مطلب صاحب این صحبت شود :: اگر در خانهٔ هشتم
برآید دلیل است بر زیاد شدن مال زنان و منفعت دیدن از زیردستان دایم نمودن

اندوزی

اندوزی و سیر و دل آمدن از عم و میراث یافتن از زنان و نفع دیدن از شریکان
و فراوان و خوف از دزد و در پنجشنبه بود :: اگر در خانهٔ نهم دلیل است بر توفیق یافتن
از صاحبان علم و در غیب بودن بر طاعات و عبادات و خیرات و مصاحب شدن
با علما و صلحا و مردمان ادب و دیدن خوابهای نیک و سفر کردن بعد از مدت چند
:: اگر در خانهٔ دهم درآید دلیل است بر قوت یافتن کار و شغل و عمل و نوازش یافتن
از بزرگان و یاری دیدن از بزرگان معظم و بلندی خویشان یاری و دیباچ کار جهت شغل و عمل
و لیکن زود بسته کار بگشاید :: اگر در خانهٔ یازدهم برآید دلیل است بر حصول حاجات
و مرادات و سعی و معاونت دیدن از بزرگان و طلب داشتن جاه و منصب کردن
و از یار با خویشان یار خوش دیدن :: اگر در خانهٔ دوازدهم برآید دلیل است بر
قوت حال دشمنان و مکر و فتنه و پرکردن دل و اظهار دوستی نمودن و از ادا این سبب نبود
با ضرر واقع نشود و حیوان بزرگ تصرف درآید :: اگر در خانهٔ سیزدهم برآید دلیل است
بر حصول مراد و کام یافتن از دشمنان از دوستان و شفقت و مرحمت یافتن از بزرگان
و نفع دیدن از مال دشمنان :: اگر در خانهٔ چهاردهم برآید دلیل است بر بلندی احوال
و طلب جاه و منصب کردن از حکام و سلاطین بجز و خوشی :: اگر در خانهٔ پانزدهم درآید
دلیل است که طالب بمطلوب برسد و از بزرگ منفعت یابد و از بزرگان یاری ::
اگر در خانهٔ شانزدهم برآید دلیل است بر نیکویی عاقبت و بکام رسیدن و بر
آمدن امید از صلحا و سادات :: اگر در خانهٔ اول برآید دلیل است بر ضعف حال
و کمی سعادت و مدت تنگ و تفکر بسیار و از نهان فاسد کردن و ترسیدن از دشمنان
و بسیار حرارت و تشنگی و قوت گرفتن طالع بعد :: اگر در خانهٔ دوم برآید دلیل

نقصان

برنقصان مال چنانچه کسی بظلم بگیرد و از غذا ارکم حذر کند و زن حامله بسیار باید حذر
باید کرد از مکان بلند ⁂ درخانهٔ سیم دلیلست بر بدی حال برادر و بسیار جنگ در ملک
و طعام و جنگ و کدورت و بعضی از مقام نو تغییر باید کرد و دعوا افتادن میان
خویشان اتفاق افتد و نوخانی باره چیزها در آتش ⁂ درخانهٔ چهارم دلیل
بر نقصان مال خانه و دوستان و آمدن اخبارهای ناخوش از جانب غایبان و سرگشته
بودن مطلوب از صاحب بیت و فرستادن خبرهای غم انگیز و نقصان مال پدر و اراده
نمودن حرکت برادران و خویشان بجهت دلتنگی ⁂ اگر درخانهٔ پنجم دلیلست
بر ضعف حال بندگان و زیردستان و نافرمانی برادران و خیانت کردن در مال
و دروغ گفتن و تهمت زدن بنده گان یا زیردستان در رنجوری صاحب بیت از اسهال
خون و حرارت و باید صدقه بهر دو مصرف خرج کردن فرزند صاحب بیت یا اول را
⁂ اگر درخانهٔ ششم برآید دلیلست بر ضعف حال دشمنان و بدی حال متعلقان
و تنه دیر کردن و نقصان کشیدن از شریکان و اظهار بدی ایشان بزبان و ناسازگاری
افتادن میان زن و شوهر و اراده طلاق و قطع آشنائی نمودن و نقصان دیدن
از بنده گان و زیردستان ⁂ اگر درخانهٔ هفتم درآید دلیلست بر بسیاری خوف
و کمی سعادت در کارها و فوت شدن مال و نقصان کشیدن از شریکان و وادار شدن
قرض از ممر حرام و دعوا شدن میان زن و شوهر و خویشان از جهت مال و ملاحظه
نمودن از بلندی و دیوار و قرار دور در روز شنبه است حذر باید کرد ⁂ اگر درخانهٔ هشتم برآید
دلیلست بر بسیاری خوف و کمی سعادت از کارها و نقصان دیدن از شریکان
⁂ اگر درخانهٔ نهم برآید دلیلست بر ناامنی و بسیاری دشمنان و دزدان و رنجوری
صاحب بیت در سفر و کمی سعادت در خواندن علم و کاهل کردن در طاعات و خیرات

و موقوف

و موقوف شدن سفر و اراده و گرفتار شدن بنده گان ⁂ اگر درخانهٔ دهم برآید دلیلست
بر ضعف کار و شغل و عمل و قهر و غصه خوردن و اندوه بسیار کشیدن بجهت شغل و احوال
کار یا خویشان از جانب ضعف گردد و از همنشینان و زیردستان و از آشنا ملاحظه باید کرد
که کدام دوست و کدام دشمن ⁂ اگر درخانهٔ یازدهم برآید دلیلست بر ناامیدی از کارها و از
از دشمنان و کم شدن مال و نقصان کشیدن در شغل و عمل و بمراد ماندن از مقصد
بطلبی ⁂ اگر درخانهٔ دوازدهم برآید دلیلست بر ضعف حال دشمنان و مکر و تزویر
کردن ایشان با صاحب بیت و وارد شدن غم و زیان حیوان بزرگ و خصومت و قتال میان
صاحب بیت و شخص زرد چهره و باریک رو و بلند قامت و ظفر یافتن بر دشمنان و سیر رفتن
حیوان از تصرف ⁂ اگر درخانهٔ سیزدهم برآید دلیلست بر بدی حال و کم ذکر و تنگ خاطر
از جانب مطلوب و اندیشه نمودن از دشمن و نقصان کشیده از مال امانت و جنگ و خصومت
نزدیکان ⁂ اگر درخانهٔ چهاردهم برآید دلیلست بر خصومت و عداوت دوستان و دعوا و قتال
میان زن و شوهر و سعی کردن یکی در رنجور شدن یکی از آنها و سعی کردن در جمع مال حرام و در اغنیا
بودن در کار غیر مشروع ⁂ درخانهٔ پانزدهم در نیاید ⁂ اگر درخانهٔ شانزدهم درآید
دلیلست بر عجب و بمراد ماندن از مقصد و کمی سعادت در کارها و خصومت و قتال میان
صاحب بیت و شخص زرد چهره و باریک اندام و زرد موی و ملاحظه باید نمود تا نقصان واقع نشود ⁂
اگر درخانهٔ اول برآید دلیلست بر نیکوئی حال و خرمی و زیادتی عزت و حذر باید کرد از بسیاری
خون و حرارت و از جاهای ریگین ⁂ اگر درخانهٔ دوم برآید دلیلست بر خروج مال و خرج
زیاد از دخل و آمدن غایب و خبرهای راست و دروغ و اندک ملال خاطر واقع شود اما زود
خرم گردد

خرم گردد و از نمدها تر و خشک حذر باید کرد اگر چیزی که توقع است آید اگر در خانهٔ سیم بر آید
دلیلست بر توسط احوال برادران و هم نشینان و جنگ و خصومت میان ایشان از جهت
مال دنیوی و ارادهٔ سفر نمودن و موقوف شدن از جهت برادران و خواهران اگر در خانهٔ
چهارم در آید دلیلست بر ضعف حال پدر و مرض ایشان و تفرقهٔ خاطر از جهت ملک و مقام و
منازعه میان برادران و خواهران اگر در خانهٔ پنجم بر آید دلیلست بر قوت
حال فرزندان و دوستان و خبر ناخوش از طرف خویشان که در سفر باشند و خصومت و قتال
میان صاحب زایچه و دوستان و نافرمانی فرزندان با پدر و مادر و ارادهٔ نقل و حرکت
برادران و خویشان از جهت دلتنگی از مقام اگر در خانهٔ ششم در آید دلیلست
بر توسط احوال بندگان و زیردستان و نافرمانی و ظاهر شدن ناخوشی در کیفی
صاحب زایچه از بسیاری خون و حرارت اگر در خانهٔ هفتم در آید دلیلست بر قوت
حال بندگان و زیردستان و متعلقان و ناسازگاری میان زن و شوهر و تهمت زدن
در حق یکدیگر و ارادهٔ طلاق دادن زن اما اگر شراکت کند نقصان بیند و مکر و تزویر
کردن دشمنان و اظهار دوستی نمایند از مکر ایشان ایمن نباید بود و سرخ چهره لاغر اندام
تر زنان و صورت او نشانی دارد از چنین شخص حذر باید نمود که از جهت دشمن بر آید
برای طلب مال و عاقبت بصلح انجامد اگر در خانهٔ هشتم بر آید دلیلست بر بسیاری
خوف از جانب دشمنان و کم شدن مال زن و دعوا و نزاع و قتال میان خویشان
و قرابت صاحب زایچه در روز سه شنبه بود حذر نماید اگر در خانهٔ نهم بر آید دلیلست
بر نا ایمنی راه سفر و قوت یافتن دزدان و نقصان رسیدن بر مسافران و کمی سعادت
در خواندن علم و دیدن خوابهای آشفته اگر سفر کند از دزد خطر یابد و از زخم شمشیر و چوبها
حذر باید نمود اگر در خانهٔ دهم بر آید دلیلست بر ضعف کار و شغل و عمل و ملال
کشیدن و زیان دیدن از امرا و سلاطین از جهت کار و شغل و عمل و میانه بودن احوال

مالک

مادر با خویشان مادر و نارضائی ایشان از صاحب بیت اگر در خانهٔ یازدهم در آید
دلیلست بر نا امیدی مقصود و دشمنی و قتال در میان صاحب زایچه و دوستان که از ایشان
امید و مراد خواهند ملاحظه باید کرد که در حق وی تهمت واقع شود از جهت زنان یا پسران یا
کم شدن مال اگر در خانهٔ دوازدهم بر آید دلیلست بر قوت حال دشمنان و مکر و تزویر
کردن و اظهار دوستی نمودن و از دشمنان نقصان دیدن و از مکان بلند حذر کند تا ضرر نبیند
اگر در خانهٔ سیزدهم در آید دلیلست بر قوت حال منصب و زیاده شدن عزت و جاه
شفقت و نوازش دیدن از بزرگان و طلب جاه و منصب نمودن و بمراد رسیدن اگر در خانهٔ
چهاردهم بر آید دلیلست بر توسط حال و خصومت دیدن از دوستان و نقصان کشیدن
از مقام و سلاطین و ملال کشیدن از ترکان و از زنان و تهمت زدن زنان و فرزندان
در حق صاحب خبر اگر در خانهٔ پانزدهم در آید دلیل نه دارد اگر در خانهٔ شانزدهم
در آید دلیلست بر ضعف حال و بدی عاقبت و کمی سعادت در کارها و تفرقهٔ خاطر و غم و اندوه
و ملال کشیدن از طرف دوستان و دشمنی و قتال میان صاحب بیت و شخصی سرخ چهره و میانه
بالا و نشانهٔ از زخم در بدن دارد اگر در خانهٔ اول در آید دلیلست بر صحت و سلامتی
احوال و عمر و زندگانی و مایل بودن بطاعات و خیرات و پرهیزکاری و توبه کردن از معاصی
و توفیق زیارت ائمه و مهمانی دیدن از بزرگان و با اهل صلاح صحبت داشتن از قسمت زنان
و مطربان از روزها روز جمعه و از ماهها ماه ربیع الاول و از جاها بقعه برود مبارکست
اگر در خانهٔ دوم بر آید دلیلست بر زیاده شدن مال و جاه و تصرف در آن و فهم و
و آمدن غایب از راه دور و نامهٔ دوستان آوردن و رسیدن خبرهای خوش از دوستان و از
نعمتهای کرم حذر باید کرد اگر در خانهٔ سیم بر آید دلیلست بر صحت و سلامتی برادران

و اقربا

داقربا واصلاح درکار خیر وارادهٔ عقد ونکاح نمودن وارادهٔ نقل وحرکت کردن
امّا واقع نشود :. اگر در خانهٔ چهارم برآید دلیلست بر نیکی حال میراث ومنافع
یافتن از ملک وعقار وعمارت نمودن قنات‌ها وآباد نمودن ملک ومزروع ودلالت میکند احوال
پدر وهم نشینان :. اگر در خانهٔ پنجم درآید دلیلست بر بلندی احوال فرزندان
ودوستان ومجالس وصحبت ودلخوشی با مطربان وخوش آوازان وآمدن خبر ونامه
از دوستان :. اگر در خانهٔ ششم درآید دلیلست بر توسط احوال بندگان
وزیردستان ومشغول بودن در خدمت وفرمان برداری وکثرت خون در بدن
وصدقه باید داد :. اگر در خانهٔ هفتم درآید دلیلست بر بلندی احوال
متعلقان وباز کار میان زن وشوهر وارادهٔ شرکت نمودن ومنفعت بسیار
دیدن امّا غایب سفر اراده عقد ونکاح نکند واگر صاحب سفر کند در غربت
دلتنگ شود :. اگر در خانهٔ هشتم برآید دلیلست بر زایل شدن مال ومنتفع
شدن صاحب خبر از آن وایمن بودن از خوف وخطر وسپردن امانت وغم
ودیعت آوردن مالی امّا قرآن وخوف در راه شب بود :. اگر در خانهٔ
نهم درآید دلیلست بر توفیق یافتن از خواندن علم وصحبت ودلخوشی با علما
وصلحا وشفقت ونوازش یافتن از خوانین معظّم وارادهٔ زیارت
وخوابهای نیکو :. اگر در خانهٔ دهم درآید دلیلست بر زایل شدن کار وشغل
وعمل وشفقت ونوازش دیدن از بزرگان وطلب جاه ومنصب نمودن ومنتفع شدن
از شغل وعمل :. اگر در خانهٔ یازدهم برآید دلیلست بر روا شدن حاجات
وبرآمدن مهمّات وروا شدن امیدها از بزرگان ومدد دیدن از اکابر وامرا

وافراد

وسرافراز گشتن مجتهای الدقیقه ودیر برآمدن وهم ومطلب :. اگر در خانهٔ دوازدهم
برآید دلیلست بر قوّت حال دشمنان وفتنه وشورش ومکر وتزویر کردن در کارها
با صاحب رمل از دشمنان حذر باید کرد تا نقصان واقع نشود واز حیوان بزرگ منفعت بیند
:. اگر در خانهٔ سیزدهم برآید دلیلست بر نیکوئی حال آینده وزیاده شدن عزّت
وجاه وشفقت ونوازش دیدن از بزرگان وقوّت یافتن مال وسرافراز گردیدن
بشغل وعمل واکرام دیدن از سادات وخوانین معظم ومیل نمودن بصلاح وپرهیزکاری
ومعزّز ومکرّم بودن در نزد بزرگان :. اگر در خانهٔ چهاردهم برآید دلیلست بر خوشی
حال طالع وحصول مراد وکام دل یافتن از دوستان وارادهٔ کار خیر نمودن ونوازش
دیدن از دوستان وارادهٔ صحبت با علما نمودن ومراد یافتن از نزدیکان وارکان
دولت ودیدن پادشاه :. اگر در خانهٔ پانزدهم درآید دلیلی ندارد :. اگر در خانهٔ شانزده
درآید دلیلست بر نیکوئی عاقبت ورغبت مایل بودن بصلاح وپرهیزکاری وتوفیق
یافتن ومشرّف گشتن بزیارت ائمه سلام الله علیهم اجمعین وبرآمدن حاجات بخیر وخوبی
:. اگر در خانهٔ اوّل برآید دلیلست بر توسط حال وفکرهای دقیق ومیل دوستی
جستن از وزراء واهل قلم ومشغول بودن امّا در کارها کاهلی کند در هیچ
کاری مستقیم نباشد :. اگر در خانهٔ دوم درآید دلیلست بر قرب یافتن واکرام
شدن مال در روزی ودلتنگ ومتفکر خاطر باشد زود خشمناک گردد وزود خوشحال
شود ورسیدن پیغام واخبار از دوستان وزن حامله پسر زاید :. اگر در خانهٔ سوم درآید
دلیلست بر بلندی احوال برادران وخویشان وارادهٔ نمودن نقل وحرکت امّا
میسّر نشود وارادهٔ عقد ونکاح ودعوای بجهة ملک ومقام اتّفاق افتد ولی

(الاجتماع)

زود

زود صلح کنند خ اگر در خانهٔ چهارم در آید دلیل است بر نیکوئی احوال پدر و نیکه آید مال منفعت
یافتن از ملک و مقام خ اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است بر بلندی احوال فرزندان و آمدن
نامه و رسولان و شنیدن اخبارهای نیکو از جانب دوستان و منفعت یافتن از ایشان و اراده
نمودن سفر و حرکت و لکن موقوف شود خ اگر در خانهٔ ششم در آید دلیل است بر ضعف
حال خویشان و بندگان و ملال از زیر دستان دیدن و هم از جهة دزد برده و کم شده
و ظاهر شدن مرض در بدن صاحب زیرا که غذا اثر کند و حذر باید کرد تا عاقبت بخیر گردد
خ اگر در خانهٔ هفتم در آید دلیل است بر بلندی حال متعلقان و ناسازگاری میان زن و شوهر گاه گاه
اراده نماید و غائب را به در آید و در غربت وطن سازد خ اگر در خانهٔ هشتم در آید دلیل است
بر ضعف حال خویشان و برادران و از اهل قلم منفعت دیدن خ اگر در خانهٔ نهم
در آید دلیل است بر توفیق یافتن علم و فضل و زاهد شدن و عزت در نزد علماء و فضلاء
و صحبت داشتن و دیدن خوابهای خوش و از [illegible] منفعت یافتن اما اگر اراده
سفر نماید موقوف گردد و بعد از مدتی سفر کند و نفع ببیند خ اگر در خانهٔ دهم در آید
دلیل است بر توسط حال و کار شغل و عمل و منفعت دیدن از اهل قلم و بدست آمدن
مالی با زحمت خ اگر در خانهٔ یازدهم در آید دلیل است بر روشن شدن [illegible] از بزرگان
و تصرف در آمدن شغل و عمل و منفعت دیدن از اهل قلم و خریدن مالی بزرگ جهة
خ در خانهٔ دوازدهم دلیل است بر قوت حال دشمنان و مکر و فتنه و بر کوه در کارها
و اظهار دوستی نمودن و لکن دشمن ظفر نیابد خ اگر در خانهٔ سیزدهم در آید دلیل است
بر بدست آوردن علم و سعی نمودن در خواندن و نوشتن و مدد و معاونت دیدن از دوستان
و صحبت داشتن با علماء و بدست آمدن نوشتها و منفعت دیدن از دوستان خ در خانهٔ
چهاردهم دلیل است بر قوت احوال آینده و نفع دیدن از برادران و فرزندان

دارد

در زیر دستان خ اگر در خانهٔ شانزدهم در آید دلیل است بر نیکوئی عاقبت و منفعت
یافتن از شغل و عمل بزرگان و میراث یافتن از جانب خویشان و سپردن آنچه از غم
و اندوه ⁝ اگر در خانهٔ اول در آید دلیل است بر نیکوئی احوال [illegible] و بلندی و منفعت
عمر و زندگانی و مایل اصلاح و پرهیزکاری و فکرهای دقیق در کارها و تردد بودن در امور
⁝ اگر در خانهٔ دوم در آید دلیل است بر ضعف کیسه و خرج بی اختیار و آمدن غایبان
و منفعت یافتن از ملک و آب اگر زن حامله باشد دختر زاید ⁝ اگر در خانهٔ سیم
در آید دلیل است بر بلندی احوال برادران و خواهران اما صاحب میل به حرکت کاری
نزدیک واقع شود با منفعت و اراده عقد نمودن ⁝ اگر در خانهٔ چهارم در آید دلیل
⁝ مسکینه بر نیکی احوال پدر و منفعت یافتن از ملک و مقام و سپردن زمین از مقام
اگر در خانهٔ پنجم در آید دلیل است بر بلندی احوال فرزندان و دوستان و آمدن نامها و خبرهای
خوش و لذتهای مجالس عیش و صحبت داشتن با مردمان دانشمند و نفع دیدن از جهة اراده
حرکت ⁝ در خانهٔ ششم دلیل است بر توسط حال بندگان و زیر دستان و فرار
نمودن زیر دستان و ملال بهم رسیدن از جهة کم شده و دزد برده بدست آید و حذر باید کرد
از مرض و [illegible] بهم رسد و تصدق بدهد تا عاقبت بخیر گردد ⁝ اگر در خانهٔ هفتم در آید دلالت
دارد بر قوت حال بندگان و متعلقان و منفعت دیدن از سودا و تجارت و بسیاری
دشمنان و از خیال ایشان غافل نباید بود ⁝ اگر در خانهٔ هشتم در آید دلیل است بر بسیاری
خوف از جانب بزرگان و گم شدن مال زن و دعوا افتادن میان صاحب زمین و دیگران ⁝
و خویشان به جهة مال و خوف و خطر در یوم دوشنبه بود از بندر و سواری حذر باید کرد

اگر در خانهٔ

اگر در خانهٔ نهم بر آید دلیلست بر سفر کردن بشارت و خرمی و در آید شدن علم و فضل و صحبت
داشتن با علماء و توفیق یافتن در کوبره و اتفاقات و خیرات و بر هنر کاری اعتقاد بودن
و دیدن خوابهای نیکو ؛ اگر در خانهٔ دهم در آید دلیلست بر توسط کار و شغل و عمل
و همه ستیک و تفکر بسیار از جهت بی نفعی چندین باشد صبر نمود تا کار قوت گیرد از بزرگان
منفعت یابد اگر کسی بلا برسد و لاکن عاقبت بخیر گذرد ؛ اگر در خانهٔ یازدهم در آید
دلیلست بر بر داشتن امید از بزرگان و همه دیار خواهان از دوستان و دوا و دانش
دیدن از طرف خاصه از خویشان یاری ؛ اگر در خانهٔ دوازدهم بر آید دلیلست
بر قوت حال دشمنان و دشمن افتادن میان صاحب این شخص زرد چهره و باریک اندام
بر سر و یا صورت او نشانی باشد اما ظفر یابد ؛ اگر در خانهٔ سیزدهم در آید دلیلست
بر انقلاب احوال و سر گردانی در کارها و فکرها دقیق در امورات دنیوی و منفعت
یافتن از تجارت و کسب و حرکت بی اختیار ؛ دلیلست در خانهٔ چهاردهم بر سر
گردانی و تفرقهٔ خاطر جهة دوستان حقیقی و جنگ و خصومت میان صاحب این
و اقوام و حکام و از حکام و سلاطین حذر باید کرد ؛ در خانهٔ پانزدهم دلیلست
بر نیکی احوال و مدد و معاونت دیدن از بزرگان و ایمن بودن از دشمنان ؛ اگر
در خانهٔ شانزدهم در آید دلیلست بر توسط احوال عاقبت و سرور و آمدن از
غم و اندوه و ایمن بودن از شر دشمنان و توفیق طاعات تمام شد

بحران

ولهٔ ایضاً قاعدهٔ شانزده خانهٔ رمل این است

اول دلیلست بر تن و جان و روح و در ازی و کوتاهی عمر و صحت و بیماری
و غم و شادی و سستی و ضعف و ابتدای کارها و نفع و ضرر و حرکت و سکون و صمت

ونطق

ونطق و حیات و ممات و طالع زمان و این طالع گویند دوم
دلیلست بر مال و معاش و غذا و مزدور و وکیل و معاونت و بیع و شری و دخل
و خرج و فقر و غنا و اخذ مال و قرض و غایب و داد و ستد و زیاد و کم و آنچه بمال
تعلق دارد و این بیت المال گویند سیم دلیلست بر برادران و خواهران
و هم نشینان و پیغام و نقل و حرکت نزدیک و اول و آخر و علم و جهد و جهت و خواب
دیدن روز و پیغام و دلالیان چهارم دلیلست بر پدر و مادر و موقع سلاطین
اشیاء و ملک و اسباب و آب و مسکن و خانه و دهاقین و دفاین و عاقبت کارها سایل
و ثبت اعمال برادران و امن و عافیت و این بیت الاباء گویند پنجم
دلیلست بر فرزند و معشوقان و محبوبان ششم دلیلست بر غلام و کنیز و رنجوری
و امراض و سحر و دزد و دیه هفتم دلیلست بر غایب و دزد و دشمنان
و زنان هشتم دلیلست بر مرگ و میراث نهم دلیلست بر علم
و کتاب و دانش و خوابهای نیک و بد و سفر دور دهم دلیلست بر عمل و شغل
سلاطین و احوالات مادر یازدهم دلیلست بر امیدها و مطلبات و مهمات
و چیزهای مرغوب و دوست دوازدهم دلیلست بر گرفتاری و بند و زنجیر
و زندان و دشمنان و حیوانات سیزدهم دلیلست بر طالب و مطلوب
چهاردهم دلیلست بر معشوق و مطلوب و محبوب پانزدهم
در نمی آید شانزدهم دلیلست بر میزان و بر عاقبت امورات و کارهای
از کارها که شخص تازه مشغول گردد والله اعلم بالصواب تمام شد

قاعده شانزده خانه رمل این است که ملاحظه میشود

لحیان	قبض الداخل	قبض الخارج	جماعت
فرح	عقله	انکیس	حمره
بیاض	نصرة الخارج	نصرة الداخل	عتبة الخارج
عتبة الداخل	نقی الخد	اجتماع	طریق

اول چه بر طالع بر آید شکل لحیان بزینها بیارائی تن و جان و کوه و نت
بو بزد ملوکان بپای جمله حاجتها از ایشان بر دو در خوب باشد عقد و پیوند خلاصی
بازیش محبوس از بند سفر نیک و غایب خویش می آید و گر گم گشته است با جمعی آید
نباشد هیچ آزاری بر اعضا بصحت عاقبت گردد بیمار اگر حرکت کنی از اینجا بمنزل
کهی خوب است مقصود تو حاصل آنچه برقی دانیال پیغمبر است دلالت میکند بر عزت و سعادت
مندی و قوت ستاره صحت بدن و نیکوئی احوال از بلش دوستان و بزرگان و مراد یافتن
از جانب خویشان و قوه کیسه بهم رسیدن و دلگرمی بیخ که آمیدی از جانب ... افزون است
بر آید و آنچه موافق حال تو باشد بهر جا که نشسته ای آزاده و داری خرم و شاکر کوه در روشنائی
طالع بهره آید و شخص بزرگی که از شما غایب باشد و از او که در تنهائی از جانب
میانه قرین میش حبشی کوتاهی بهره نصفه در اسم او میم دارد اندیشه کن که در مکر و حیله است

که درباغ تو کنند و گشایش در کار تو پدید آید و مالی از تو تلف شود و از آن اوقات انتظار غمی
بتو رسیده است و حال در مقام و هر چه خواهی بتو آید و آنچه دلخواه تو باشد بتمامی خواهد آمد و با امید
خوبی و خبر خوش شنود در شکون از حال تا پانزده روز از غم خلاصی شوی اگر خواهی از غم و از
سحر و از هرگونه دشمنان خلاصی شوی دعای زبان بند و باطل السحر و چشم زخم با خود نگاه دار
و اولاد دار جهت تا پانزده می زایند بعضی دختر و بعضی پسر دوم زوج فرد ی
و زوج فرد دگر قبض الداخل بود تو یک یک جهت ثانی مقام او باشد نیک و ملک
او باشد برج او شیر و کوکبش خورشید گرم و در ماده است سعد تعالی عددش در زمان
جهت و نهم است عاقل و زیرک و دشمن شنیع است آنچه موافق رسیده است از فتح دانیال
پیغمبر دلالت میکند بر کیفیت احوال و قوت ستاره و صحت بدن و نیکوئی احوال و
اوج گرفتن از نظر دوستان رسیدن بحصول مهمات و خرمی و عیش دیدن و آخر کار
بزرگی انجا است که شما و بعلم مشغول گردانیده منفعت و از کار خود مطلع شدن روز یکشنبه و
بمال رسیدن چنانکه قوی با قبیله از شما خوشنود شوند و امید بر آید با همه و دیگر از رنگ
منفعت بینی و چیزی از مال شما تلف شود و باز بدست آید و آرزوی که داری زودی بر آید
بدلخواه و کار شما اوج گیرد چنانچه جمعی بر شما زیر دست گردند و حضرت شما بخور زند
و دعای یا ربیع کبیر بسو با خود نگاه دار تا پای دشمنان بر شما بسته گردد و کار شما ساخته گردد
و از بلاها ایمن باشی اراده حرکت سفر داری در او رجب و خوشحالی نیز دار از جانب اقوام
یار خوشنود شوی و تا چهل روز از غمها خلاص شوی و از طرف بزرگ مطلب بیابی و خواطر

و خواطر دوستی شما تعلق دارد و در میان شما و دوستان از کسی نزاعی افتاده و سخن بحث در طالع شما
باشد و از قدم یک بسیار خوشحال شوید و کار شما رواج گیرد و پنج اولاد یا چهار در طالع شما باشد
و از یک مرارت کشیده و محنت بکشید هم در طالع شما می‌بینم برطرف خواهد شد ولکن احوالات
آینده شما بهتر خواهد بود و احوالات شما خوش شود و مرادات شما بخوشی بر آید سیم

÷ طالع تو ضعیف می‌بینم روزگارت خفیف می‌بینم رفته چیزی از دولت تو بر رود
مانده از چنین تو سرگردان عوض آن رنج و تبانی حاصل آید مرادت تا نی
شادمانی بیابی آخر کار از خداوند واحد القهار آنچه موافق این ربیست موافق
قهر و انال پیغمبر ۱۳ دلالت میکند بر پریشانی احوال و سرگردانی و منقلب بود کار
و نقصان در مال و صاحب این طالع نظر و همت بلند دارد بسیار محبت و یاری دارد و سبب آن
آزرده‌ناک باشد و دلش در هیچ جا قرار نگیرد هم چنان متفکر و متوحش و مشوش احوال
هر ساعت فکری و خیالی میکند ولکن باید صبر نمود تا ستاره طالع قوت گیرد و از سبب
یک زال خورش صورت خوشحالی روی دهد و انقلاب احوال شما رفع گردد و آینده کار شما
خوب بود و ترقی در امورات شما هم رسد و از جانب بزرگی منتفع شوی و باید چیزی از شما
تلف شده باشد و شخصی مرد و شنی با شما دوستی میکند و خیالی بد دارد و صاحب این طالع احوال
او یک قرار نیست جمعی در ظاهر با دوستی و در باطن با دشمنی میباشند حذر باید کرد
و از خود گو بکنی باید گفت و احتیاط خود بود نگه قرآن عظیم داری دارنده نفیه و دو نرم
از ام کام یابی و طالع سه اولاد و تا هشت چون بکند و چهار ده اولاد و احوالات شما
آینده بهتر و خوب گردد و از لبها سبز دو ماه بهار نو بر روی خدای خود نگاه کن چهارم

≡ از این فال شادی کامیها طرب و عیش و شادمانیها طالعت است از بلندی خوش
از این فرحه خوب شادیها آنچه موافق ربیست دلالت دارد بر مایه بود حال و بعد از
شادها طالع شما قوت گیرد و از جانب بزرگی عمر کار پدید آید با منفعت و بخالت شوی
بر دشمن گویا چیزی از دست شما بیرون رفته بسیار متفکر و منقلب احوال میباشید و شما نو
حرکتی روی دهد و در آن پشیمانی بکشی مرد نکو بر باری باشد که آن خوب است و بار بلند همت
باشد و نشانی در اندام سینه و کول داشته باشد و دلش بزرگی او پاک بود و از نود آنچه شبه
و حرف بحث نشود و دور شود از و ملکی شود و در نو هم خوش شود گردد و عیش و طرح حسنت دارد
و تند طبیعت باشد و منازعه با کسی نمائی بر وی غالب آئی و از غائب خبری رسد و از یک
شخصی که نشانی در صورت دارد حذر باید کرد که در مقام مکر و حیله است که بحرد کند نکند
و میان شما و چند نفر جدائی انداز و از روز چهار شنبه و از ماه ربیع الاول بر وی مبارک
و در پیش بزرگان بر دست راست نشانی و دعای اسم اکبر کو بخیه هر قهر و چشم زخم و زبان بند
و بالمن قسیم با خود نگاه دارد تا مرادت حاصل گردد و ... اولاد در طالع شما هست پنجم

÷ چون بطالع فرح پدید آید در کنارت بر امید آید برج میزان و کوکبش خورشید
گرم و تر سعد طالع است و سفید غربی و بار است و حیوانی نیست در ذات او نشانی
قامت او است چون مه تابان ابروی او چون طاق کمان آنچه موافق این ربیست
که از انال پیغمبر است و این دلالت میکند بر خرمی و خوشحالی و قوت ستاره و رسیده
خبرها خوش و بر آمده امیدها و رسیدن غایبان و یافتن مرادها و از خویشان و خلاصی از

محزون.

محبوسان و خلاصی از غم و از فرزند امیدوار گردی و مطلب رسیدن و مریض که در میان شما
و جمعی جوانی واقع شود و از جوانی خوشخو گوهری و ملکی با امکانی بتصرف درآید و دلالت میکند که گفتگوی
مابین شما و شخصی بهم رسد و بعد از آن بصلح انجامد از امروز تا مدت پنج روز دیگر است
لیکن خوشنود شوی و از مکر زنی باید حذر کنید که دشمن شما میباشد که میخواهد که تو در بلائی
اندازد و اراده مکانی داری خوش باشد خوش میشوی و از شخص میانه بالای ابرو سیاهی
ایمن مباش حذر کن که در صدد مکر و حیله است و میخواهد میان شما و دوستان نزاعی اندازد
و شراکت و قبول امانت مکن و ضمانت قبول مکن که پشیمان شوی و از جاهایی [illegible]
داشته فیروزه یا عقیقی در دست کن چون در نزد بزرگی روی [illegible] حسد او نباشی تا که
مطلب را کرده و از ناموس خداوند و از عقد [illegible] و بالنتیجه [illegible] نگاه دارد
اراده فرزنده در طالع داری و باید احوال آخرت عاقبت بخیر انجام **ششم**

[illegible]

طالع سوم از مجیبه محال اندک است هم از کار در بلا صبر کرد چون ایوب
یافت مطلب را زود معتاد چون سلیمان اگر تو صبر کنی بر این عاقبت بخیر و جلال
انچه موافق این زبیت است از قول دانیال پیغمبر علیه السلام دلالت میکند بر اعتدال طبیعت و رسیدن
آسایش و افتادن و نقل و حرکت از جای بجای ظاهر شود طالع در ضعف و گاهی در قوت
و خداوند این طالع به نقصانی زود دهد که غمناک شود بسبب جنگی با فرزندی و دعوایی
درمیان او و شخصی بهم رسد بسبب عیب و کاری اما عاقبت بردن غالب آید و چیزی بر عکس
میدهد تا به نیت [illegible] نرسد لیکن نخواهند داد و درمیان شما و شخصی سفید چهره علامتی [illegible] دارد
میخواهد میان شما و شخصی نزاع اندازد و شما لوازم املاک آواره [illegible] البته باید احتیاط کنی

اراده

از او بگیرد و دفع مکر و حیله او بکن و دیگر میخواهد که مالی بمشقت بدست شما درآید و از جانب
غایبی که مدتیست دوری است که در انتظار هستی چند وقتی خبر خوشی بشما رسد و از مردی
میانه بالائی احتیاط کن مبادا ضرری بشما رساند و در خیرات و صدقات کوتاهی مکن و کم گو
باش که بعد از آن شما حاصل شود و حرکت جای در این ایام بجهت شما روی دهد و چیزی از دست شما
بیرون رفته بتصرف شما درآید و باید شما از چشم زخم بر حذر بود و در کتف و بازو درد اگر افتاد
در دو عارض شود و چنان میشود از برادران و خواهران او یکی بمنزله آنها میباشند پیدا یا غیبی
حاصل شود و عاقبت بصلح انجامد و خوابهای آشفته می بینید و بعضی از آنها در خواهرات [illegible]
و دیگر خوابی به بینی و بسبب آن روشنائی در طالعت پیدا شود و کار شما یکباره و از فرزندان
خوشنود شوی اما فرزندان وفادار [illegible] و خداوند این طالع [illegible]
باشد و بر برادر و دوستان شفقت کند و میباید که در چهارشنبه سر و تن شوید و بجهت ضرر همزاد
در قبل و از آن چهار سالگی و چهارده سالگی چون بگذرد و هشتاد برسد در نزد بزرگان در دست [illegible]
نشسته و از لباسهای سفید و زرد خوب باشد [illegible] و مرجان [illegible] کند و از چهار [illegible]

[illegible]

هفتم مالی خوب است ولیکن صاحب این طالع باید یاد ما باشد تا کارش نیکو شود
از این فال مانعی نیست ترک خوف طالعت بینم لیک میراث آیدت بر دست با
یا غیر هم نزاعی هست بتصرف در آیدت مالی که تو بر جای عمر والی بعد از این
نیک گرددت احوال خیر یعنی زمان و اموال انچه موافق این است از قول دانیال
پیغمبر دلالت میکند بر رنج و خوف و بیم و رنجوری و از ایشان خطا و فتنه [illegible]
یا میراث که در دست غیر است اما هیچ خوف نداشته باش که آنچه منظور است بعمل خواهد آمد

و دراین

خواهد آمد و در این وقت شخص غریب با شما گفتگوی کند از آن محاربه کنی و در نزد شما [illegible]
و در روی شما غالب خواهی آمد و از شخص سیاه چهره که علامت زخمی در بدن دارد احتیاط باش که با شما مکر
میکند و سخن بشنوی و از محل مأیوس تو [illegible] سخن اصلا نیارد اگر شما را کسی تکلیف بکار بکند
قبول مکن که نیکو نیست باشد یا کار خیر دیگر در ماه [illegible] خوب باشد ترک کنی مال بشما رسد و [illegible] در
آینده [illegible] در بدن دارد [illegible] و سنگ [illegible] است و دعای بازو بند در بازوی خود بسته
و قرآن شما در بیست و پنج سالگی است چون بگذرد در هشتاد سال رسد از ماهها جمادی الآخر و از روز
شنبه و چهارشنبه خوب است چون ماه نو در آید در آینه نگاه کنی و طالع فرزندان [illegible]
و دعای ام الصبیان با خود داشته باشند که از بلاها محفوظ مانند هشتم ≈ حمزه در طالعت [illegible]
رو کار و بار تو نیکو نیکو لیکن یک شخص در مقام عناد [illegible] است اراده که از او [illegible] روز دیگر
تو از بهر وصال [illegible] شاد و خرم و خندان حرکت بهتر است از شما [illegible] که در او نیست هیچ
رنج و عناء آنچه موافق این بیت [illegible] ستاره [illegible] داری در امور مشغول
میباشی و خیال داری که [illegible] چون است ترک این اراده و کار کنی بهتر خواهد بود
و اگر در این ثابت قدم باشی دست بر نه [illegible] که از برای شما [illegible] خواهد شد در
این روزها نزاعی فیمابین شما و شخص روی دهد بهتر آن است که خود را نگاه داری [illegible]
شما در آن است و شخص در این روزها شما [illegible] یا حرکتی تکلیف کند اعتنا بقول او مکن
که مصلحت شما نیست و نزدیک [illegible] که زیر دست شما مالی از شما بدزدد یا تلف کند و جهت غائبی
متفکر میباشی و از شخص سرخ و سفید روی خبر خوش [illegible] بشما رسد و [illegible] طالع شما قوت گیرد
و مراد [illegible] در روز سه شنبه با کسی نزاع [illegible] که قرآن در این روز [illegible] و قرآن عمر
در بیست و پنج سالگی و یازده سالگی و بیست و پنج سالگی چون بگذرد در هشتاد سال رسد و [illegible] که دشمن شما
بسیار باشند و مکر و حیله میزایند یا در باره شما سحر کنند باید دعای [illegible] سحر [illegible] بازو بند با خود نگاه دارد
تا دفع سحر از تو بشود و طالع شما [illegible] بخت در طالع شما پیدا شد [illegible] بسیار کار [illegible]

یعنی

یعنی و ماه نو [illegible] مرجان نگاه کنی و جامه سرخ و نگین عقیق داشته باش و از اولاد [illegible] نظر آید
و دعای چشم زخم [illegible] لازم است باید خویش دعای زبان بند و نگین [illegible] با خود داشته باشد [illegible]
ای تو نهم ≈ تو [illegible] آیه در این فال همه کار تو نیکو گردد [illegible]
این نیت برای تو [illegible] محسود و دشمنان خوار و مقهور [illegible] که این طالع بر آ[illegible]
که کار و بار او نیکو بر آید از این نیت تو مقصود حاصل کنی تو به تمام خویش [illegible] آنچه
موافق این [illegible] اسماعیل پیغمبر است دلالت میکند بر صحت مزاج و اعتدال طبیعت
و رسیدن بمطلب و بر آمدن حاجات و موافق [illegible] باختیار [illegible] و طالب چیزی باشی [illegible]
رفته [illegible] در کردن [illegible] دلکش خوش [illegible] بشما رسد و کارها [illegible] و ملال
از شما دور گردد [illegible] و در انجام کار شما [illegible] برسد و این ایام از شخص خوشحال [illegible]
در میان [illegible] آید و شما [illegible] ملول گردانند و لیکن در کار شما [illegible] و کار شما [illegible]
رود از ملال و غم [illegible] کردن [illegible] شما [illegible] و شاید حرکتی شما روی دهد [illegible]
خوش [illegible] و نفع عظیم پیدا شود و از آب جاری و زیر درختان احتیاط باید [illegible] و از شخص [illegible]
و سفید رنگ [illegible] احتراز کنی و مناسب احوال شما [illegible] شما [illegible] انداز و کید
و مکر [illegible] میان تو و [illegible] جدائی انداز و هیچ خوف و خطر [illegible] طالع نیست از جانها
اول [illegible] عقیق و فیروزه و از ماهها محرم و از ایام جمعه و ماه نو در میان کلام [illegible] با آب [illegible]
به [illegible] چون [illegible] رو به قبله [illegible] تا مراد حاصل [illegible] باید دعای چشم زخم با خود
[illegible] دهم ≈ طالع [illegible] در طالع [illegible] فرزند [illegible] و از اولاد [illegible] داشته باش
[illegible] با خود نگاه داشته باشی [illegible] یافت مطلوب [illegible]
من الجنة [illegible] در بلا صبر کن چون ایوب [illegible]
[illegible] چون سلیمان اگر تو صبر کنی [illegible] عاقبت [illegible] آنچه موافق این [illegible]
دانیال است دلالت میکند بر اعتدال طبیعت [illegible] و [illegible] و اتفاق [illegible]

و [illegible]

و تعلق بآفتاب که گاهی طالع شما در ضعف و گاهی در قوت است و چنان معلوم میشود که خداوند این
طالع از نقصانی یا خسرانی زود دهد که محزون گردد و بسبب چشم زخم تیره باشد میان
شما و دوستی که دارید کدورتی بهم رسد و خیال میکنید که کم بخت باشید و چیزی که گم کرده اید تا به
پیدا نمیشود بلی بخواهد داد و هر کس که بیک کس بدی کنند و شخص سفید در نزد شما
که در مقام ناراستی است و هرزه خند نیز میباشد میخواهد میان شما و شخص جدائی اندازد
بسیار مکر میکند باید دفع مکر و مکار او بنمائید و بدی احوال شما بسبب سحر است که کم آید
دعای بشما برسد و از مرد میانه بالا احتیاط کنید مبادا ضرر بشما برساند یا مالی از شما تلف کند
و حرکتی بجهة شما زود دهد با منفعت و میان شما و دوستی آینده که کدورت بهم رسد و خواهشهای
گاهی میکند از سحر است باید صبح با خود نگاه دارید تا البته کار شما بگشاید و باید بهجار بحث گفتگو
کنند و فرزند در راه باشند که از امرا و نقصانی بهم رسد **یازدهم** نصرة الداخل آید
اختر فال تا رسد کار و بار تو بکمال بیت ثانی عشر مکان دارد بعد [illegible] از ابتدا
برج او حوت و کوکبش خورشید کرم دبر سعد ماه است و سفید آبی است و نباتی و شرقی
[illegible] سعد در بیقای موضعش بوستان و قصر بلند همتی نشان ادب و دو شنبه
الخ موافق اینکه رمل است که از دانیال پیغمبر است دلالت میکند بر خرمی و سعادتمندی
و برآمدن امیدها و عیش و حرکت و بطمع رسیدن و به تجهیز دنیا شدن و از دوستان
مدعا و مطلب حاصل شدن و شخص سفید زود [illegible] منفعلت با شما گفتگو کنند و کام از ایشان
[illegible] خوشی کنند و از هر تنگ و غم خلاصی شود و کسی که از خود [illegible] مکر [illegible]
کس [illegible] مار که خبر است شما نیست و نشانی در بند خود دارید [illegible] تنگ خبر است
و از دوستی شما خوش شود رسد و حرکتی از جای بجای باید بنمائید و گاهی رنجش و کدورت [illegible]

نصرة الداخل

شما و شخص [illegible] آید و صورت آن گندم گون و میش چشم و حرف با خوش گفته شود با شرع قبیله
دو شنبه و میان آید و از شخص که حرف قاف در اسم او است شما خبر رساند بر آمدن
امیدها از دوستی یا فرزندی امید و از شوی هر چند صاحب طالع بزرگ تر شود کارش نیکوتر شود
و از چشم زخم شما [illegible] باید بتحریر یا مکری در باره شما که باشند باید همیشه آیات
با نام خدا با شما از جانبها سفید و انگشتر یا قوت و عقیق و ماه نو او بر قران نگاه کن
چون نزد بزرگان روی فرد دست راست نمائی و زبان بندی برای دشمنان با خود نگاه دار
تا محفوظ مانی و اولاد در طالع شما بسیار است هر زمان که بر [illegible] رسد از جنه و شیاطین آ
دعای حرز کبیر سوره [illegible] آورید تا محفوظ مانند **دوازدهم** چه بر طالع بر آید
عتبه خارج گشاید رحمت با معراج الخ موافق اینکه رمل است از قول دانیال پیغمبر
دلالت میکند که ستاره زهره [illegible] در آمدیست از روز جمعه تا بر روز دیگر شمار شود و
در این ایام پید ماغی شما برسد و از شخص سفید رو در نرم اندامی گاه یا بی و اینکه فال دلیل است
دارد برتق در [illegible] و امین بود از خوف و خطر و سرافراز یابی
از بزرگان و دوستان و منتفع شده با مور [illegible] مشغول گردد بر سفر
در آمدن مالی یا نوشته و کاغذی و از شخص از قدر [illegible]
کن که در ظاهر با شما دوستی میکند و در باطن با شما دشمن است در [illegible]
مکر ها میکند که شما او را از نظر خلق ببیند از دالبته از جنبانی کسی
دوری لازم است شما او را از نظر براندازد با احتیاط باشی و شخصی
با شما حرف خیر میگوید نمی شنود البته حرف او را بشنو و خیر خواه شما است و از جای
بخبر مخبر بشما برسد و با فرح باشد و قوت مالی زیاد شود و از فرزند و دوستی امید و از شوی

عتبه خارج

[illegible] الکفایا کهیعص
[illegible] در دار [illegible] ۱۲۰۶
[illegible]

اللحیان

و اندرونی بر منیر در ح د ی ح ه و س ک ی ن ه و در اسم او است حرز کن که تو را
بلا نبیند از دو صاحب این طالع باید از انگشتری عقیق در دست داشته باشد و از ماهها
ربیع الاول و از روزها جمعه و در راه تو بر نقره نظر کن و در نزد بزرگان در جانب راست نشین
و قران شاد رده سالک و نیست سالک است چون بگذرد و عمرت بهشتاد سال برسد و صاحب
این طالع باید بادمان عظیم باشد تا از بلاها ایمن گردد **سیزدهم** :- چون
طالع برآید نقی آید زیرا که شادی و اندوه غم فزاید انچه موافق این رمل است که از دانیال
پیغمبر است دلالت میکند بر صحت و سلامتی مزاج و از بزرگان نفع دیده و شروع کرد
باموری چند و از جانب برادران و خویشان یکی دیده و خوشنود شدن و چیزیست که مرتفی
بلیغ در طالب و طلب او شده است تا باید و لیکن باید سعی کنی تا کار بمراد برسد و ناامید
مرده صافی میبینند تا برآید و از زنان طلبند بالای فرح و شادی بینی و از شخص بی فطرتی که
نزدیک مکان شماست ایمن مباشید مبادا چیزی از مال تو معرض تلف برباد البته
احتیاط خود را باید بنمایند و دوست با دوری بکنید که میخواهد میان شما دوستان جدائی
اندازد و شما را در مکان دیگر باید رفت و هر نفر در آن مکان یا منزل امداد شما
البته بنمایند که در این رمل دلیل است و مالی به شما درآید که باعث مرتبت و افزونی
عزت شما باشد آینده احوالات شما بخیر و خوبی بگذرد و قران شاد رده است سالک و
نه سالک است چون از اینها بگذرد و بهفتاد سال برسد و باید از نماز کاهلی نکنید و چیزی
بسیار بنماید از گناه توبه نماید تا کار بسته او گشاید از لباسها سبز و عقیق
و از یکشنبه عقیق دارد از ماهها رجب و از ایام جمعه و از چشم زخم بیم بود همیشه با دعا
باشد و فرزند نه فرزند در طالع است چون بگذرد بچهارده برسد و الله اعلم

عتبه الداخل

چهاردهم :- چون طالع برآید عتبه داخل شود مقصود و مطلوب تو حاصل
هر آن چیزی که تو را مقصود باشد طلب کنی و دل بر خوبی باشد بروز جمعه کرده شاد و خرم
بچیزی تو که از غم از عالم بیاید غایب مالی که خواهی برآید بحجت از لطف
الهی روز جمعه تا سه روز دیگر شود هفتم همه کارت مثمر انچه موافق رمل است
که از دانیال پیغمبر است دلالت میکند بر بلاهای خواطر و پریشانی احوال و ترکت
مهمات و ارادهٔ کاری که کنی هیچ غمگین مباش که عاقبت بخیر و سبب حزنی
چیزی که از مال تو تلف شده نشانه باز همه بدست آید و المعرفه ابهار [illegible]
اینها همه از سحر است که کم از باید رفع سحر او از خود بنمائی و طلب [illegible] با خود نگاه
دار و حرکتی بی اختیار از تو روی دهد تا توانی ترک حرکت کن و در میان شاد و تیر
اندک رنجش روی دهد و باید از نماز کاهلی نکنی و انچه برکه از دست تو برود رفته
باز بدست خواهد آمد و بی نام خدا مباش و از جادوها الوالچون ماه نو بینی بر آئینه
نظر کنی چون نزد بزرگی روی در برابر ننشینی تا حاجت روا شود و قران دری
چهارده سالک و پنجاه سالک چون بگذرد و عمر به هشتاد سال برسد و باید صاحب این
طالع چهار اسم اعظم را با خود دارد و از فرزندان و متعلقات و خوش خالی گردد
پانزدهم :- اجتماع آمده است در فال است بعد از این نیک گردد احوالات
مرا به که در جهان باشی از بد خلق در امان باشی هر آنچه بخت یاورت گردد
خرم و شاد خواطرت گردد و انچه موافق این رمل است که از دانیال است دلالت
میکند بر کثرت خرجی و خوشحالی از کاری که میخواهی انشاء الله و دست آید و
حرکتی که بسبب آن خوشنود شوی و از جانب بزرگان و اهل قلم منفعت یابی و با

اجتماع

عمل صد از جهة احضار مجرب است
بنویسند این طلسم را در بهر دیر[illegible] آفوبکا آرد

ح ي	٩	٧٢	٢٧
ق ي	٥٤	٣٦	١٨
و م	٤٥	حفرو ا	م ٦٣

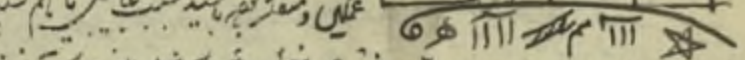

و باید نشانی بر بابت بنسید و بخته باشد و آن نشان ملک مجرب است احتیاط کن از شخص باریک میان و سرخ رو که دشمن است هر چند در ظاهر دوست می نماید و باید بعضی از اوقات عمل و متفکر بوده باشید بسبب غایب یا هم نشین اما هیچ و غم و غصه بخاطر راه نده در آنچه مدعا باشد حاصل خواهد شد و بحث می بیند در هر جهة نوشته شد چون شود نوری از جمیع ذات چیز بی تصرف شما در آید و از طرف بزرگان سرافراز شوید و ظن غالب است که از کسی عمر به ازدواج شما باشد و لکن هم بعد از این هیچ خوف و خطر در طالع شما نیست و چنین می نماید در زیارت هم برود و قران عمر شما بچهار سالگی و چهارده سالگی است چون از اینها بگذرد عمر شما بود و شصت سالگی است و از جامهها زرد و سبز و از خاتمها عقیق و روز شنبه ماه نو در آید تعبیر آن نگاه کن چون مجلس بزرگان بروی رو بقبله بنشین و از روزها ما بهادنگه و صاحب این طالع باید که دفع ضرر دشمن را بود و چاره با خود داشته باشد تا از هر رنج محفوظ باشد فرزند چهار رده بقدر چون بگذرد و هفت اولاد در رسد شانزدهم

هر وقت چون بطالع هم نشین شد حصول مطلب شما [illegible] شد آنچه موافق این رمل است که از دانیال پیغمبر است دلالت میکند که سفر بسیار نکند دشمن مخور [illegible] سفر کم خواهد شد با مال و نعمت و در بیع با اتفاق امثال [illegible] حرکت [illegible] که پیش خواهی گرفت و چنین می نماید که صاحب شخص داشته باشی آن صاحب [illegible] نفع و حرکتی برای شما روی دهد که از آن حرکت سر رشته کار شما نیکو گردد و الله جانب غایب خبری بشما رسد و چنین می نماید بزرگی بکانی روی نماید و در این [illegible] چهار نفر شما حرمت نمایند و بعد از آن کار شما رواج گیرد و گره از کار شما بگشاید بسعادت بشما [illegible] دهد

والمطلب

و انقلاب در بهر [illegible] حاصل خواهد شد و قران عمر شما در نه سالگی و شانزده سالگی بود چون از اینها بگذرد عمر شما بود سال برسد و از خرید و فروش بار روزی باشد و صاحب این طالع باید با تعویذ باشد از جامهها زرد و آبی او نیکو بود و از روزها روز شنبه چون ماه نو در آید نظر بروی مردان مؤمن نماید تا بر او مبارک باشد و فرزند پنج تا نیز باشند تا چهارده چون بگذرد بهیچه برسد و طالع تا روز بروز در ترقی است ان شاء الله تعالی تم

و تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب
حسب الفرمایش جناب مستطاب قدسی و قدسی
انتساب اشرف الحاج و العمار آقای حاجی
میرزا اسد الله دعا نویس اطال الله بقائه
عمر کرکسی ابن عبد خاکسار مذنب
الحقیر الفقیر اقل السادات کاتب
سید محمد ابن الا بو القاسم الموسوی
الشمانی از مطالعه کننده گان
این کتاب ملتمس است که هرگاه سهوی
و نقصانی نظر در آورند بمرحمت
مخصوصه در اصلاح آن بکوشند
که الانسان و النسیان و کان
ذلک فی غرة ذیقعده الحرام ١٣٢٠

[illegible]

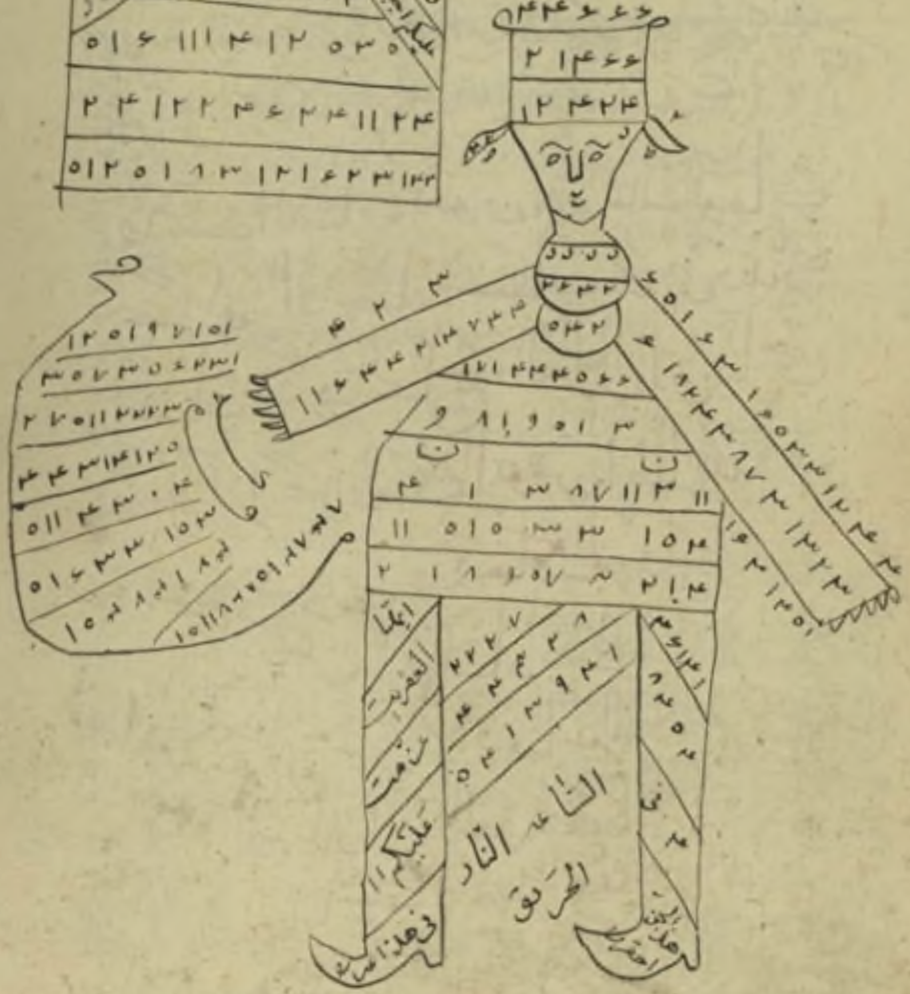
النار
المحرق

احضروا
هذا المكان

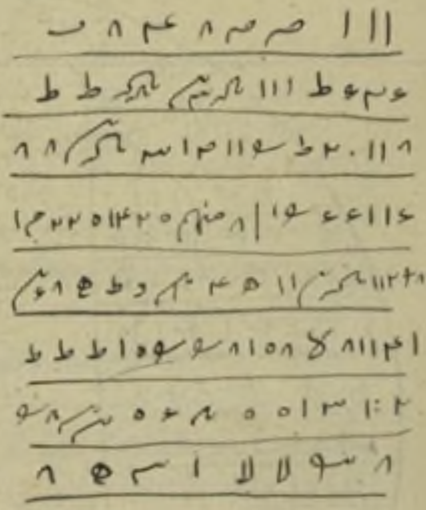

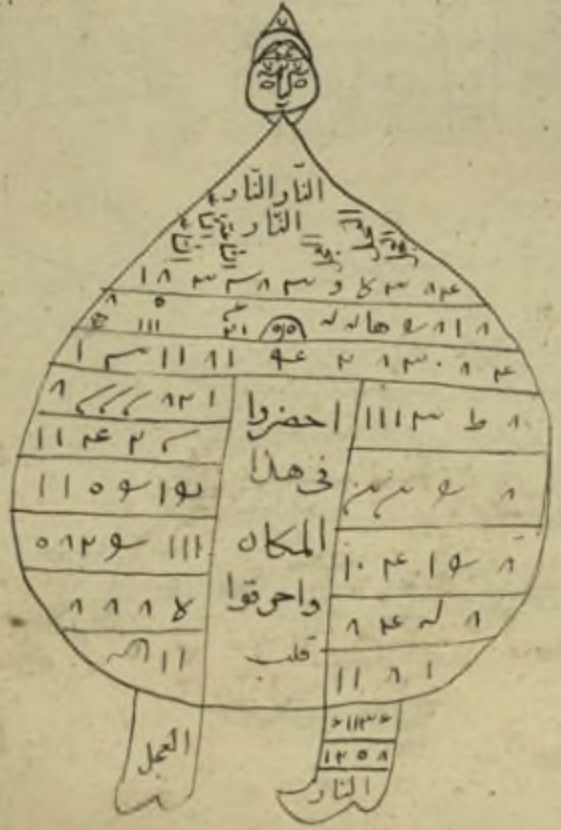
النار النار
احضروا
في هذا
المكان
واحرقوا
العجل
النار

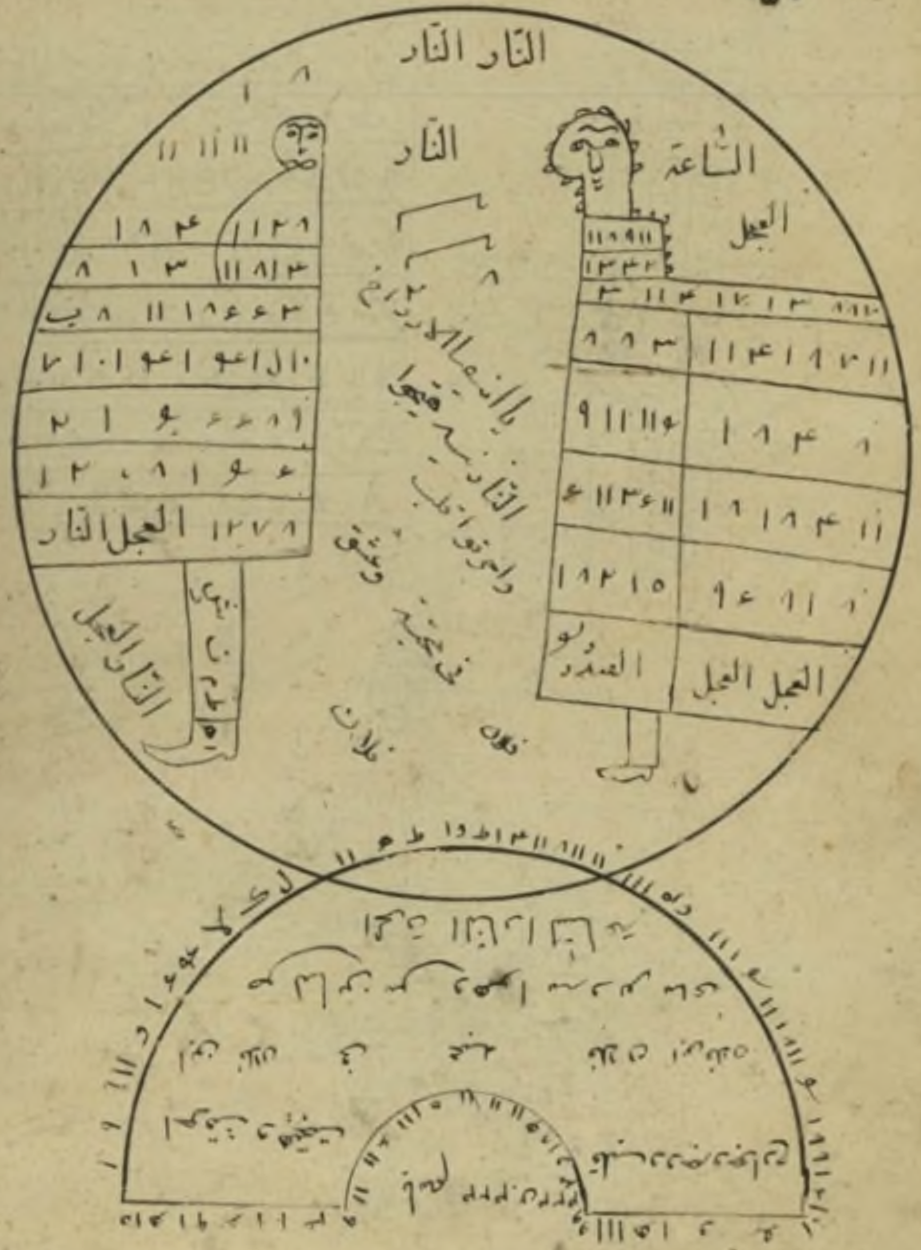

صورت نعل است کنده ...

خبث الحدید ... پوست هلیله زرد ده درم ... صبر سقوطری
... درم فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم ... چهار درم و آب ... درم
... سه درم بکار برند · کحل که نزول آب را نافع است ...
صفت آن ... بزرگ ... ده درم ... مثقال ... نوشادر
از هر یک نیم مثقال ... نیم درم کوفته و بیخته با آب ... تر کرده
... کنند و دیگر باره صلایه کنند و در چشم کشند · کحل ...
توتیای مغسول ده درم پوست هلیله زرد ... از هر یک چهار درم
فلفل ... درم دار فلفل یک درم نرم کوفته و بیخته استعمال نمایند ·
کحل الجواهر · ... را قوت دهد و ... صفت آن ...
... درم ... درم ... ده درم مروارید ناسفته
سه درم زعفران نیم درم ساذج هندی ده درم صلایه کرده در چشم
کشند · کحل الجواهر · در نسخه دیگر ... توتیا چهار درم
... از هر یک دو درم مروارید ناسفته ... درم ساذج هندی
یک درم مشک ... صلایه کرده چنانچه ... استعمال نمایند
کحل الجواهر · نوعی دیگر ... توتیای هندی از هر یک ده
درم ... مرجان سرخ ... عقیق سرخ ...
... فلفل ... دار فلفل ... اقلیمیا ... سوخته از
هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی
از هر یک شش درم یاقوت سرخ لاجورد ... زعفران ...
بس سوخته از هر یک ده درم صلایه کرده استعمال نمایند ...
کحل ... نافع است از جهت ضعف ... صفت آن
... سوخته ساذج ... از هر یک پنج درم ...
... زعفران از هر یک یک درم ... از هر یک یک درم
اقلیمیا ده درم صلایه کرده استعمال
نمایند · ...

۱

وبه نستعین

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم اسرار قاسمی

حضرت قاسم عرفیات و عالم خفیات را تحیة الله ذات و الصلوات بجون
عنایت بینهایت و به هدایت آنحضرت سید السادات و رهنما مجمع السعادات
الحبیب الاتم الاعز حضرت محمد را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه
و صحابه که کسوت صفوت پوشانید و بر منصب علوم خلوت مجال او ارزانی
فرمود که وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ خبر بر زبان معجز نشانش و دقت تعالی
دانش دوای حجابت تمامی آدمی الاسرار کما هی بجا رسید و کیفیت اجابت
این کلمات معانی بیانش مقرر قال رب زدنی علما و از اینجا معلوم میشود
که در حوزه این قدرت تو بهر مایه تحیر از علم و نقد نفیس تر از دانش نیست
و مراتب الذین اوتوا العلم درجات مؤکد این صورت و موید
این معنی و آنحضرت ولایت مرتبت مظهر العجایب و مظهر الغرایب وارث
نبوت سلیمانی مطلع انوار الله علی المرتضی علی علیه و آله جلایل الصلوات و کرایم
التحیات در فضیلت علم اشارت فرموده حضرت قاسم علم
و دولتی جان علم است علم بود آنکه آب و گل است علم بیم جهان بود
تا بگویی روضه رضوان بود علم شیء نشنیده و نا امید او است و کرامت دولت جاوید او است
هر که سر نگرشید و دانش بسیار آب حیات ابدی را بچشید و بر هست از انواع لطایف
انواع علوم و اصناف آن در قسمت جلیه و خفیه و خفیه آنکه بسبب اشتمال
بر قواعد اکثر علما بر قواعد و قوانین آن مطلع میشوند و احاطه در دقایق کلیات
و جزئیات آن مینمایند و خفیه آنکه در زوایای اختفا مانده و هر کس را وقوف بر
حقایق اسرار و بدایع آثار آن میسر نشود و در بیت تمام و عیار
فالکلام الطالع بر قانون استخراج خبایای آن و نیت نمیدارد جمله خفیه از
علوم خمسه محتجبه است که از حروف اوایل اسامی ایشان بر وجهی که حکمای
یونان وضع فرموده‌اند کلمه کله سر مستفاد میشود بر زبان اشارت دوف

۲

دیگر نام هر یک بعد از حروف مساوی از نعتی تعلقات این اسامی پیدا کرد این
ترتیب مشتمل بر اصداف جواهر و صدف منظوری جواهر مطالب حرف
آنرا هر اسم ایشان لفت نادر طرب باشد ارباب طلب میسر ساختند مرجع
عاشقی گو که بشنود آواز اول اما علم صناعت اکسیر است و آن علمی است
تبدیل قوای اجسام معدنیه بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از اقرب طرق آن
و آنرا کیمیا خوانند و در این علم کتب و تصانیف بسیار است مثل سبع و سبعین
و کتب جابر بن حیان و شرف الذهب و مکتب در سایل جلدکی و جزر نظری و میزان اشعار
خالدین و لیل و طغرائی و حضرت مولوی و سلطان ال و ابن عمریه و امثال آن
دوم علم طلسمات و آن علمی است که بدو دانسته میشود کیفیت تمزیج قوای
فاعله عالیه بمنفعله سافلیه تا فعل غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا خوانند
و در این علم تصانیف بسیار است مثل مصنفات هرمس الهرامسه و طمطم
هندی و ابولس اسکندرانی و رسایل و توثیق ابوبکر علی بن وحشیه و
مانند آن سیم علم تسخیرات و آن معرفت احوال کواکب سبعه
سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که قواعد مطلوب در قوای سفلی
و دعوات و اقاویم و بخورات ایشان و تسخیر روحانیات و اجرام علویات
و معرفت اقداح و مناول و مثل آن و این علم مشهور است به هیمیا و از کتب
معتبره شامل است بر کتوم مهور رساله علائیه بیاض و منظرات چهارم
علم خیالات و آن علمی است که بدان تصرف در خیالات میکنند و نتیجه
این احداث مثالات خیالیه است و آنها را در خارج وجودی نیست و این علم
به سیمیا مشهور است و در و مواخذات حکمای قدیم بسیار است چون
نوامیس افلاطون و ترجمه بلینوس و غیره مقالات و خلاصه کتب بلیناس
پنجم علم شعبدات و آن دانستن قوای اجسام است و مزج آن با
یکدیگر تا از آن قوت حادث گردد که از آن قوت فعلی منفرد آن جزایب

قصد دریافت این علم از بسیار مشاهده نموده بابت آن در رسایل مزبوره نسبت بکرات
اعمال آن که از اجزاء بسبیل استفاده کرده است در کتاب سحر العیون ابن الحاج
المغربی که جناب ابن حلاج مشتهر شده مشتمل است بر علم سیمیا و نیز بیا و رساله
عیون الحقایق و ایضاح الطرایق نیز از مولفات حکیم ابو القاسم محمد کمال
فنون آن و بن را جامع است با آنکه دیگر که مشار بسیار است و آن دو نیز که از این علم
از الف یونانی عربی بازتر برگرده اند و بعضی کلمات از ابجد طلسمات بر صفحه دفایده
آن که مبرسید که نکات غریبه و اصطلاحات ادبیه و اقلام غریبه مخلوط
واقف نشده و با تعلیم استاد ماهر و تلقین معلم کامل وصول بآن مقصود اقصی
در نزول و آن مرصد الحسنی بجز و هم و خیال ربانی بپا چون چو نکه بسیاری نرسد
تا هرگز نشود و بالکمال نرسد ٭ از رشک حکمت لطف الشیخ ٭ که دیده بهره
نرسد ٭ پس بنام عموم نوایل و شمول فواید آن در کتاب که لب لباب ارشد قول
اولو الالباب است مثال بمثال لازم الامتثال از عالی جناب نقابت
مآب نجابت و لایت اکتساب خلاصة النقباء و السادات نقاوة النجباء
اعاظم اهل السعادات قدوت الاسرة العلیه العلویة الحمیدة الصفیة المطهرة
القریبة من نسل من قال للروح الامین ٭ و قد ناداه هل
من حاجة اما الیک فلا ٭ الذی ما حی من ما هو احسابا
جوالانساب و اشتهر بالانتساب الی اعاظم اصحابه کرائم
الاحساب ٭ نظم سپهر آرای ایوان سعادت ٭ منور بخش ایوان سیادت
منتقب زمره سادات عالم ٭ بر فعت اشرف اولاد آدم ٭ المخصص بالعز الدائم
و الفضل القایم جلال الدولة و الملة و النقابة و التجابت و الدنیا و الدین سید
فاسم طال الله بقاءه من عند الله بالنفس القدسیة محفوظ و صاحب
فضل الکرامات الانسیة بسعادت دریافت که فقیر حقیر حسین بن علی
الواعظ الکاشفی ایده الله تعالی بالالطاف الخفی آن را کتاب مشتمل بر

بحقیق

٣

تحقیق کلمات است مشتمل بر کلمات نادر و نکته است مخفی برقول ولی
اندازه طبیعت فارسی بر ترکیبی ده و در هر زاویه که مخاطب باشد کو من همه بنا
نمو ایام بر طبق توضیح نهاده تو می سازد که هر یک از طالبان صادق دیگر مآل
اسرار و دقایق بقدر استعداد و استحقاق خود از آن فاید تو آن گرفت
فرد کس منت که مرتب شد از تو و لی ٭ اندر رجا خود بچرخ شد بیابان
پس آن امر مطاع را بجای تمام الطاف نموده جز مجرد کتابین مذکورین مشتمل
دفت دو واحد معین را که هر کتاب بر آن اشتمال داشت دیار دیار
بیانی که از کتب دیگر در آن درج بنظر رسیده بود بآن انضمام داد و برطرفی مخاطب
بعبارات دلکش ایراد نمود و بعضی الفاظ که ترجیح بدان مقتضای حکمت
نبود الفت علم جامعه مرقوم گشت موسوم بگنجینه ٭ تا عالم در ابواب از جوش ٭ که این
رساله که بر اسرار قاسمی مشتمل گشته بر دو مقصد مبنی ساخت هر مقصدی مشتمل
بر چند اصل و فصل و من الله الاعانة و التوفیق مقصد اول در علم سیمیا
و کلیات آن بر چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد اصل اول بباید دانست
که اصل همه اصلها درین علم سه چیز است طعام و رنا و دوا و دعا و
اعمال سیمیا برین اصول ثلثه است و بیان هر یک از شمار در فصلی مذکور
میشود فصل اول در طعام و آن عبارتست از سه الوان چند و اطعمه
نفیسه و ادویه مخلوطه منسوبه بدان و کیفیت حصول او بر نوال است
که مدت چهار روز بر باشد و بعد تمام آیده و او را در قفص کرده
و طعام از جنس السوس خورانند و بجای آب گلاب خشبوی با آن نوشانند و در
روز پنجم کار در تیز که اسم شمس اقمر ساخته باشند نشانند
و این مجسم الحکم القلم طلسمی که از حضرت سلیمان مذکور است بر آن بنویسند
[illegible]
یا المشتعل المتمکن لیا ادیه بر آن کاغذ بنویسد و این دقیقه باید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ز قوه متصل باشد بجهه آنکه طالع این کس که عامل است و اگر طالع او معلوم باشد طالع
استوا بگیرد و قرار بدان الحاق عز آه و صاحب طالع نیز قوی حال باید لیکن
او را بدین کار دیگر نباید بر آرد از رصد و از رصد تمام باید نمود که طالع مذکور خوانان او
بر وی بچگه که نام مخفی انسال آید پس آتش [illegible] تن جدا کند و آتش در میان هر
دو کف بر دارد و تاج او را از مغز آتش قلع کند و اطراف آنچه او را فرا
گیرد دست بر که الطول بر پای قدم او باشد بدان قدم نماید و پس و قلب و اطراف
بالهای بر پا و دراز او فرود باک محکم سازد و در خلاف آن مبالغه نماید تا وقت
حاجت بکار آید پس هر نوع را از نقد او و از حن و فضلات پاک کرده و در دیگ
انداز و باتش معتدل بپخته سازد و گوشت و شوربای او را اعادل فرماید
و آنچه فرماید استخوانهای او را فرا گیرد و او را در طاس آب اندازد و
به احتیاط تمام در نگرد و استخوان بزرگ چند در سر آب آمده و یکی دیگر در وسط
آب قرار گرفته و دیگری در ته آب رفته و این سه استخوان ابرده بار باقی
نمرد ال [illegible] دیگر که طاه داشته بود ختم کند و در مظروف آبگینه مطین
بطین حکمت باتش ملایم نرم نهاده تا خاکستر شود و آن را راه ما و الاول خوانند
پس در ظرف دیگر نگاه دارد تا بوقت عمل و عمل آن مذکور خواهد شد
در فصل ها و در این فصل الحال نمی نوشته میشود و در شناختن **و عمل اول**
بدان که آن استخوان در میان آب از سر بکوچ جمع داده داد و او را ثقلی
است که او را اشمون خوانند و عمل او در صعد ثبات است و ثبات را
تعلق بکوه و صحرا دارد و داد و اخاقت و آن را خاتم الالاهه خوانند و در این
علم کار او تربیت و تسخیر جن و انس دارد که در وقت عمل بدان تکلم باید
کرد آن بر [illegible] عهد و قسم و تسخیر است پس آن خاتم را بدان مستحکم باید ترکیب
و اسم روحانیه او بر بو نحو [illegible] و اسم او اینست
غلهکطلیطیشا و چون کسی خواهد که عمل کند بر نگین خاتم [illegible]

عمل او اخبیات خواهد بود و لیستان انچه از صعد ثبات ما خولات از آن شلاق
بزرگ ال حس با طرزی دیگر و آن خطم را که خاتم و اسم و روحانیت او بر آن
مکتوب است بر اولای دی نهد و از صاحب یوم و اللیله و حضا و مد سات که
عمل و آن واقع شود استمداد نموده نام ایشان ببرد و به آتش که قسم آن خاتم
مشکل شود و پنجاه و یک بار بخواند پس بگوید که خذ یا شمعون خذ
علی العیون آن طاس را با آنکه حاضر شود از نظر حاضران غایب کند
بر وجهی که مطلقا آن را نه بینند تا وقتی که منشران برداشته شود و اگر
بدان اسم خاموش کرد و این عمل یک نوع است که بجهت شاه [illegible]
شد و بدین عظم جمیع اجزای ارض و جبال و صاها و گیاههای [illegible]
بر سر وجه که خواهند تصرف جز ان که و الله اعلم بالصواب **و عمل دوم**
آن عظم که در وسط آب بوده طبع هوا است و اسم روحانیه او ربتون است
داد با خاتمت بر نیز ال

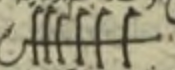

و اسم او
طوسحطفیشا و عمل این عظم در هوائیات است در طیور است
و در سحاب و برق و رعد و باران و برف و در امثال آن و این عمل
بی نهایت است و بر آن مثال یک عمل بیاریم چون کسی خواهد که پنهان
فرا نماید که بستان با لا میرفد و دیگر عظم مذکور را العبد از کتابت خاتم و اسم
بر آن و اسم قسم بخواند و چهل و سه بار و از دست خود چیزی نماید [illegible] و
و امثال آن بر هوا افکند و نام صاحب او و ساعت ببرد و بگوید که یا زیتون
خذ علی هذه العیون و گوید انک انتم [illegible] آن محل خانه را
ببیند که او با لا میرود اگر خود در میان قوم نشسته با استاده باشد و چنین
از ارتقای او متعجب و متحیر بمانند و القرف در این عمل اجد حسب و بر ان
و عمل سیم آن استخوان که بر سر آب آمده طبع نار دارد و اسم روحانیه
او سیر ان است و خاتم او بر این نمط است

واسم نیم او اینست کیفسلاهو نتیثار حمش در نیار بات است که یک نوع
که جواهر او قوت تواند کرد مثلا اگر کسی چنان خواهد فرا نماید که آتشی عظیم
بر افروخته است و در میان آتش نشسته است و ما ازین میکنیم دکر دعظم
عدکورم از اسم او حکایه و ختام بر روی لب و چهل و یک بار قسم که او
ذهاب در زبان و خداوند سالت را یاد کند و گوید که یا اسیون خلق
علی العیون مردم را در آتش در نظر آید و گوید که قسم در آتش
تن تکبر به جرم او آتش میبیند و حالی آنکه او بلبای ان نشسته باشد
و مثل این عمل بسیار در باب نیاربات است و العاقل یکفیه الاشاره
نکته باید دانستن که این سه دو حکایه که مذکور شد فایض از دو
نیر الاعظم اند و تسلط ایشان بر جمیع اعمال سیاوشی شاه بود او اقرب بجا
لات و تمیس بر عروش نزد علما این فن ثابت است و هر یک
ازین دو حکایات مقدم جاجی اندازه دوام که آن جمع شرط اسم این
اند و هر که محافظت کند بر این اسما و دو احدام و اتباع او بید آنچه که او
فرماید امداد و اعانت نمایند و شرط لغه معرفت اصحاب ادوام و ارباب سیا
غات است و بعضی از مقاربه ارباب فصول سنه را نیز دو احکام داده
اند و در خاتمه این مقصد برای بدانستن آن خواهد شد

فصل اول

در رها و آن نیز بر سه نوع است رها اول که در فصل سابق شرح داده
آن صورت بکر بر هفت در رها و ثانی و آن زنده و مخطاف است و جمهور
عمل او بر شوخه است که از نعرانی مخطاف را از آشیانه او بر دارند و آن
مقدار که باشند در انگشت چهار رصاص شده یا کمتر از آن و الث در بجشنبه
اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتی که در حمل بر تثلیث عطارد باشد در حجره جدید
ندارد و در غیر ماه ربیع الاول نیز چنین باشد اما عمل او از ماه اول کامل است و الث
بجشنبه اول یا آخر ماه باید تثلیث عطارد بر حمل باشد کام بر داشتن ایشان

٢٧	٨٠	٨٣	٤
٨٢	٣١	٣٢	٨١
٢٢	٨٥	٣٦	٢٥
٣٩	٣٣	٢٤	٨٤

و اول آشیانه

از آشیانه صفت و آنست این اسما باید خواند که ظهیره فقعلیش اهله یوش بدوح
مادوش بهوش و البش هادوش بهوش الوهاب بیطا
ظلبوب شلبوب اجب یا بیطر دش بطیوح ظیبوح قدش
قدوس سبوح رب الملئکه و الروح اجیبوا ایتها الارواح
الشیخه النورانیه و افعلوا ما امرکم به هذا الاسم العظیم
بملشیاع بطا الطلط خفیث هشهش هسی یلح
یعرها مایخ توکل ناهوشی یعوبوشه عکه بنکفا لب
و بعد از خواندن آن افراد را نیز باید دانست در وقت مذکور در ظرف کور دو بیچه
آنرا باید انگشت و دشت در آن ریس دفن باید کو اگر افراخ چهار باشد دو بسم
چهار دراز و اگر سه باشد دو اگر دو باشد بر هر دو دراه و در یکی عمل ثبت دانسته
است که چهار ریخته شد و چون دفن کنند صفت شبانه روز محافظت باید
نمود تا کسی بر آن مطلع نشود با جانوری با بوی ایشان قصد بر خیه نکند و در شب
هشتم بوقتی که مردم در خواب باشند و آواز نافر وفتر نباشد آن ظرف را
بیرون آورده و یکی یا دو از ایشان زنده باشد بار نمو از آنکه مذکور شد اعتف
بازیگو اند و بر ایشان وهد و بیرون آرد و در آتشی افکند تا هم ایشان را از کو
دیوات و ایشان بسوزانند تا خاکستر گردد و آن را محفوظ سازد و که ما داشتها
اما رها و ثالث در خاصیت بوزر ها و اول و ثانی بیشتر است و آن رها و ما از
٣٢. ▽ ⊻ H × ٣١١ ⊻ H اگر بند و این جانور باید که یک از بخت
بسته با علامت و نقطه از لون تا دیگر و طول آب او باید که بر درجه حکمت باشد
تا طلعه او چنان است که از نان کند نم بت و یک سیر قراکرد و بیق از نفس
وزن او دو من قیمت او اضافه کند و هر از در باون افکند و کوبد بغایت
نرم تا یکبار گرم مستی گردد و چون مرهم پس از آن به سه قسم منقسم سازد و در هر
شبانه روزی یک قسم لوی خوانند و آب انگوری باشد مخلوط بدهن است

مذکور و بعد از سه شبانه روز بگذرد بعد تقطیر و تصفیه کرده باشند و در او ارده و روغن
دیگ سفالین تنگ کرده که نو باشد و صمغ و نیز و چیزی ناپخته باشد و در زیر دیگ
آتش نگرداند بگذارد و تا آن زمان که بخارات تیز باشد در دیگ نکند بر وجهی که چون
او بخار و قدر نیز و پس از آن را بیرون آرد و اخته او در ملغفه و
دانه از آن شیره زوج و در زیر آن و لادن و نشاسته آکنده از برسیان حکم
بدو و تا آن چوب انوی بیرون نیاید پس در دیگ افکند بعد از آنکه
سایر اعضای او با جوز او در دیگ نهاده باشند و در وی طباسی بر دهان
نیز در عمل این ارزو در آن دفعات که بگیرند دیگ جبه را الحرق و از او
کنند دهان دیگ آن تو آن مهری خاطر کنند و هر یک را جید احمد بگوید در
غایت نرمی و به نیز دیگر بر یک پیشه تا چون بخاری پخته کرده با هم پیامیزد
و این او آن حکیم طیناسی است پس از آن تنور در دیگ باشد تا تمامی
پخته و سایر اخلاط گردانیدن دیگ است آمیخته کرده و سه دیگ محکم کنند الحکم تو
نرم سازد و آن دیگ را که قبل از این مطین ساخته باشد در خشک کرده است
آن را در این تنور نهند و دلال او را تنگ بسیار کرده اند و باید که مقداری یک سفیده
خاکستر بر روی او دیگ بپاشد پس یک شب آتش در این تنور بسوزد تا همه
در دیگ است محترق گردد و دیگ شبانه روز رها کنند پس دیگ را از
جمله بیرون آرد و اول سوخته را افزاید و در چوبی که از روی او ننگرد و هر چه سوخته
باشد باز در دیگ افکند و آنچه نسوخته باشد نگیرد و نگاه دارد که بجهت خفقان
بکار آید آنکه اعادی که در دیگ است بیرون آرد و در محاورت کند که بر دق
حمل های کلی منسوب شده است گردد و این داروها ثالث کونیه و صاحب همراه
در وصلی آورده میشود من الله المعونة و المدد فصل اول در صاحب ...
اول و او اقلاب انسان است از صورت بصورت فاصل و این علم کار
باشد و ساختن بجوز چنان باشد که مذاب مزاج و حب آس و حب زره دو حب

پنج درم از هر یک و ده درم و صد اسب از هر یک را نرم کوفته باشند چنانکه غبار شود پس بزرد
و ابریشم خام نیز و بوزن مجموع دارد مذکور اضافه نموده بدم زرد آب یا حجامی با هم جمع کنند
انگاه انواع این حبوب سازد و هر حبه دو دانگ و برای تجربه تکثیر خواص این دانه و چون خواهند
که دارو مذکور را بدم انسان ولعاب حل سازند و بر هر ورقی که باشد ابله
انسی از اسما ثلاثه که محقق بدان حال وارث مفرده مرکب این حروف ابوالف
هفتم الدوی و صلات خاتم نیز قسم اسند و بهمان درجه که مذکور شد و اسماء
تحریر بر یک بنوشتد و آن ورق را ابجد گرفته ▽△X ▽X
گفت و بدست وی دهند که از حبوب بخورد و در آتش نهند و از نیز جانب او که
فِي الطَّيْرِ الطَّيْرَانِ اذا تحيران الطّيران فانه يكونه كذا باذن الله
تعالى و در هیچ رساله بیان قلم داودی ذکر نکرده اند و این فقیر صورت
آن قلم را به اکثر اسماء ثلاثه را بحروف مفرده بدان قلم اینجا ثبت کرد تا عاملان را
آسان عمل شود و دانه و حروف قلم داودی الف تا شون را بر یک به نویسند بهر
نمونه [symbols] اما ابو نیز را برابر نویسند [symbols]
اما سیمون را بر نحو نویسند [symbols] و اما این جمله
حروف داود علیه السلام بوده و الله تعالی اعلم فصل دوم در صاحب ...
دیده حل بسیار کرده اند و قیمتی که مداد ساختند و آن در فصل ششم گفته خواهد شد
و بیا انکه مداد ساختند و حل اختفا اصل نیز و کیفیت این حل چنان است که ذکر کرد
هفت عدد حب زوج بلور چاه و در خون انگشت یعنی زاغ سیاه بیاغارد و هفت روز
بعد از آن بیرون آرد و هفت روز دیگر در خون گربه سیاه و پرورش دهد بعد از
آن وی گشته در خانگی کوزه و مذکور آمیخته باشد و در آن آن کوفته کرده
و این را اخفا اندک وقتی بر او بدو و شاخها پدید آید و رشخ او برسد پس برابر
بیرون آرد و بدو و جدا در کیسه در دیگ الله را آمیخته
بنگرد در آینه منقرد وقتی که شستی چو در آینه به بیند آن حب را نگاه دارد

و ابقی با یقطین که بآن سیخ کافیست پس هر که خواهد که کسی او را سه چند آن حب از دو نیز
بیان کرده در هر جا که خواهد برود سیخ کس او را سه چند بقدرت اب العالمین جل جلاله .
فصل سیم در خاصیت مداد ثالث و آن چنانکه مداد را [illegible] بجهة احبا الطلا [illegible]
برآورده است که نخسته دارد که از آن دل سوخته [illegible] آید صفت [illegible] در میان
این مداد را برداشته [illegible] در دکان نهند و اسمای مذکوره ظهری بخواند و مقدار [illegible]
این مداد را بر گریبان جامه خود بریزد و مقداری در آستین افشاند و هر جا که خواهد رود
هیچ کس مطلقا او را نبیند و باقی خواص آن در فصل مداد گفته خواهد شد فصل
سیم در مداد و کیفیت ساختن مداد است که با جبر یا محفوظ میسازند و خواص [illegible]
برکتابت بدان مداد متفرع میشود و مداد سه نوع است مداد اول که از مداد اول
سازند و مداد ثانی که از مداد ثانی حاصل کنند و مداد ثالث که از مداد ثالث است و [illegible]
[illegible] این مداد را در سه وصل ذکر کنیم وصل اول در خاصیت مداد اول از وصل
اول از فصل ثانی یکی از خواص او در انقلاب [illegible] کرده است بر سبیل اجمال [illegible]
اگر تفصیل خواهد مثلا که [illegible] را خواهد که [illegible] کرداند [illegible]
[illegible] چون [illegible] سازد [illegible] و در اسمی که بر طبع هوا است عمل کند
و [illegible] که خواهد کتابت فرماید و [illegible] کسی [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] فرماید و [illegible] بر [illegible] شود و گوید حاصل این اسما [illegible]
[illegible] فلان [illegible] کرداند که بقدرت [illegible] نام بر [illegible]
[illegible] این اشکال مذکوره [illegible]

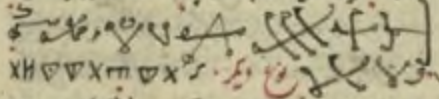

نوع دیگر [illegible]

[illegible] کرداند مداد مذکور را بدم [illegible] کند و برود [illegible]
بنویسد بدان اسم [illegible] را بکیفیت مذکوره و این اشکال [illegible] کنند

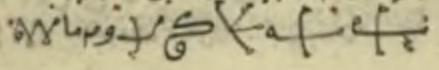

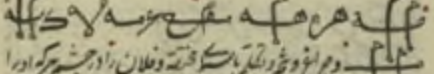

[illegible] و [illegible] و [illegible] که فلان [illegible] و فلان را در چشم هر که او را
بیند فلان گرداند بر [illegible] و [illegible] که مذکور شد و بقدرت ربانی
آنچه نام برده است [illegible] شود از اشکال [illegible] فلقطیر
گویند یعنی [illegible] کار [illegible] وصل دوم در مداد محرم
و آن مداد ثانی باشد ممزوج و محلول [illegible] و خواص این بسیار است و [illegible]
[illegible] خاصیت اینجا ذکر [illegible] و [illegible] هر خاصیتی موقوف بر فلقطیر است
یعنی که بدان مداد نوشته شود [illegible] خاصیت اول اگر [illegible] این مداد فلقطیر
[illegible] بنویسند و آن برآب [illegible] سازند و [illegible] از درخت
[illegible] و آن [illegible] بر آتش [illegible] نهند و آتش نرم نرم در
زیر آن برافروزند [illegible] گرم شود [illegible] از [illegible] آنرا
[illegible] کنند و [illegible] که در اول از وصل ثانی مذکور شد [illegible] اولا
[illegible] صورت [illegible] از آن ظاهر شود اگر [illegible] کند [illegible]
[illegible] اگر چیزی خواهند [illegible] شود و اگر [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] و [illegible] فلقطیر [illegible]

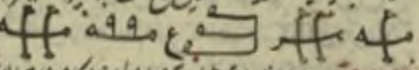

خاصیت دوم چون خواهند که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این
عمل را بمداد مذکور بنویسد بر [illegible] که از پوست [illegible] ساخته باشد و از دست
خود در آورد [illegible] دست وی [illegible] و از چوب [illegible] بدست
گردد [illegible] ظهیری [illegible] شود [illegible] که مطلوب است که [illegible]
از ساعت بجائی رسد بدان نوع که هیچ مرغ در طیران بدان مقدار
زمان نتواند رسید و فلقطیر این است

[illegible] خاصیت سیم و اگر فلقطیر این عمل بهمین مداد [illegible]

بزرودی بنویسد و او را در موضع چرس کند شکل و تخته و در حین نوشتن اسما و آنکه گویم را
بخواند هر که بدان بنگرد سعد روی چند لیسا و از دهای بلند گرفته که آتش از
دهان او بیرون می‌آید و از آن صورت شیر ترسد و از آن مقام بگریزد فلقطیر
حمل اینست وهی هذا [illegible]

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه چون ماه فلقطیر را بر هر دو کف دست
نویسد و بر بام بلند یا پشته عالی یا کوهی مرتفع برآید و هر دو کف دست را
بگشاید و اسما معلومه بخواند ملائکه عمودی از نور فرود آید و بنزدیک او را احاطه
کند که از نظر مردم غایب گردد و کس را طاقت نظر کردن بدان نور نباشد و فلقطیر
اینست وهی هذا [illegible]

لوح بکن خاصیت پنجم فلقطیر مخمس این عمل را در کوه بر قطعه عقیق
نویسد و آنرا در نگین عقیق بگیر خاتمی ترکیب کرده با سنگ بنهند و آن انگشتر
و آن انگشتری را با خود دارد و چون خواهد که در میان مردم غایب گردد
انگشتری را انگشت بر فصل از جانب چپ کند و دست خود را در آستین کشد و اسما
مذکوره بخواند که به قوت این اسما پنهان میشوم و در وی بجای که خواهد برود
هیچکس او را نه بیند فلقطیر ش اینست [illegible]
ما حاس والله اعلم فصل ثالث در دعاء مالک و آن دعا
است که بجزئی مجموع دعوات میانند و بدان کتابت میکنند و خواص او از حد
دیگر دعا دستی دراز است و از آن جمله هفت خاصیت آورده شده با
فلقطیرات هر یک خاصیت اول چیز از این دعا حق هر کسی را باشد
برآمیزد و در ظرفی زجاجی و بنویسد فلقطیر این باب را بر کاغذی پاک و
در هم پیچ و در عمامه خود نهد و این دعا و فلقطیر را تعظیم کسی کن در آب
پا شیر یا در هر شیرینی که خواهی در دست ادراک گیرد هر جا که خواهد برد
واز بلای و ترس بر حصه خواهی بجنبال آنرا بخورد آن کس اثر معاینه

بلغ

[illegible]

٨

نپذیرد و تیر ... خبر داده و مات کسی بود که از معقل بر طرف باشد و چون خواهی که با تیر
آید آن اطاقه را از سماط جن بیرون آرد و در جامه او وضع کند تا با پوشش آید
و در هم دیده با تمام بدانکه بدین فلقطیر او اینست 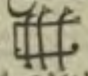 [illegible]
[illegible] خاصیت دوم
این دعا را به ورس برآمیزد و قطعه از پوست دباغت داده بی رنگ
فرا گیرد و بشکل زنجیر بر فلقطیر او بدین حال بر روی پوست و آنرا بردارد و
و بنهد و یک و نیز دیگر هر کس که خواهد و جای با بسته تا آنکس او را نه بیند
و از آن دعا و اندکی پیش دی با بیرد و به اسما مذکور العلام بخواند پس آن دعا
بوی نهد و آن جلد که بر شکل و نیاز است بوی افکند چون بکرد و و آن بکرد دیگر
تمام عیار چند و آنکه دعا و بآب آمیخته بر کاغذی سفید نوشته باشد نقره
پاک با حیث بنظر وی در آید فلقطیر او این است [illegible]
خاصیت سیم دعا و مذکور را به زعفران آدمی پاک کن و فلقطیر او بدین حال و بر
پاک بنویسید و در وقت نوشتن اسما مذکوره را مکرر او بکن الفاظ آن ...
در عمل آن تا دیگر انقلاب کن پس هوائی افروخته بدان موضع در آید و اسما
زامیز آن و هر که در بجای در آید شخصی ببیند ایستاده چون مذکور باشد مردی
و اگر چون مونث باشد زنی و آن شخص مذکر با لباسهای خوب و شکلی
زیبا متوجه قبله باشد و آن مونث با حضور رستم در غایت حسن و جمال آراسته
بشکل و حلل و روی تابان به مشرق بوده و از مشاهده این شخص مدام متحیر
و فریفته شود و بر همان نوع باشد تا وقتی که حروف که در قصبه مکتوب است
محو نسازی از صورت نیز غایب گردد و در بیان قصبه بنهند فلقطیر این عمل اینست
[illegible]
خاصیت چهارم زنده وند کوره را به آب باران حل کند و حروف فلقطیر را
در زیر سر او قدم خود نویسد و بسم الله ... بر هر چه که خواهد دهد.

[illegible]

بنشیند تا وقتی که همه مردم می‌خورند پس مقداری از آن ماده در میان ایشان نشر
کند در پیش خود و بنشیند و آن شیر و اسکه ماء کو را بخواند و مردمان می‌بینند که وی تخم
شیر دوده مردمان از ارتفاع او خبر می‌یابند پس اگر خواهد تا از نظرها بگذرد ده دو در شیر زبان
کرد تا از نظر ایشان غایب گردد و ایشان در هوا می‌نگرند و او را می‌بینند و او هوا
ایستاده و هر چه می‌گویند می‌شنود پس اگر خواهد که خود را ظاهر گرداند مقالات ایشان
جواب بازگوید تا تحیر و تعجب ایشان بیفزاید و نقش طرش این است

خاصیت هفتم این ماده را بگو آن هر مرغ که خواهی حل سازد و در آن محلول حروف نقش طرش
بر کف دست خود نویس و به مجلسی درآیی و افسار را بخوان و آن مرغ را که گوشش
گرفته نام بر دارند ماء کور قدری بر روی مردم افشان و از جایی که محو
گشته ابر صورت همان مرغ ببینند و این کون و هیات خود نقش این است

خاصیت هشتم چون خواهی که در دریا یا جوی بگذری و این عمل ابوالحسن علی
است و اصحاب کتاب سر العیون لیوث بن احمد گوید که از شیخ ابوالحسن بن
علی مشاهده کرده ایم فرا گیر تو آب از هر موضعی که خواهی و بجوش آن تا بدان
آن موضع ایستد و ظلم کن با اسکه طهیری و از آن ماده خالص ... ممزوج ...
آن فرش کن و باب بجه یا نهری عظیم قدری از ماء حل ساخته بر ...
سفید ... که ... افلاطیر ...
نسابوسال بکلیلوس تملیوسال ... در ...
... ناظران بدارکه همه ایشان در آن مکان در دریای بینند که امواج او
متلاطم باشد یا نهری عظیم مشاهده نمایند و خالیش به یا نهر تعلق ...
حاصل دارد و باب ممزوج بر ماء خاصیت نهم بگیر دم الاخوین و زرم ...
بگو ... که ... ساخته باشند چنین کنند ...

نهد و با دهن یا سمین حل کرده و اسکا مقنه را که در عمل سابق گذشت بدان
مداومت کو تا ... و این چنین صورت شمعی بسازند و در آن رکو بچیده و در میان
نخی ... بر آب بسازد و آب باران یا آب نهری بزرگ و آن شمع را
در وسط آب تعبیه کند و اسکاه کو را ... ظاهری ... و میدید که ...
بدید آید از هر مکان ... آب نهاده و بر حوالی ... و از آن ...
... آب فرو برند و خود را جلوه دهند در ... و این از عجایب ...
والله اعلم اصل نهم در نوامیس و این اعظم اعمال سیمیا است و آنچه
علوم آن و بزرگان فرموده اند که علم نوامیس اکثر الفواید و اوفر الشدايد
است یعنی منفعت او بسیار است و مشقت او بیشمار است و چنین آورده
که نوامیس عبارت که بدو بنمایند چیزهای که خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر
یا در عالم اصغر اما در عالم کبیری شاید که در علویات باشد چون اختفای شمس
در نهار و اظهار آن در شب و ابراز کواکب در روز و میتواند بود که در سفلیات
بود چون مشی بر آب و حمل اشجار با ثمار در غیر وقت آن و نمودن برگ
... و ... اشجار و ... آن ... السماء او
... چون رعد و برق و صاعقه و باران و برف و امثال آن
یا در عالم اصغر چون انقلاب صورت انسان بصور حیوانات و اختفا از چشم
مردم و نمودن خود را بصور حیوانات مختلفه و مانند این و این ناموس بر دو
نوع است یکی اکبر و آن بر امور کبار و مقامات کلیه اشتمال دارد و کیفیت
تاثیر آن هیچ وجه معلوم نیست با وجود ظهور آثار واضح آن و این را ناموس
اعظم نیز گویند دوم اصغر است و کیفیت تاثیر آن بر جمعی از ارباب الباب
که اذهان سلیم و طباع مستقیم دارند واضح است و هر یک از اعمال ناموس
در فصلی قسمت می باید و هو الموفق فصل اول در اعمال که تعلق بناموس
اعظم دارد و از آن عملها که از چیزهای ... است ... مشهور گشته

تعفین و تدهین و ترخیص و این انواع ثلثه دانسته و عمل ابراد کرده شود **فصل اول**
در تعفینات و اصل کلی تعفین حجر الشمس است و آن حجر است که رنگ او سرخی میزند
چون چراغ افروخته و حوالی خود را منور میسازد و چون این حجر بدست آید او را
کوفته با برابر او آب گرم حل سازد و بگیرد HE با X هر کدام
خواهی و با X کن مروراً در وقتی که VE ZHE کشاده گردد
قبل از دخول V ۵ و در بیرون از H H و در اثنای آن زیر سول
فرود می شود و باز [illegible] عمل کن با دخان آن در وقتی که V ۵ در روی
بیرد و آن حجر مدور لاجرم از جوف او تیغ خواهد شد پس کرده ۵HE است
چون بنی نوع او بر روی او دبال و اگر X است روی او را بیرون
مثل او مطلع سازد و او را در خانه تاریک که آفتاب در وی نتابد بگذارد و
کند و شراب عمید و در هر هفته مقداری رطل از آن حیوانی گرد و او را
آلودات در طعام و شراب جوده و در وقتی که برآید و باید که قبل از ولادت
بطالع بشرا آماده سازد و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت و حجر التوتیا و الماء
و حجر المغناطیس همه اجزا را برابر کوفته و بخته و بآب برگ ابنید مخمر کرده قرصها
ساخته هر یک بمقداری نخودی و در سایه خشک کرده بعد از جفاف بسحق نحو
مانند فرو ریزد و در ظرف زجاج محافظت کند پس چون وقت حمل آمد
بخوان آن مولود را در میان زن در روز جواب تا که به القات در کوت برفانه
جلوه نماید پس دایش را در هوای ذم بقتل آری و خون او را در ظرفی
نگاه داری و آن صورت حیوان بشری را در آوانی عظیم واسع از آبگینه
با رصاص لاحیز در آنجا دیگر داری تا سه شبانروز نگذرد و همراه آینه جوع
بر وی غلبه کند و مضطرب گشته پس او را از خون مادرش اطعام کنید
هر روز مقدار که بخورد تا هفت روز نگذرد دو هو تا بچه و هیات تام
بر وی پدید آید و برای عجایب اعمال بکار آید و این را تعفین اکبر گویند الا [illegible]

آلن

۱۰

خواص این صورت آنست که او را در کوزه شیشه پیچیده و در پیش روی او آینه صاف
و صیقل کنند و بجهان ذو در بچه نزدیک بیند و در ۲۹ ماه و یاد در سی قمری ظاهر کرد چنانچه در شب
چهار دهم تابیده تا وقتی که آینه برداری این صورت را غایب سازی و اگر در آن اول
این صورت را ذبح کنند و خون او در خشک کوسی سوای و نیاز آدمی کرانان آن خون بیک
صورت از منقف کور این صورت آنکه در او V ۵ در وی بیت نهاده ذکر کرد
مادر شکم این صورت الطافی در و وقتی که در شکم او باشد بگیرد او و از وی مثل صورت او
تشبیه کرد و مست ۸ ۵ شود دیگر این صورت را چهار روز تغذیه کنید بکار
و می در شیشه لاحیز و جا بگذاری که آفتاب بر او نه چه پس بیرون آری و شکم او را شق کنید
و صورت زنده یابید هر چه از آفتاب می در وی از وی بیرون آری و نگاه داری تا
که این و جلیس را بدان آشنا بیابی و در طرفة العین از هر جا بهر جا طوی الارض
توانا رفت و توانا آمد لقدرت الله و اعمال این صورت بسیار است بر این
مقدار اختصار افتاد **در نوع تعفین** بگیرد حجر الشمس و از زهره باز سفید تعفین کند
و بار و ۵HHE و چنانچه در تعفین ساختن مذکور شد و عمل سابق
با وی عمل نماید انگاه EHZ اورا بکن شکل است بیاباید و در خانه
تاریک نگاه دارد تا بوقت وضع و در این مدت او را گوشت و هر آنچه موافق است ادام
غذا و شراب چیت نه آمیخته بچون ایام تمام در زمان وضع و قبل از آن باید که
ورق صندق و کف دریا و حجر التیس اجزا برابر کوفته و بخون سلحفات
و از زهره سفید و بکه مرغی مشهور است و برگ آب الزهره چنانچه [illegible]
ساخته و بعد از جفاف سحق کرده در کرد آینه نگاه دارد و چون آن صورت
متولد گردد در غلاف که منور سرد و تا نمایش اره از آن [illegible] و بروی افشاند و او را
در آوانی بزرگ پاک و مستحکم دانسته باشد و در آنجا چهل روز او را بهمان
طعام و شراب که مادرش را میداد تغذیه و تسقیه نماید بعد از چهل روز
از آن انا بیرون آرد و حجر است و حجر است انسان الا انکه [illegible] داشته باشد

افزودنی لکا را آید و بهر عضو او عملی را شاید اگر [illegible] او را برگ درخت سالمه بباید [illegible]
انگال باید [illegible] و اگر مغز سر او را با عطر آمیخته گل سازد و در چشم کشد [illegible]
و دفان [illegible] ترطری در آید و اگر دمان او را خشک سالمه بگو [illegible]
[illegible] و اگر دل او را خشک [illegible] باید و باز [illegible]
[illegible] در هر جای باشد [illegible]
مشهورات بباید [illegible] ساخته و در میان [illegible] که [illegible] شد [illegible]
[illegible] میل کند [illegible]
[illegible] عمل کنند [illegible]
[illegible] و اگر مغز سر او [illegible]
[illegible] بباید [illegible]
[illegible] ساخته و در سایه خشک گردانند [illegible] و [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] **تدخین دیگر** بگیرد ۵ [illegible]
[illegible] معامله کند که در تدخین سابق گذشت [illegible] گرم [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] باید [illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] باید گرفت [illegible]
[illegible] باید داشت تا وقتی که [illegible]
[illegible] باید ساخت [illegible]
باید که [illegible] از آن [illegible]
[illegible] باید [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] باید [illegible] خلط گردد [illegible]
[illegible] بباید [illegible]
[illegible]

۲۹۳۶	۲
۶۹۹۲۳۰	ل
۶۶۳۵۱۷	۲
۹۱۴۵۵۴۱۳	[illegible]

[illegible]

بر [illegible] سازند و از [illegible] کرده از نظر مردم غایب گردانند [illegible]
[illegible] و اگر صورت [illegible] نزد [illegible] داد و دقتی که [illegible]
[illegible] آید از آن [illegible] گند که [illegible]
وصل دوم در تدخینات و اعمال تداخین از تعافین آسان تر است
و یکی از دخنها آنست که چون بدان از دخان کنند بر سر کوهی یا صحرای که
[illegible] مردم [illegible] شده است [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] در دست [illegible] میکنند [illegible]
مشاهده کند [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
[illegible] میگویند [illegible]
[illegible] است از [illegible] چون [illegible]
[illegible] چهار [illegible] چهار اجزا
برابر باید [illegible] باشد ششم [illegible]
هفتم [illegible] جمع [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] صحرای خالی که در آن [illegible]
[illegible] که گفته [illegible] **دخنه دیگر**
[illegible] گرد [illegible]
[illegible] است [illegible] کبریت [illegible] الشمس [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] سازند و در سایه خشک کنند [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

تعفن الشمار بر موضعی بنهد کوکب را در وقت او در منشاهده نمایند دخنهٔ دیگر
که چون بدان تدخین کنی از نصف اللیل و ماه در درجه بدریه نزدیک باشد انحال
نور او کرده و منخسف نماید و این بغایت عجیب است بگرد و ورق شود که سراج القطرب
گویند و کوکب اثر آب از زهره [illegible] از زهره [illegible] و معروسه [illegible]
[illegible] برابر زنند و بعد قیمار ساز و بمقدار سی و دوی و در سایه خشک
کن و در شبها که خواهی در موضعی عالی بر آتش نهی تدخین کن بغیر ایام
خسوف چون ماه شب اول و آخر از ماه تا قرص منخسف نمی و در کتاب خزینه شاه
سیاه آورده که چون بدین دخنه تدخین کند در روز ستارگان بر آسمان
بینند و مرغان بزرگ مختلف الالوان با هیات عجیبه دخنهٔ دیگر که در وجود
عجایب نمو شود از دواب و حشرات و نیران و غیر آن از ارنب سوار و مجوسی
نجار و این دخنهٔ افلاطونیه است اجزای آن زفت و موم و حبی [illegible]
و سیه [illegible] آب [illegible] و جز او از هر یک ده درم و صمغ [illegible]
هر یک [illegible] که با اجزا کوفته و صلابه کنند و جمع را بیک [illegible]
روغن زیت برآمیزد و بنادق سازد و بر [illegible] از هم [illegible]
بر آتش که از [illegible] [illegible] حاصل شده [illegible]
[illegible] دخنهٔ دیگر وان را دخنهٔ اقبال گویند و به تدخین او در هوا مردان
بینند [illegible] ایشان بر زمین [illegible] ایشان بر آسمان اجزای این
[illegible] و [illegible] و اقلیمیای [illegible] احمر و نحاس محرق و در [illegible]
[illegible] خشک شده از هر یک ده جزو [illegible] الزیتون برابر [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] کند و [illegible] بر [illegible]
[illegible] در سایه خشک کند و چون عمل خواهد [illegible] که از [illegible] حاصل شده باشد
[illegible] باشد و بخور کند و [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] دخنهٔ دیگر [illegible] دخنهٔ الامطار گویند [illegible]

۱۲

از نهایات دخانها و منفعت او بسیار است هرگاه که کسی خواهد که باران
در تابستان که گرمای عظیم غلبه کرده باشد بگیرد [illegible] که
[illegible] یعنی آفتاب را و ذبح نماید و دم او را گرفته خشک سازد
پس بگیرد [illegible] که لون او بغایت سیاه باشد
[illegible] بر [illegible] خصوصا بیاض و اگر برجی بود بهتر و عمل کاملتر آید
و چون گرفته شد [illegible] از آن دم مذکور مجفف مقداری بر لحم
[illegible] نثر کنند و بعد [illegible] پس [illegible]
مذبوح را سلخ کنند تا نیک [illegible] شود و آب [illegible]
از آن مطبوخ بگیرند پس از آن آب بوی [illegible] و روز دیگر مطلقا
چیزی ابدی ندهند تا نیک گرسنه گردد و صباح روز چهارم سام
ابرص خصوصا ابیض اطعام وی کنند و بعد از اکل آن عطشی شدید
بروی طاری خواهد شد باید که از [illegible] سراج القطرب مقدار سه
دقیقه آب به عرق حاصل کنند و سه دقیقه دیگر شراب عتیق با آن [illegible]
بسازد و بوی دهد و یک شب باز [illegible] و صباح [illegible]
ذبح نماید و خون او را بگیرد [illegible] قطره فوت نشود و آن مذبوح را بگذارد
تا خشک شود پس گوشت و استخوان او را بکوبد و خون او را با شراب
عتیق [illegible] و آن مسحوق را [illegible] شراب بکوبد [illegible]
[illegible]
[illegible]
با آن [illegible] کند و دیگر [illegible] تا نیک [illegible]
و چون خواهد که [illegible] و اگر [illegible]
بروی [illegible] کند که [illegible] چون بخار [illegible]
[illegible]

بیرون کند بهمین صورت واقع است و چون خواهد که مطر منقطع شود آتش افروزد و نشاند
و بخور در پای کنند **فصل پنجم** در تسخیر حیوانات و انواع او بسیار است اما چند نوع
نوع را اینجا ثبت میکنیم **اول** وقوف بر خواطر و آن عمل حکیم افلاطون است
میفرماید که بگیر من [illegible] را بر ورقی که از بخار بسوزد
غضنفر [illegible] بیرون آمده باشد و او را در آب پاک اندازد و اگر آب مطر نیسان
بود بهتر و اگر آب یکی از انهار اربعه باشد یعنی جیحون و سیحون و نیل و فرات
نیل کاملتر باشد و بر هر تقدیری او را اغراق کن در آب تا بمیرد و باید که چون
بمیرد همچنان او را خشک سازد و تو آن که گوشت خشک کنند و بوزن او
[illegible] گردان در ربع وزن دل بوزینه و مثل این ثعلب الوحشی گویند و مسنی
که نر باشد بگیرد و همه را بکوبد و با یکدیگر خلط کند و نگاه دارد و هرگاه که در مهمی این
ادویه [illegible] کند بعد از لفظ [illegible] شود [illegible] هر جا بسوزد [illegible]
و هر آنچه در خواطر میگذرد واقف شود **طریق دیگر** که صاحب شامل گفته که
این علم از علم عزایم است و چون در این کتاب آورده که خواستیم که اسقاط
نکنیم چه فایده او بغایت عظیم است هر که خواهد که آنچه در خاطر مردم میگذرد
بر خاطر او خطور کند باید که یک هفته روزه دارد و دائم [illegible] بغیر حیوانات نکند
و بعد از آن [illegible] این اسما که مهمی بزرگ است و مفاتیح العلم خوانند الاسماء هذا
بسم الله الرحمن الرحیم سمید مدیخ هلیهوب
لاهوب ویدعوث هاجبی نیتنا فیلوب
هر روز هزار بار متلفظ کند و در آخر تمام هر نوبت یازده بار صلوات
فرستد و هفت بار گوید اللهم اکشف عن قلبی حجاب الغفلة
وعلمنی ما لم اکن اعلم وبیّن لی من کل ما اسئل
عنه یا من لا اله الا هو ولا معبود سواه
پس یازده بار دیگر صلوات فرستد و چون [illegible] در بدین [illegible]

[illegible]

شود و در هفته اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی آید و هر چه در خاطر که آرند [illegible]
خاطر این کس کند و [illegible] در روی کلاهی واقع شود **نوع ثامنا** سرعت سیر
و آن چنان باشد که در روزی مسافت یکماهه راه قطع تواند کرد و بی تعبی و این عمل از
[illegible] است منقول از حکیم [illegible] دوی فرمود که هر که فرا گیرد جلد [illegible]
[illegible] و جلد [illegible] و پوست کرسن خروس کهن [illegible] و پوست
[illegible] و پوست و رگ و پوست [illegible] و جلد خروس [illegible] که جمع آنچه بشد
[illegible] و باقی [illegible] که فوق و تحت آن جلد خروس باشد
[illegible] مستقیم البته باشد و [illegible] متصل یکی از سعود پس چون
خواهد که بجائی رود و که دور باشد در یک روز [illegible] آن نعلین را [illegible]
بطهارت و باید که [illegible] باشد و براه آن موضع در آید که طریق در زیر قدم وی
[illegible] گردد و یکی از مشایخ مغرب در این باب طریقی دیگر جل فرموده و گفته
[illegible] بر [illegible] پوست [illegible] و جلد [illegible] که [illegible]
باشند و [illegible] و بعضی را بر بعضی ترکیب [illegible] و جلد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] ساز [illegible] وقت که قمر متصل بود [illegible]
[illegible] مستقیم البته باشد پس این اشکال که مذکور شود بر جلد آهو [illegible]
[illegible] وقت [illegible] که آنچه دیگری یکماهه رود [illegible]
[illegible] که این کلمات را که خواهد [illegible]
[illegible] و [illegible] یازده بار [illegible]
[illegible] باید نوشت این است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و کلمات [illegible] و شام [illegible] باید نوشت

[illegible]

[illegible]

يا مَلِيثا انوخي بحير اعلا في الوهاج طبيوخ شانوخا دبرهم
آهو سبيل اللهم سهّل ويسّر ولا تعسّر يا من لا اله الا هو
ولا معبود سواه [illegible]
[illegible] نوع ثالث [illegible] مقالات [illegible]
[illegible]

[illegible]

الطلسم [illegible]

[illegible] يا سكوت يا [illegible] يا [illegible]

نوع دیگر [illegible]

[illegible]

١٢

[illegible]

حروف [illegible] ححححه حروف العنبر

حروف النار [illegible] حروف [illegible] نوع رابع

[illegible]

[illegible] يا خدام هذه الاسماء ارفعوني من هذه
المكان الى مكان البلد الفلاني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] كلام [illegible]
[illegible] من هذه المكان
الى البلد الفلاني [illegible]

[illegible]

فحت بجهطیع ایشهلند ونی بهوه ال شمخوشا

واین نقیبه بجای غرس است بعد از آن این اسما را بنویسد و در پوست

ᗕ H X V بچون کرکس و عقاب بتجیر نماید بعود هندی و میخ بیرح

بخار عنبر مصطکی و ستطاوون ارمی و اسما اینست لمتلع

مهلهلش معلصلع مخملش سطمسلطع

معلعصلص معلش معلصلط

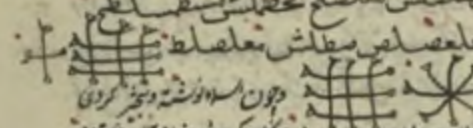

و چون اسما نوشته و بتجیر کردی

آن پوست را در میخ آویخته باشد انگاه بگرد شاخی از درخت زیتون

و ابتدا در سر آن شاخ کن و این اسما که خواهد آمد بر پوست غزال بنویس

بمشک و زعفران و در میخ و در آن حضره نه و سر ابتدا یوم محکم سازد و

این هسلعص هصهلش مشلصع

سلصلع ملطش ملحج بهن میه بیه

مه یح مه و این شاخ بجای تا زمانه است بس بگیر

مهلت انکه از قبر بگیر و بساعت دختر بمرده کا لوان ایشان نیز

مختلف باشد بر سینه وار آن اسنی تباب و در دهان آن اسب

کن که آماده کرده یعنی نقیبه و برای بند تا زمانه لیسار از یوم کاو و دوازده

یافته مثلث هفت گره بر روزه باید که این اسب و این تار یا سه تا

بود بس بصابه از هر سفید بستان و این اسما بمشک و زعفران بروی

بنویس ششنع لحزیدح مبهیشا یاطرطش

ملطیطش یاکیطع هو هششع هو معطیودح

و چون نوشته شد عصابه را نیز محافظت کن و چون اراده طیران

کنی بهر جای که خواهی اول بگوی بند برای و بعد از آن که نقیض از اسب

کذاشته باشد و مجمره از آهن بگو بیرد و انگشتی بند آن کر از تاک انگور

بکهزنوز:

نشفیه کرفته باشند و ابر افروز و در آن مجمره نماوتی که خیاو [illegible]

عود هندی و مصطکی و سطاوون و میخ بیروح و بتجیر کن پس نقیبه سوار

شو و فصاد و با این عزیمت بخواند و بعد آن زمانه نقیبه را فروکوب و با

بهم باز نشد و چشم بر آن عصابه به بند که در حمایت اسما این عزیمت را

بر داشته بمکان مطلوب فرود آیند و عزیمت اینست اذو نای شلح

لحج هلیح نوباه تدیدج ملوهح یادشمحنشا یاملیحنا

یاشطورشی یاملیکش ملطیورش ملطسطش

نسطط شلع مشطبولح یاهیاش هیا اذونای اهیا

ذث ال سدالی صوشخنشا شاهحوشا شموش

هو یهوه القوی القادر الذی لا یحول ولا یزول

العجل العجل بحق هذه الاسماء العظیم ارفعونی

من هذا المکان واحملونی الی البلد الفلانی

فی هذا الوقت والساعة و این عمل نیز از جمله عزایم است

و حکما از جمله اسرار شمرده اند نوع خامس امطار است و در غیر وقت و این

عمل عجیب مشهور است نزد براهمه بگیر ᗕ H X ᗕ ۵ اسود و در ماه

سواد و فرد و نبند و در خانه و از آن مذکور اول بدین مذکور تا نی میده

و از بهان آب که مذکور است در آن اوراق کرده باشی او را می جشان و از

در روز اول فریاد اسپار کند بدان التفات مکن و این او را

ᗕ H ۵ X ᗕ ᗕ H بگیر در نهایت سواد و او را بسر ابراق

کن تا بمیرد و فقدان بعد ده روز حکیم آن مصرف مقدم بدو در روز

چهارم از مصرف ثانی روزی این و روزی از آن و آب هر روز بهان

آب است که مصرف در آن مرده تا ده روز بگذرد و در روز یازدهم جشان

او منقلب شده باشد و بر فتح آن قادر باشد و این علامت صحت عمل است

[illegible]

خیانت یکدیگر را بجوید و دیگی بیاید طرن بانواع الوان که یونانیان او را طلمس خوانند
کاو را آتی باشد مثل تاج خروس و نزدیک شانه او از هر دو طرف بالها باشد
گاو را از طرف بر طاق تواند پرید و درین محل ابزار اینچه او جستن باید کرد و باید
نگاه داشت تا از حرکت باز ایستد پس سر آن خود را از قطعی که بر دهن بفشرد
با دوام آلوده باشد بباید بست و دستی محکم در دست باید کشید و کاردی در غایت
حدت از فولاد در دست راست باید و سر او را بباید کشاد و در جنب ...
باید کرد و در ظرفی از فخار که دیوارهای داشته باشد مثل تغاری و اگر سر ظرف ...
تنگ باشد و سر آن باید کرد و شیشه را بباید تنگ تا آن دانه ... در تغار انداخته
که فی الحال کارد فولاد بر حلق او باید نهاد و درین محل او را اضطرابی عظیم خواهد
بود و حرکات عنیف خواهد کرد باید که هیچ وجه کارد از حلق وی برندارد تا بمیرد و حرکت
او منقطع گردد پس چون وی را بباید گرفت و خشک باید کرد و آن را در سیمیا بکار
نبرد بلکه در علم کسیر استعمال کنند و بر اجساد ناقصه را بر طرح کنند صبغی ثابت
دهد و درین علم سر او بکار آید و گوشت پس هر که سر او را با خود دارد و چون در ...
اسیری الطیم که بیمار و بالیسته و آن سر را پیروان ... و در جنب ... حرکت دهد
فی الحال باران باز ایستد مولف کتاب فرموده که اکثر اعمال سیمیا ...
جانور بار بسته است از خفافیط و اعراض و طیران و مشی بر آب و امثال آن
بیان نکرده و اعمال بار گذاشته لیکن از بعضی اعمال سیمیا خاصیتی چند آورده
چنانچه عمل این سر در هر لشکری که باشد آن لشکر بر دشمن غالب شود اگر
متوجه قلعه شود فی الحال مفتوح گردد و بر حاجت که توجه کند بر آورده شود و در
هر بیمار که بندد از مرض زایل شود و اگر زنی با کودکی با خود دارد آفات ...
باشد و حاصل این هر جا که رود مردم در پی او روند و متابعت کنند و اگر از
گوشت او بوزن دانگی بمسی ... کنند الی ان [illegible] و در زمان
[illegible] گرد و از دوی دفعی

نب خاصیت چند دیگر آورده اند که چون طلمس را بگیرند مغز او را بر سر ...
ذبح کنند تا بچون ایشان علامت کرده و جهل و زنبل ... طب دفن کنند ...
... سر او چون سر مرغ و چشم ... یکی سپید زرشد چون چراغ افروخته
و این تمثال را حکمای یونانی گوماریس گویند و معتقد ایشان آنست که او را
... باشد ... و مرده را احوال ... در سیمیا و هر که او را با خود
دارد و هر حضرت که تواند در خیال هر کس آراده کند متمثل گردد بهر صورت که
... که بنماید و آن عمل تعفین دیگر [illegible]
... که در وقت ذبح ... باشد ...
باشد ... تمام ... و ... الملک ...
دفن کنند تا وقتی که متعفن گردد ... تا ... شود که ...
آنشان مانند ... و بعد از دیدن مرغ ... دو بال باشد چون مرغان ...
زیاده از هفت روز ... و شاید که قبل از هفته بمیرد و چون بمیرد او را
به ... و مومیای و شراب بیالاید و ... که از چینه باشد ...
و با خود دارد خواص عجیب مشاهده نماید اول آنکه متوجه هر موضع شود
زمین در تحت قدم او مطوی گردد دوم آنکه هر چه پیش وی
آید چون شیر و ببر و پلنگ همه مطیع وی شوند چنانچه ... سوار شود
و منقاد و مسخر وی باشند سیم آنکه ... از خوردن طعام
و آشامیدن آب مستغنی باشد و اگر قبل از موت آن تمثال ... را ...
... از ... بیرون ... در ظرفی ... هر که ... بیا
از آن آب ... در گوش ... کلام ... و ...
... کند و این از جمله اسرار مکتومه است ... فصل دوم
در ... نکتای ... و میل ...
[illegible]

قولنج کند و برسم گوید چهل روز در زمین نمناک دفن کند پس بیرون آرد و خشک
کند و در ... عظیم [illegible] که گرفته باشد بگو بدو بیرون آن
... بکند و در زیر درخت ... درخت که باشد شاخهای آن درخت منحنی ...
... و بر ... دوال بود تا وقت القطاع ... دخنه دیگر ...
... از عمل ... مشترات ... اطراف [illegible]
[illegible] ... مرده باشد [illegible]
... و ... النهار ... و همه ... بکو ...
دخنه و در زیر درخت ... که ... باشد ... کند ... آتشی که ...
نخل سوخته باشد ... متشاکل منحنی شود ... آن
... درخت ... عجیب ...
دخنه دیگر و این ... دخنات ... که موالف ...
... ذکر کردی ... این باب آورد ... اشراق ...
... و اهل بابل ... دخنه ...
... بر ایشان و ...
و انقلاب و ... و دو در تخیله ... آن شد ...
... تشبیه ... و ...
... و ... دخنه ... بگو ...
... و برابر او [illegible]
[illegible] و با [illegible] ... و دو ... و جمیع ...
... سازد
... کند ... او را ... چشم ... و روی ...
پس این دخنه ... کند ... شود ...
لذ يا ايها ... كلما ... عنه وما ...

و نام مطلوب ... پس ... مطلوب ...
... سبحان من له الاسماء الحسنى والصفات العليا و
الضياء والبهجة والبهاء رب ...
... الى من ...
... ايها الارواح العالية بحق من
قال للسموات والارض ائتيا طوعا او كرها
قالتا اتينا طائعين امين يا رب العالمين
وصل سیم در نوامیس اطعمه و اشربه اول ناموس اطعمه
... [illegible] المقدار
... و ...
... آن ... معقول ...
... و افلاطون گفته
که ... دفن کند هر گاه که ...
آن را ... کند و دیگر ...
... چنین کند ... هفت روز ... معقول ...
... پس ... کند ...
... محفوظ سازد پس بگیرد [illegible] درم [illegible]
[illegible] برابر او ... افلاطون ... آورده
... ترتیب ... تحقیق و ...
... که ... که دیگر ...
... در ظرف ... محفوظ سازد و هر گاه که خواهد ...
... عمل ...

نشود نوع دیگر داین را اعمال بزرگ است بکرد ٨ ٢ H ≍
٧ ✱ وبآب سیتریز بجوشانند ودر آفتاب خشک کنند یا بی
آفتاب تحقیق شاید پس آن آب بکوبه نرم وبوزن او ≍ ٧
H ٧ E ـــ H ازهرد وجلد احمر قشره وخش او ≍ ٨ H این
باک از فضول وهریک را جدا بکوبه وبا یکدیگر جمله ساخته دیگر باره بیاب
تا نیک ممزوج کردد وجمله شود پس سوق را باین دو مسوق بجای میبزد ودیگر
دیگر بهمه را باهم سحق نماید وجمت سازد وهر صبحی بوزن دو دانگ ودر قی
که معده از طعام خالی باشد کیف سحب بلع کن که یک هفته از طعام مستغنی
وز نهار که بعد ازین دوا طعام غذا نکوزی که بیم هلاک باشد ولذا
دو دانگ نیز مهلک است بجهت دل را فرد کیر او غلیظ منقبض سازد و صاحب
قرآن شده ذکر کرده اند که اول عمیقه مدخ باید که از اخلاط ... پاک شده
اند وخوطی باید نوشید پس مقدار ده سیر آب گرم باید خورد وداورا طعام
باید سرد برو وجهی که گفته شد اگر کسی خواهد که باز خود کند هر چند آن
که بعد آن معتاد نبود دیگر حقیقه باید که نهد و در خطی که خورد دانند دوا
چون سیاهی سوخته بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا
بقرار اصل باز رود وگفته اند که اگر مسوق اول بوزن دو شعیر
یا رطلی از ادویه آمیخته بخورد همین عمل کند یعنی یکهفته از طعام
خوردن محتاج نشود وتقدیم را بحث بر شاول دوا از جمله واجبات است
نوع دیگر هزار کیرد ٧ ≍ H مقشر از قشرین وبا یدکه صدیث
وجید وبی عیب باشد ودر تربه ها رغایت لطافت وحلاوت وانرا
در ٧ ــ ٥ ــ ≍ ٧ ٥ ــ در آغار وشی وبا مداد ...
یاورد ولت کند برکوی پاک در آفتاب جویران تا خشک شود وباز
تجدید عمل کند یعنی در این حد تا آخشته سازد شب ودر ...

بسیار عجیب است و بار ... (marginal note, partly illegible)

کند

١٩

کند و بدین عمل مداومت نماید تا پانزده روز که مرطوب شود ونرم که چون بوم
دیگر شرب ٧ ٥ ٥ نه چو بزد و در آفتاب خشک نشود و دیگر بار وقت
خود بطالت آن ز وزن بکرد ٥ ٧ H جیده حصه سیاه دمثل وزن او سحق
نماید وبرجرم صلابه تا چون حب الخمس شود وده روز قوات از خاصی آن کند ومقدار دو
نخود واگر در عمل هفته مداوم بود دهبتر باشد بر سر دو آرد بر تا که معجون ظاهر مانند بر
مشغول شود که یک هفته نخسد ودر خطی منقبضه کند واگر قبل ازین یکهفته من کار آن
ز احتمال متصفه اولی بود دوقت حاجت به نقد ارجوزه شاول کرد واگر در عمل
تقصیری واقع شده باشد مثبت دیگر ود محتاج طعام نشود واگر قصوری واشته
باشد جهار روز دیگر کفایت باشد واین عمل لایق از باب ریاضت است وچه از
گوشه نشینان ومسافران ودر زمان قحط وغلا نیز فایده دارد نوع دیگر بکرد ٨
ــ H ج H × ٧ و بلطف مدد نکک سازد ودو ز سایه خشک سازد وبوزن او
٧ ≍ H ٧ E ـــ H وهر دو را باهم سحق کند وتشریب نماید تا حقی
یکهفته مداوم تا وقتی که بخته که خود دیگر قبول وهی نکند پس خشک سازد وبرداز
دوقت حاجت ... مثقالی ست هفته را کفایت است وشرط این الزام
ریاضت است وتقلیل طعام قبل از تناول وشک وبا یک ساختن آمعا
نوع دیگر آسانتر بکرد ٨ H × ٥ ≍ وخشک سازد و
بسایند وبپزد وچون عنبار ودق ... ٧ ≍ H که یکهفته
دل پرورده باشند وخرد کوبه نرم تا طبع کرده وانرا بزار ... تا خشک شود
سفوف سازد ودوقت حاجت یک کف ... که هفته از طعام مستغنی
نیفتد نوع دیگر من التحرد وی الشیخ شهاب الدین المقتول قدس
سره بکرد ٨ ــ H چه آنکه باشد از حیوانات ماکول اللحم و H ⊏
≍ E از وی جدا کند وبعد از آن پیاز ده دو رطل از ... ور ... در شیشه
کنند ده درم ... اندک کوزه در آن شیشه نهند تا خشک شود

نعمداران بسی کنند و هر کاه که خواهد بوزن دو دانک بخورد تا دو روز نفخ
محتاج نشود و ادوپیش از آن چند روزی بخت بباید کشید تا بدن از ماده پاک
خالی شود نوع دیگر حل شاه توتن است بشبانه لب [illegible]
[illegible] و آرد [illegible] و کثیرا و نان خشک [illegible]
[illegible] و حل چنینکه بهم آید و معجون شود او را حب مقشر [illegible]
دهید او را هر روز بس برابر حمه معجون کند و بکار بردارد [illegible]
جنس استسقا به سفوفیت که سفی باشد از شرب آب کیرد خشک [illegible]
[illegible] و خشک کند و لباد [illegible]
[illegible] بیامیزد اول باید که [illegible] را کرد [illegible]
کرد از شراب معمول باشد بکشد [illegible] بیرون آورده و خشک سازد [illegible]
کرد [illegible] و دل او را بیرون آرد و خشک کند [illegible]
با داروی اول بیامیزد و مقداری از آن بر آب [illegible] و روغن [illegible]
[illegible] از بی آن بنوشد که اصلاح [illegible] از شرب آب مستغنی
کردد نوع دیگر [illegible] بکوبند
و بکوبند [illegible] صاف بیامیزد و مقداری [illegible] میل کند از شرب
آب مستغنی کردد نوع دیگر که محتاج طعام و شراب نشود و کویند
[illegible] این دوا هر [illegible] یکنقات [illegible] و محتاج [illegible]
[illegible] و بوت از وی جدا کند و [illegible]
[illegible] کند تا خشک کردد و برک [illegible]
[illegible] کند و بیرون آورده [illegible] کند [illegible]
[illegible] وکنند [illegible]
[illegible] کرفته در وی [illegible]
بنجه شود و خشک کند و به پزد و باد [illegible] بشند و بنوشد [illegible]

۲۰

نیرو و مثقال از این چهل روز از آب و غذا مستغنی شود والله اعلم وصل
چهارم در نا موس السهر بر کر خواب نکند [illegible]
ذبح کنند و مدم او این اشکال بر کونی نویسد وقتی که قمر در منزل [illegible]
باشد و با [illegible] وقت طلوع بنهد [illegible]
[illegible] تعلیق کنند [illegible] نوشته باشد [illegible]
از کردن آویخته باشد خواب نکند و اشکال این است طاوش طلوش
نهابنا بهر [illegible] یا منقود [illegible] هذه الآیات
والعهود [illegible] بالاسم الذی انفرج [illegible] الموسی
[illegible] من الصخرة والجلود [illegible]
نوع دیگر [illegible]
از آن [illegible] مطلق خواب نکند
و اگر [illegible]
[illegible] نوع دیگر
[illegible] که [illegible]
[illegible] کند
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible]
و بپزد [illegible] کند آن بوی بمشام هر که رسد [illegible]
نکند وصل پنجم در نا موس الاکمال [illegible] آن است که [illegible]
[illegible] که بکرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در یوم کاذ خود کش به دندانها نمیده از تخفاف بگو بجوید خبوص گنده عبس بجستن خوم
و در بیرتنشه کرا زمس یک قلوی نهاده باشد باظروف زجاجی بزرگتش نهند تا دود
آن بالا رود و در آن ظروف جمع شود تا وقتی که تمام آن بسوزد پس آن دود را
بردارد که کحل الظلمات و آن کحل را بعد از بوقت طلوع شمس در چشم کشد میلی از چوب
سدره با اضعاف النهار دیده بگشاید که روحانیان را ببیند و در این بیران ان
جن مشاهده کند و اگر مجنون باشد شیطان او را نیز معاینه ببیند **کحل دیگر**
هم از روحانیات بگیرد بیض [illegible] با مغز راس [illegible]
[illegible] و راس هدهد و مداد الکحل کند جنیان را عیان بیند
کحل دیگر هم از روحانیات ایشان بگیرد مراره [illegible]
[illegible] و مراره [illegible] و خشک نموده و سوده
نموده با یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتحال نماید جن را معاینه بیند و بعضی
گفته اند که تمکن را ابرا این مذکور نه الوده و در چشم کشد جهان صورت
نورانی نماید در هیچ حالت بحفاف د بسته نه نزد **کحل دیگر** جهة رؤیت زاغی
دیگر بگیرد گربه سیاه و مخلوط بول دیگر ساخته و در خانه برسند و تا گنگ
گرسنه شود پس از سر او جمع کاه و حلوا و گرد تا تبرای آن تعلیم کند و مقفش بیاورد
و طرف در حمام زان او بنهند تا آن روغن از معلقش فرو چکد و در آن ظرف
رود و پس از آن را در زیر کاسه دود کنند و آن دود کحل ساخته در چشم کشد دعاس
ببیند **کحل دیگر** که هرچه خواهد در خواب ببیند از دفاین و احوال غایب و غیره
بگیرد خون [illegible] و خشک کرده سود کشم [illegible]
او با برابر خون کند و دست بان بخور سوزد و کحل الحی تیب که پیش این کرد
با پوست بیضه آمیخته سوده و مخلوط آمیخته و در چشم کشد و بخسبد منظورها
در خواب معاینه ببیند **اصل سیم** در عمل حقا و قبل این بشجره دیرینه
گذاشت اما چون این عمل عظیم ترین علیت الکابر او افزاد که در این باب

بکند

سخن بسیار گفته اند و بر وقوع این علمهای مختلف کرده و آن اعمال هم کلی
می باشد و هم جزوی و هر یک در فصلی نوشته میشود **فصل اول** اعمال کلیه اخفا
غیر از آنکه مذکور شد بباید دانست که اصل در اخفا حب خروج است و عمل او نیز
انواع کرده اند و بعضی بر خروج بیش عمل فرموده اند و در جزئیات و اعمال کلیه
مذکوره هر یک نوع است کبیره و بسیط و صغیره هر یک در دو وصل آورده میشود
وصل اول در عمل کبیر و آن چنان است که شجره سراج القطرب را
پیدا کند و آن درختی است که بشب چون چراغ درخشد پس از آن [illegible]
[illegible] بگیرد او در پای این درخت آنرا بنهد و پنهان کند و دل
آن مذکور را در تحت شجره و دور دیگر پنهان آنند و بموضع خالی بیرم که
آنجا [illegible] برای آن درخشی شد بدنا السواد است باشد و بدو
تعظیم کند و چون دو روز بگذرد در روز سیم بار [illegible] اگر
در زیر شجره مذکور ذبح کند و دم او را در اصل شجره بریزد و قلب مذبوح
در همان موضع تعظیم کند و روز دیگر بار یکی از آنچه مذکور شد ذبح نموده
پنهان و مستور عمل نماید روز ششم قلب مدفون را بگذارد روز هفتم
باید که آن درخت را ببرد و آن دل را بیرون آورد و چون بخانه رسد
آن درخت را قطعه قطعه کرده در دیگ اندازد و آب دراسحاکند و بجوشاند
تا وقتی که مهر شود پس فرو گیرد و آب بصاف کند و یکدار تا سرد شود
پس آن دل را بدان مجموع ساخته تا بجوشد و بعد از آن الکل آن را بیند
که از آن منافق بیشه و کوه که از آتش بیار دوس از آن آب
بوی دهد تا سیراب شود و آن مضطرب گردد و در چشم او باز نماید و بر که
بسلامت او برسد در همان دم هلاک دی از خود که در غایت تندی باشد
او را ذبح کند و باید که ذبح در ساعت مریخ باشد و اگر در روز و ساعت او نیز
پس جای که [illegible] بگیرد و در ظرف کلان زجاجی باقی رو جهت آنکه بیکه

دستوری دیگر اگر درخت [illegible] دیده نشود [illegible] دو زمان سرا [illegible]
دفن کنند و نقیه [illegible] دوم و احشای [illegible] را با تمام در آب [illegible] و از آن آب بدین
خاک [illegible] که [illegible] بر [illegible] و چهل [illegible] بر سر [illegible] آن [illegible]
باشد [illegible] دو [illegible] چوبی [illegible] دو که در آب [illegible] آن [illegible] در آب [illegible]
[illegible] دو [illegible] آب [illegible] فرا گیرد و در [illegible] کیرد و [illegible]
و از نظر مردم مخفی کرد [illegible] دوام که ساکت باشد آن [illegible] و نیز [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] هر کس را [illegible] سخن [illegible] شود و هر کس [illegible] وصل دوم
در [illegible] آن [illegible] است که [illegible] نوع [illegible] را هفت روز در دم [illegible] ۷ × ۱۱ [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] را [illegible] جایی که [illegible] بدانکه [illegible]
[illegible] سوی [illegible] که [illegible] در [illegible] بر [illegible] تمام
[illegible] و چون [illegible] باید که [illegible] را ضایع [illegible] و [illegible] خاک [illegible]
[illegible] از [illegible] و دست [illegible] دهان [illegible] دو [illegible]
[illegible] و هر [illegible] که [illegible] چند آن [illegible] زبان کیرد [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] کس را [illegible] و [illegible] آن [illegible] که آن [illegible] و [illegible]
۳ × ۳ × ۳ [illegible] اگر [illegible] در عمل [illegible] است [illegible] دیگر [illegible]
اعاده کنند وصل سیم در عمل [illegible] کرد [illegible] او [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] نوع [illegible] و [illegible] ۵۷ [illegible]
[illegible] دایره [illegible] و [illegible] دایره [illegible] و [illegible]
چنانچه [illegible] کنند و هفت دایره [illegible] و [illegible] مقدار
از [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] امتحان [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] در اعمال دیگر [illegible] چنانچه در [illegible] الاسرار مذکور است و [illegible]
[illegible] موحد محقق [illegible] ابن [illegible] منصور [illegible] آنست که [illegible]

[illegible]

۲۲

نبودن [illegible] اصطلاح است و اما صاحب شفا [illegible] بود [illegible] و بر [illegible]
ترجمه کتاب سر الاسرار در اصل چهارم و دیگر [illegible] الا عانة والتوفیق
فصل دوم در اعمال [illegible] و آن مشتمل است بر تعلیق و اکحال و اکتسال
و هر یک در دو وصل مذکور خواهد شد وصل اول در تعلیق و آن عبارت از آنکه چیزی
بر چیزی بسته [illegible] و [illegible] از این عمل [illegible] نوع اول [illegible]
[illegible] که [illegible] باشی [illegible] قبل [illegible]
آفتاب [illegible] که باشد [illegible] است [illegible] موم کرده [illegible] در آن
[illegible] هر جا که [illegible] هر کس [illegible] شکل مذکور ملططلعیع
نوع دوم [illegible] سفید [illegible] ساعت [illegible] و [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] و [illegible] کوی [illegible] از نظر مردم
مخفی کرده [illegible] است مذکوره بسم الله الرحمن الرحیم یا محیثا
یا الفیثا یا ملیثا یا طلیثا یا رحمثا یا هلیلا
یا اغیثا یا طوسا یا وحتا یا وحتال یا مکیتا یا
محیثا و این در عمل مجرب است و هو اعلم نوع سیم [illegible]
[illegible] ۳ × ۳ [illegible] و [illegible] حب [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] نوع چهارم [illegible] ۵۲ [illegible]
۵ × ۵ [illegible] ۸ × ۸ [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و هر جا که [illegible] هر کس [illegible]
نوع پنجم [illegible] ۵ × ۳ [illegible] و هر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] پس از آن [illegible] از کتان [illegible]
[illegible] کتان [illegible] است [illegible] هر جا که [illegible] هر کس [illegible]
وصل دوم در [illegible] و آن [illegible] نوع است نوع اول هفت [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] این [illegible]

بدستوری که بوقت کو سفند را مید هند و هر پوستی که از مذبوح این اشکال را
بنویسید و این طریق ساخته باشد و بدهند و از نظر مردم مختفی
شود **نوع دوم** جهت از سختیان بسیج مدور و دوتایی بسم
جسترتیب اید و این اسما را کرد برگرد و کریبان و حوالی سر آستین و کرد
کردن و بنویسد یا تمختا [illegible] یا انفیتا [illegible]
یا ملیتا [illegible] یا ملل [illegible] یا دهیتا
[illegible] یا قلیلا [illegible] یا اغنیتا
[illegible] یا طوبیتا [illegible] یا وخنیتا
[illegible] یا تحیشا [illegible] و بوقت حاجت
جهت بپوشد و تو بجه برسد از نظر مردم مختفی کردد **نوع سیم** چون آفتاب
در سرطان یا میزان یا جدی و قمر در برج ثور و در اسوس سیاه در باسیع مستعمل
بنویسد این حرفها را بر جلد آهو و در دهن یاسین آهن و حروف این است
[illegible]
فصله [illegible] پس المشتری بسیار ذو در
قطع دیگر از روز چهارشنبه بساعت مریخ و این نقش بر روی کنند

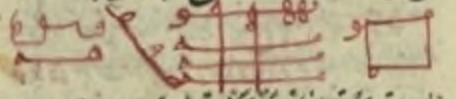

پس بوقت حاجت این خاتم را در انگشت کنند و قطرهٔ از آن روغن در بسیار نهد
و هر جا که خواهد رود که از نظر مردم محجوب و مختفی باشد والله اعلم المختفی با دوا وسبب العلما
اصل چهارم ترجمهٔ الکتاب سر الاسرار و مشتمل بر دو وصل **وصل اول**
از دو وصل آول بکرد وحت الحزو در زیر زبان نطاه دارد و تا وقتی که لفظ ندو اثر
نبود و روی تا هر کو ... بکرد کر یا سیاهی در دیده او را قطع کنند و بجای آن
از تراب احمر حلو ساخته و ... کو ... را در چشم او در میان تراب دفن

کند پس آب که ممزوج باشد به امهات الشقیا با بکوید حل بود و خشب بشکند
و آتش بر اوراق این مرتبه حل باشد مرتبه در رجهٔ شرف او و اولی باشد و نوبت
تشقیه کوید اذر بی هذا البذر فی علو زحل و ذو فعید و اکر این
عمل را حید نوبت تکرار کند بهتر بود و چون ازو بوقت سیزده روز بکذرد
روز پنجشنبه باشد همان آب ممزوج تشقیه کند و کوید بتکرار اذری هذا
البذر فی سیاسة المریخ و هیبة بعد از سیزده روز دیکر که روز یکشنبه
آن آب مذکور تشقیه نماید و تکرار در آن حال کوید اذری هذا البذر
فی سلطنة الشمس و تقویة نور ها پس بکذارد تا سیزده
روز دیکر و آن روز آدینه باشد در تشقیه این کلمات متکلم شود علی سبیل تکرار
کاذری هذا البذر فی طرب الزهرة و تیتها پس آن سیزده
روز دیکر بکذرد و نوبت تشقیه بروز چهارشنبه رسد در آن حال بتکرار میکوید
اذری هذا البذر فی کیاسة عطارد و ذهنه پس مذکور
از آن سیزده روز بکذرد و روز دوشنبه در آید تشقیه کند و کوید اذری
هذا البذر فی سرعة القمر و عجلته پس اکر آب نه بجه تمام خشک
شود باید که هر جنبوی از و خزینه باشد و هر نباتی که نماید از و بر زمین منقطع
و ضایع شود اکر در وقت ساقی سبعه دعوت هر کوکب که نوبت اوست بعد از
خواص بخواند عمل او ... بود این دعوات در کتاب سر الاسرار بیاورده اما
حضرت ارشاد پناه شیخ المشایخ قدوة العرفا شیخ قطب الدین محمد ... قدس سره این کمتر را استماع نمود آن دعوات را یاد کرفته بود از روی مهربانی
و شفقت بر طالبان درین ترجمه داخل کردانید از نقصان من عمل
وصل دوم در دعوات کواکب سبعهٔ سیاره دعوت اول که اول تشقیه
است که تعلق بروز پنجشنبه دارد این است بخفیفخ مجاج اجج طاخ
ظهوخ بیخ دیخ شهلوخ تخذ دیخ سعفوش الوخ

در هذا البذر فی سلطانة الشمس و بلیبة
بعد از سیزده روز دیکر که روز ...
بجه در ... تشقیه ... ٧

[illegible]

فهوش اتوش اجب بالذی اعطاك علو التوحید
وبالاسم الذی احتجب به توکر دیناء سماء الغیوب اجب
یا کشفائیل بحق هذه الاسماء و عدد قرائت این دعوت در
کبیر چهار صد و بیست است و در وسیط هجده و در صغیر سه و بعد [illegible] دعوت
مشتری که تعلق بروز پنجشنبه دارد و تسبیح دوم است تعلقشاش
عنعلیش اغمهینا یا شمعال اجب یا [illegible] بحق
هذه الاسماء والکلمات الطهرات [illegible] کثیر
[illegible] العجل العجل یا [illegible] بحق الحد
[illegible] یا [illegible] وعدد تلاوت این دعوت
در کبیر سیصد و پنجاه است و در وسیط چهار [illegible] و در صغیر پنج است
دعوت مریخ که تعلق بروز سه شنبه دارد التقدیسیم بیلهوت
[illegible] رب العزة والسلطان
طوا طوبا [illegible] هینا الوحا الوحا
العجل العجل یا صهیائیل بحق هذه الاسماء اجب
و عدد خواندن این دعوت در کبیر شصد و پنجاه است و در وسیط سیزده
و در صغیر چهار دعوت شمس که تعلق بروز یکشنبه دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] اجب یا [illegible]
بحق هذه الاسماء یا [illegible] وعدد قرائت این د
عوت در کبیر چهار صد است و در وسیط سیزده و در صغیر چهار دعوت زهره
که تعلق بروز جمعه دارد و تسبیح [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] اجب یا [illegible] بحق هذه الاسماء علیك [illegible]

الحباب

و انصاب این دعوت در کبیر دویست و [illegible] است و در وسیط [illegible] و در صغیر [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] که متعلق بروز [illegible] و تسبیح [illegible] است
هنوش [illegible]
[illegible] یا میکائیل بحق هذه الاسماء علیك
و انصاب این دعوت در کبیر دویست و [illegible] است و در وسیط [illegible]
و در صغیر [illegible] دعوت قمر که تعلق بروز دوشنبه دارد و تسبیح [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] اجب [illegible] یا جبرئیل بحق هذه الاسماء
و عدد قرائت این دعوت در کبیر [illegible] است و در هر یک از وسیط و صغیر
هفت است والله اعلم فصل دوم در خواص و منافع این چوب قبل از این
گذشت که خواص این [illegible] را در [illegible] چون نبات خشک
گردد [illegible] باید [illegible] باید کرد و [illegible] امتحان باید کرد
چنانچه [illegible] آن [illegible] حاصل شد
[illegible] آب [illegible] که [illegible] از چوب [illegible] که [illegible]
آب آید بعضی در میان آب ساکن گردد و بعضی در وسط آب متحرک باشد
و بعضی در تحت آب قرار گیرد [illegible]
در تحت آب [illegible]
[illegible] وصف اول [illegible]
[illegible]
آید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الله تعالی **فصل دوم** در منافع آن حبات که بر روی آب ایستاده باشد
بدانکه خاصیت آن حبوب وجاهت است و قبول در قلوب سلاطین و [illegible]
و بر آمدن حاجات از ایشان و دور کردن خصومت و کمک و زحمت میان جمیع
عالمیان و فراوان گردانیدن و استغنا از خلق و چون میل این حالات بود آید صفت
دانه از حبوب و خاندانی اینها که بر روی آب بوده اند بگیرد به صفت دانه شعیر
یا گرد مثل شعیر بعض [illegible] اسفید ماشند از فلفل ابیض به صفت
قطع می اندازند هر یک [illegible] برابر [illegible] در [illegible] باکره [illegible]
راست [illegible] تمام [illegible] مشاهده [illegible] انشاء الله تعالی
فصل سیم در منفعت آن حبات که در تک آب قرار داشته اند آنها را
برای [illegible] آید [illegible] از آن حبات [illegible] چیزی
در تحت [illegible] آن عمارت [illegible] الی [illegible]
بود و آن [illegible] و اگر آن حبوب را [illegible] به آب مخلوط
ساخته [illegible] که [illegible] کثیر [illegible]
باشد انشاء الله تعالی **فصل چهارم** در بیان حبات متحرکه که در وسط آب قرار
گرفته خاصیت آن حبات قطع مسافت بعید است در زمان قریب چون
کسی خواهد که از بلدی به بلدی و از کشوری به شهری رود و [illegible] قریب [illegible]
[illegible] رود که [illegible] از مردم باشد دو دایره بکشد یکی برای این بلده که [illegible]
و نام این بلده در روی او بنویسد و دایره دیگر در آن جهت که بلده مطلوب است [illegible]
[illegible] و نام آن بلده نیز در آن دایره بنویسد و بر گرد هر دو دایره این اسما را
بنویسد [illegible] که تمام حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد و از دایره
چیزی باقی باشد بار دیگر [illegible] کرده تا آن دایره با تمام رسد و اسما این است
[illegible] وهو کسطاس کیطوس [illegible]
[illegible] از آن [illegible] کرده [illegible] قطعه از [illegible] در دایره که [illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

[illegible] بشود چون [illegible] انگشت [illegible] راست [illegible]
دایره بلده مطلوب [illegible] و چشم [illegible] و چون [illegible] انگشت [illegible]
چنان [illegible] بپوشد [illegible] دیگر [illegible] دو دایره بلدی که مقصد اوست [illegible]
چشم بگشاید [illegible] بلده مطلوب [illegible] انشاء الله تعالی **فصل پنجم** در منفع
حبها که در وسط آب ساکن باشد خاصیت آن امساک [illegible] است [illegible]
[illegible] و آب [illegible] چون [illegible] از [illegible] شده [illegible]
[illegible] یکی از آن حبهای ساکنه [illegible] وسط [illegible] مقداری [illegible]
بر آتش نهند و نام [illegible] آن حیوان [illegible] آن [illegible]
حرکت از آن مکان [illegible] وقتی که باشد [illegible] آرد
فصل ششم در بیان حبات مشتقه خاصیت آن بغض است و نفرت
چون کسی خواهد که میان دو کس بغض و دشمنی افکند از حبهای که [illegible]
دو حب بگیرد و هر یکی را [illegible] میان [illegible] کند و آن [illegible]
[illegible] هر قطعه از آن حب در [illegible] از آن [illegible] و بنام دو کس
خواهد [illegible] از آن دو شخص [illegible] یکدیگر [illegible] کردند
هم دیگر متنفر شوند **فصل هفتم** در حبات [illegible] و آن برای الفت
و محبت است چون دو دانه [illegible] بگیرند و کسی که [illegible] دو نام [illegible]
کسی که خواهند در [illegible] آن [illegible] را با شکر [illegible] و [illegible] طعام
یا شراب [illegible] دو کس [illegible] میان ایشان [illegible] و اگر طعام [illegible]
[illegible] اگر [illegible] طعام ایشان [illegible] آن [illegible] ممزوج [illegible]
[illegible] که هر دو از آن کوزه آب [illegible] آن دو کس [illegible]
[illegible] موافقت و [illegible] کردند [illegible] از اسم [illegible]
کتاب [illegible] در [illegible] آن کتاب [illegible] مصنف [illegible] دیگر [illegible]
اعمال [illegible] کرده اند [illegible] عمل و تدبیر [illegible] این کتاب [illegible]

[illegible]

نوع اول بگیرد از حب الخروع ... نوع اول بگیرد از حب الخروع بیست و یک دانه
و از جو انجدان بوزن آن و بسحق کند تا وقتی که مانند غبار شود پس بگیرد
نسور الحجر و الطعام کن و از ... بمویز دانه بیرون کرده مخلوط
ساخته باشند ... که در وزن یک باز این طعام خورانند
و در صباح روز چهارم ذبح کند در دیگ سنگی بخورد و باید که قطره از خون
او خارج دیگر نیفتد و اگر آن خون بر زمین ریزد عمل باطل شود و بعد از آن تمام
خون او چکیده از بیرون آید آن غبار دیگر را با آن خون ... کند و طبخ
... بیرون آورد و در ... کاغذی ... کاسه ... کرده در آن نهاده
... در ... و دود دیگ ... و میان آن دم دیگ
... و زیر آن آتشی قوی بر افروزد تا آنچه در قدر است پاک بسوزد
و چون ... سرد دیگ را بگشاید و آن ... را نگاه دارد در ... ...
است باز در دیگ انداز و دانچه که سالم است نگاه دارد و در ... که در
دیگ است در کاغذی محفوظ سازی و چون خواهد که از نظر مردم غایب
گردد یکی از حبوب سالم را در زیر زبان بگیرد ... بر صورت اهل
... و از آن ... محفوظ ... در ... دامن تو و ... که در
وقت ... مخفی گردد و قبل از این در فصل ... است ... ...
... ... و چون در این نسخه ... اتفاقی بود ... نوع دوم
بگردد اسم ... شدید القوا اهم ... که ...
ہ از ... بوزد از جمله معروفه ... دهفت ...
دو ... او ... عدد ... او ... وقتی که ...
در شرف باشد و اگر در اقلیمی از اقالیم ... از بلاد که متعلق بوی ...
این عمل کند ... باشد و اگر او ... در شرف نباشد در یکی ...
تو د باید در یکی از خانهای مشتری و اگر ... شود مقارن مشتری ...

... و ... از ... و بوی از ... لازم است و در وقت
کاشتن حبوب ... موضعین ... که ... ... بخواند و ...
... و استعانت جوید ... ... موضعی که ...
... ...
... به ۹۷۱ × ۵۹۷۱ که ... آب ساخته باشد ...
... ... که آب باید داد ... ۹۷۱ ... را ...
... و ... ... روز شنبه قبل از طلوع شمس
... ...
... ... الا ... في ... ... نوع سیم
بگیرد ۵۸۵ ۱۱ و ۵۲×۴ ... ...
... ... چهار ... ...
... ... پاک جدید ...
... ...
... ... نوع چهارم و این ...
... ... تمام ...
بگیرد ... ...
... ... امتحان کند ...
... ...
... ...
... ...
... ... بنویسد [illegible]
[illegible]
یا ... ...

بزرگی دور دو دلبر زن حسن و خوبی نظر زند که در وقت در خفتن قمر متصل به
برج هیلاج دست نرم هلال کنگار ابر طاقیه طاقیه نویسد و این آیه که وجعلنا
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم
لا یبصرون پس هرگاه که خواهد این طاقیه بر سر نهد و باید که با طهارت باشد
و سوره والعادیات بخواند تا نقشها و این صورت خوبترین صورت اختفاست
والله اعلم. دیگر برای محو مار این عمل بر [illegible]
[illegible] است و برای انواع مختلف معمول شده
و نشان آن است که اول بهار و آن چند روز قبل بهار بسیار [illegible]
[illegible] کرکره در صحرا با آب باشد و از آن سیخ تیز ساخته
و کنار جو بهار رود و بگردد تا کی [illegible] ساخته
آن سیخ بر ایشان نهد و در زمین [illegible] که سیخ از شهر دو کی [illegible]
زمین [illegible] هر یک [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و هر یک [illegible] که چون آب روان
و هر کوزه را در یک طرف جوی دفن کند در [illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] ملا [illegible]
[illegible] تا اسپردان [illegible]
هر دو [illegible] را که [illegible] شده اند و قبل از آن باید که هر یک [illegible]
خاص معلم ساخته باشند تا معلوم شود که مستقر کدام است و متحرک کدام [illegible]
مستقر آمد مترجم گوید که اگر [illegible] آن متحرک نزد یک صاحب [illegible]
بود و [illegible] و هر جا میرود باز میماند تا آن صاحب آن را [illegible]
[illegible] و این عمل از غایت [illegible]
عمل در غایت سهولت که [illegible] از عزیزی که این عمل که [illegible]

[illegible] مستقر می آید بر این تقدیر مربع او شکل [illegible]
نوع دیگر بگیرد [illegible] آن را بعضی هر یک صفحه یکی از آن
[illegible] و حروف سوره اخلاص تا نصف بنویسد و این سوره با بسمله [illegible]
شش حرف است بعدد اسم [illegible] است و نصف اول [illegible]
حرف است بر این نهج ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ا ن ا ل ر ح
ی م ق ل ه و ا ل ل ه ا ح د ا ل ل چون بر یک صفحه از یک
[illegible] این حروف معروف بنویسد بر صفحه دیگر از [illegible]
طلسم را کتابت کند [illegible]
[illegible] دیگر و بر یک صفحه آن تتمه حروف آن سوره
[illegible] بنویسد بر این نهج ه ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م
ی و ل د و ل م ی ک ن ل ه ک ف و ا ا ح د
و بر صفحه دیگر این [illegible]
[illegible] و این را نیز [illegible] بکرد دو
[illegible] و یک [illegible] اول [illegible] در [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] زمین را [illegible]
[illegible] و بعد از آن بیرون
آورد [illegible] علامت که [illegible] باشد [illegible] کدام است و مسافر
کدام [illegible] جمع شده باشند پس مقیم [illegible]
والله اعلم خاتمه در اشیاء متفرقه [illegible] فصل اول در [illegible]
عجیب [illegible] که [illegible] فصل اول در
[illegible] خواهد که از احوال [illegible]
[illegible] که عمل [illegible] آن کس در خواب
[illegible] در آید [illegible] اطلاع دهد و آن عمل بر انواع

اتٓ [symbols] بگیرد و بر سینه نایم نهند و اگر نایم زن نباشد
شوهر ترا خبر کند و هر چه در دل دارد بگوید **نوع دوم** [symbols]
[symbols] بر کف دست کیرد و در دهان و کف را بیرون نایم نهند و از او
ستنطاق کند هر چه پرسد بگوید و راست گوید و هیچ نداشته باشد **نوع**
سیم [symbols] و بر سینه زنان نهی که خفته باشد
و از ایشان بپرسی هر چه که باشد بگوید و چیزی از تو مخفی ندارد
وصل دوم در روئیت و غایب داشتن این اگ قبل از این چرا ان از روحانیت
در باب کحال و دهل گفته شده و اینجا نیز از بسیاری حکما از علم عزایم
دو نکته تجربه میکرد و امام البعلبکی رحمة الله علیه در رساله خواص الحروف
آورده که بنویسد بر صحیفه نقره این شکل بر گردن [symbols]
[symbols] رزق ببندد و او را در موضع که گمان بری که دفینه هست
که مقدار برزمین زند آتش دفینه الیت با مال یا متاع یا سمند [illegible]

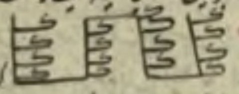

دور کتاب دیگر گفته شده دیگر
گرگ سیاه خانگی و این کلمه بنویس 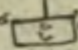 و بر گردن او ببندد و قدری
سیماب در گوشش ابریزد و بر سر بنشسند و در تاکی انجا که دفینه باشد
بایستد **فصل دوم** در روئیت جن در وصول کحال در این باب است عمل تو
شده و اینجا از علم عزایم دو نکته آورده میشود **نکته اول** امام بعلبکی
رحمة الله علیه فرموده که بنویس بروایت ما که خون کبوتر یا تخم صحرائی سوخته کند
باید که سفید باشد جهت آنکه حروف کحول لا نشاء بریزد بر سر [illegible] پ پ
پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ
پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ
آنگاه آن جلد البوادن وقتی در سر فلان ببندد بر آنکه نیست ستوان [illegible]

رقم ١٥ آدم

زنها در آنکه او دارد پس اگر کسی بدان را در کحال نبوید و دیده او از جا
خفیه بیاض ایمن شود و اگر مرا دو انسان و آن اضافه نبوید و بدان تحقیق
شود اشخاص روحانیه بنظر درآید و رانید **نکته دوم** هم او در کتاب خواص
الحروف آورده که مربعی مستطیل اسم کن و در و صفت الف بنویس و
نظیر او و در تحت وی صفت واو در تحت او صفت جیم و باز در
تحت او صفت الف و در زیر او جها ر دال و باید که چون [symbols]
[symbols] بنویسند 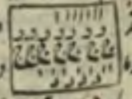 و بر حرفی [illegible]
و از آن بر آتش بنزم البور اندر و در وی بر آن پاکیزه نطاق
دارد پس کحل صفحهانه را طلاب سحق کرده با سفیدی دیگر را بر وجه
محلول برسی احمر تساندولعبدار حرفات کحل ساز و هر که بدان ا
کحال نماید اشخاص روحانیه را معاینه ببیند **نکته سیم** اگر کسی
خواهد که بر بیان سرّ بخواب ببیند و باید سخن گوید باید که آیته ا ز
[symbols] بکوب بنویسد و این حروف برخیت آیته بنوید **[illegible]**
و در زیر سر گذارند و باید که خانه خالی بود چون تحیه گیرد و با هیچ کس سخن نگوید
مشاوره با سوره اخلاص بخواند و بیک ذکر بنزد و دو بدم حمام و سیه ساعه و
شیخ دنیع حاجت بجز او در خواب ببیند و هر چه برسد از غایب و دفینه و
سحر و امثال آن از ایشان جواب بشنود **نکته چهارم** در کف دست تحقیق
بنویسد و شهادت کمی از پیان بیاید و هر چه خواهد از وی جواب بشنود
آمد بسم الله شهت هت بهت **نکته پنجم**
بنویس بر ابهام و بجنب و بکسی سخن مگوی که کمی از آنجمله بیاید و ترا
از آنچه خواهی خبر کند آنکه باید که نترسی و دل قوی داری مشموش
سمعون یهوه سکن ده یهون نش قده **وصل چهارم**
دلتمر سماع [symbols]

زیر کفش پای پوره خود بنهد بیرون اگر نه بر زمین باشد و نه زیر کف پای که در
درون آن موم پنهان سازد و آن مجرا است مسخر او شود و اگر مثل شتر سوار شود او را
آن نرساند و فرمان برد و اگر زبان قلب ... بستری که گفته شد در زیر
کفش پالان چو موم پنهان کند ... بر روی ... تا ... نزد
تو آید مطیع و فرمان بردار تو شود و بهایم ... مسخر تو آید

فصل پنجم ... ساعه آن پنهان است که ...
برد ... از ... بگیرد [illegible]
[illegible] و ... در [illegible]
هفت روز ... آفتاب ... از آن بیرون ... در
آفتاب ... هفت روز دیگر ... از کرباس نو ... دار
دارد و چون خواهد که این عمل بکار آورد باید که از طین محراب که در وقت
حرارت برج ... باشد گرفته و خشک ... با ... قدری
بیارد و فرش کند بر روی زمین ... ظرف بزرگ ... و در وی
... سازد و آب گرم بر او ریزد ... به تخم رسد ... پوشد و
مردم ... تا آن تخم ... بر او ... بزرگ ...
... از آن ... اصل آن
... ب دیگر ... که ... و ... [illegible]
[illegible] در سایه ... بید گردد ... آفتاب ... مردی ...
... افتاد که تخم ... هفت روز ... آفتاب گرم ...
... حرارت هفت روز ... در سایه فرش ... باید ...
خشک شود ... **نوع دیگر** بگیرد از شراب ... [illegible]
[illegible] در ... و آب سرد بر روی ... کنند
و ... بپوشد ... **نوع دیگر** ...

[illegible]

و ... از ... اطراف او ... و ... بپوشد و تراب
... ریزد در [illegible] بگیرد بر بالای آن ... پس
... لطیف رقیق از ... در میان ... و تخم ...
در میان ... پنهان سازد و آب ده که ... بر ... و بزرگ شود
... باذن الله تعالی **فصل ششم** در ارباب فصول و ایام و لیالی و ساعات
... **فصل اول** در ارباب فصول و ایام و لیالی باید دانست که
ارباب فصول و ایام و لیالی باید دانست که ارباب فصل بهار در اول ... مریخ
و در وسط زهره و در آخر عطارد و ارباب فصل تابستان در ... فصل قمر
است و در وسط شمس و در ... عطارد و اول فصل خریف تعلق بزهره
دارد و در وسط ... مشتری و ... فصل ... و وسط آن متعلق بزحل
... اما ارباب لیالی روز شنبه و شب چهارشنبه از آن
زحل است و روز یکشنبه و شب پنجشنبه از آن آفتاب و روز دوشنبه
و شب آدینه از آن قمر و روز سه‌شنبه از آن مریخ و روز چهارشنبه و شب
یکشنبه از آن عطارد و روز پنجشنبه و شب دوشنبه از آن مشتری و روز
آدینه و شب شنبه از آن زهره چنانچه در این جدول مسطور است

زحل	روز	شنبه	شب	چهارشنبه
مشتری	روز	پنجشنبه	شب	دوشنبه
مریخ	روز	سه‌شنبه	شب	شنبه
شمس	روز	یکشنبه	شب	پنجشنبه
زهره	روز	جمعه	شب	سه‌شنبه
عطارد	روز	چهارشنبه	شب	یکشنبه
قمر	روز	دوشنبه	شب	جمعه

[illegible]

در ارباب ساعات هر کوکبی که در زمان باشد دارد و ساعت اول از روز
یا از شب از آن وی است و دوم دهند از آن کوکبی که ما تحت اوست
در فلک و همچنین میبرد تا آخر و این صورت به تفصیل این جدول بوده شود

شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر

و من الله الاعانت والتوفیق و العبد از تحقیق این لطائف باید چنانچه
مذکور شد در اعمال سیمیا هر فصلی و در هر روز و شبی و در هر ساعتی از ارباب
آنها غافل نشود و اسمای ایشان بر زبان راند و به دعوت اشتغال نماید
و هر کوکبی را دعوات است چنانچه به تفصیل در ترجمه کتاب سر الاسرار
گذشت و وصیت الاکابر است که عاقل بر یقین داند که حق سبحانه
و تعالی قادر مختار است هر چه خواهد کند آورا مراقب باید داشت و اسباب
و سایط ظهور آثار قدرت او باید شناخت و در هر عملی که کند نظر بر جانب
صنع المهی باید داشت تا آن نظر نظر عبرت باشد فاعتبروا یا اولی الابصار
و چاره نیست که طریق زهد و ورع و حلال خوردن و دیانت فرو نگذارد و دوستی
زاد وسیله مال و جاه نسازد که مال و عزت حاصل شود و علم جوهریست که تحفه
حضرت امیر المؤمنین است علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات فان العالم
لیغنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال و به هیچ وجه این اسرار را با نامحرم

نباید گفت و از اهل دوستی و رنج نباید داشت و هر که سر کسی مرا از حکما
مستور دارد و در آشنائی با حقایق و اسرار الامور و در علیم و خبات ا
الصمد و رحیم مقصد الاول بتوفیق الله عز و جل **مقصد اول** در علم
ریمیا و آن شعبدات باشد و تواریخ آن خروج حیل و ادوک و امثال
آن و قلبیاتن از دو اصل و خاتمه مرقوم رقم بیتین میگردد **اصل دوم**
در شعبده و انواع آن بسیار است و از جمله چهار نوع در چهار ده
فصل مذکور میگردد **فصل اول** در عجایب بیوت و آن پنج اصل است
وصل اول بیت الذهب و آن خانه باشد که در زمین او با التمام
از خالص زاید و سلاطین چین و هند این چنین میکنند و هر که بدان
خانه بیاید جمیع اعضای او از جبرائیل... او زرد باشد و نیز اندر تر بیشتر اوفا کردان
فرا گیرد بوره ارمنی و در آب کن و بگیر ... ۵۱۱ × ۲ ـ ۵
و بر صلایه افکن شش شبانه روز هر ساعت در سحق کن تا خشک گردد آب بوره
در وی ریزد و بعد از سحق و تصفیه از غبار نگاه دارد و باحتیاط تمام
پس از آن لسان ۱۱۷ ... ۵ ... ۵
که در غایت صفرت باشد و بکوب کوفتنی درست و در اثنای آن
افکنند حل حاذق با تمامی اطلاع مصنف بر وی ریزد ... سحق ... دو...
تا براو بر آید و هر روز سه مرتبه حرکت ده هر چند سرکه سیاه
شود میریزد و بس آن سرکه صاف بریز تا وقتی که دیگر حل
متغیر نگردد و چون بدین درجه رسید او را خشک سازد و با آن
مسحوق ... اولا سه شبانه روز سحق کن و خشک سازد
و لتوید ده در کوزه خزف مطین بآتش معتدل یک شب و
بعضی گفته اند در کوزه زجاجی ... دهد و بعد از آن از سرد
شدن او را کن و بر دار و از غبار و نم محفوظ دار پس بگیر از این

دوا رو جزو دیگ بود از علم اصطرفن (؟) که باب سی گفته باشیم و مجموع را
به چهار الزیبق ملوح بر زعفران سحق کن و مقداری سر شیر ماهی بزعفران
محلول کن بر آتش و خانه را که پاک باشد و محقق مدان طلی کن و
چون خشک شود و بس پخته موهون ساز که بلون ذهب نماید حکمه
ترکرکه نظر را مجال ننع و معبر نباشد و روئا وصل دوم بیت النیران و آن خانه
باشد که هر که بدان در آید دیوارش بینند آتش افروخته شده و چون آ
فتاب درون افتد آتش عظیم برشد که گوئی این عجایب چه است
بگیر نوره یعنی مطلع و سحق کن و انبر او ابوب طلس اصطف و زان آن بگیرد
[illegible] و مثل ربع آن [illegible]
[illegible] و بهر دو را سحق کن با نوره بیامیز
پس از اکبر کبریت سود برابر وزن نوره و سحق نمای و بهر دو را با هم
و دیگر بار سحق کن تا امتزاجات تمام و امتزاجی کامل یابد پس آن
ترمن الزیبق با [illegible] چنان سازد و بر دیوار و سقف خانه
طلی کن و بگذار تا خشک شود پس بگیرد من طلسان خالص و اندک اندک
از آن دو وا و روی بمال که عالی [illegible] مشتعل گردد و چون آفتاب در این
خانه افتد زبانه آتش پدید آید بمثابه که نظر متحیر گردد وصل سیم
بیت الشیاطین و آن خانه است که هر که بدو در آید شب آفتاب بر امش بوده
وطواقیس است که ... بگیرد و در کوزه نو کند و برابر او بستاند [illegible]
[illegible] و جدا سحق کن و مقداری از [illegible]
[illegible] و بدون بیامیز دو دو آفتاب بیاویزد تا مدود گردد
پس موضع دود در اسجد بر کند و آنچه در اول مذکور شده بر موضع
و پیدا آن بریزد و بگذارد تا اجزا بجوشد و تحت دیگر را بجوشد و یک دود
گرم بریزد پس اورا در آفتاب که از آن بگیرد و چون بگیرد بگیرد و خشک

گرده سی مثقال و بر جاهی ابیض طلا کند و جام را بر طاق نهند و پیش روزنه
که در خانه باشد و بر پوست اسب بستانند وزن و انگی زرنیخ و تبخیر کند که خانه
سیاه گردد و آن جام مثل آفتاب نماید بلکه نور او اعظم و انظر آید و اگر آن
دود مسحوق بگیرد به برابر زرنیخ و ده برابر او زرنیخ شود و بیاید القطاب
و برابر او از زیبق و دیگر یکی سی مثقال بدو و دوم الجام حوض کند تحنیه
و تخفیف کند و در شرط ظلمت که در ظل تحنیف باید و پس هر که حقیقی
خواهد که الف از خانه تاریک و آفتاب بنماید تبخیر کند و بعضی را از این تجربه
که هوای بر ابر آن روشنی آفتاب در آن خانه افتد وصل چهارم
بیت الوحوش والمرث و آن خانه است که هر که بدو در آید خیال وحوش
گردد و اگر کسی ساعت در آن توقف کند بمیرد و سلاطین هند این قسم خانها
می سازند برای مرض ملک چنانچه محقق شده و این عجب عجایب پوست
است بگیرد [illegible] از اوراق الیبروح از دم مجا بسیار
او و از بهر حافز [illegible] مساوی هر یک و مجموع را در اناء زجاجی کرده
بکوبه مطرف سازد تا مدتی که از اختلاط نوم خواب شد پس بگیرد مثل ربع
مجموع از خیرزق شیر مر و هر دو بکوبد و در دم دوا بیز بعد از آن همه را
با یکدیگر خلط کند و بر دیوار و سقف خانه اندای و باید که در وقت قطلیه
منفذ دماغ را بقطنی که آلوده بروغن بنفشه بود ببندد و دو ساعت
باشد و بعد از تطلیه وقت از خانه بیرون باید آمد و چون این عمل تمام
شود تدخین کند و بجهار چیز اول [illegible] دوم
[illegible] سیم [illegible] برهمی چهارم [illegible]
[illegible] اجزا برابر و چون از تدخین باز پردازد خانه را
در بسته و منافذ را محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نیاید و هوا بدو
در نرود و پس بعد از سه روز هر که بدرون خانه شود و چون ساعتی قرار

وچون دیده او بدست آید او را در یکدیگر بباید مالید و در اثنای آن نوع [illegible] اورا
توتیه دیده چون گرجهان الطیر [illegible] مقداری [illegible] بوا آمیخته
در چراغدان [illegible] بسوزد [illegible] وفتیله از قطن بوی [illegible] ساخته در میان مجلس
بر باید افروخت تا هر که در آن مجلس باشد دیگران را بصورت [illegible]
بینند از آتش و او را نیز دیگران بصورت [illegible] بینند و این نهایت
عجب است **وصل سیم** فتیله ذات الرنج و این فتیله ایست که در [illegible] برافروزد
تند مردم یکدیگر را بصورت زنگیان بینند با رویهای سیاه و مویهای [illegible]
ولبهای [illegible] و طریق [illegible] آن است که فتیله از [illegible]
[illegible] مخلوط بدم [illegible] باشد و با آن [illegible] ساخته در [illegible]
سیاه بغلیه کنند [illegible] برافروزند و [illegible]
مجلس [illegible] که [illegible] روی [illegible] **نوع دیگر** بگیرد [illegible]
[illegible] وفتیله [illegible] سیاه [illegible] برو
[illegible] برافروزد [illegible] که در آن خانه [illegible] از این [illegible]
[illegible] **نوع دیگر** [illegible]
مقداری کبریت [illegible] در روی [illegible] افروزد
وفتیله [illegible] **نوع دیگر**
[illegible] و [illegible] بگیرد [illegible]
[illegible] مطروح در [illegible] ساز دو [illegible]
[illegible] **وصل چهارم** فتیلة المسوخ و این فتیله ایست که چون برافروزند
[illegible] مجلس [illegible] نماید چون [illegible] مبتلا شده
باشد بگیرد [illegible] که در [illegible]
و باید که آن [illegible] مرتب [illegible] دیگر نباشد و مقداری [illegible]
[illegible] نماید [illegible] ممزوج کنند و از [illegible]

فتیله ساز

٣٣

فتیله [illegible] ساز و [illegible] بال ساخته در چراغدان برافروزد و باید که چون
[illegible] باشد [illegible] روی [illegible]
آورده که [illegible] که بگیرد [illegible] وفتیله [illegible]
[illegible] برون [illegible]
[illegible] برافروزد [illegible] از [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] فاعلم [illegible]
[illegible] **وصل پنجم** فتیلة العجائب و آن فتیله ایست که چون [illegible]
[illegible] که بگیرد [illegible]
[illegible] وفتیله از [illegible]
[illegible] در جوف [illegible]
[illegible] برافروزد [illegible] آورده که فتیله [illegible] کند و بر [illegible]
[illegible] برافروزد [illegible] کتاب آورده که [illegible]
[illegible] ممزوج [illegible] در میان آن نهاده باشد و مقداری از [illegible]
[illegible] برون [illegible]
[illegible] سایر [illegible]
وصل ششم فتیلة العقارب [illegible] که چون افروخته گردد
[illegible] موضع [illegible] عقارب نماید [illegible] که [illegible]
[illegible] عقارب [illegible] کند [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
[illegible] برافروزد [illegible] که [illegible] وفتیله [illegible] کند و
[illegible] که [illegible] باد [illegible]
و [illegible] آتش [illegible] **وصل هفتم** فتیلة الطیور چون این فتیله
مشتعل [illegible] و امثال آن [illegible] که طیران [illegible]

از یک از ایشان بدست نمی آید و خاصیتش بسیار بغرابت که بگیرد [illegible]
[illegible] الاحمر [illegible] او و فتیله از پوست گرگ
و روغن بر او آورد و این مذکور را گرفته و همه را [illegible]
بر و پاشیده و در آن بچه بکرد نه و روغن معطر گرداند و در چراغ مس
ثاولا برافروزد و هر که در آن خانه در آید مرغان سبز بیند که پرواز کنند
و از هر طرف طیران آغاز کند و در نسخه دیگر آورده که روغنش سود است
و دنب و چراغ سفالین و دوم او که یک چیز نفطین با وی بیامیزد
[illegible] در فتیله بندد و بر روغن بلادر
برافروزد و همین عمل کند نوع دیگر فتیله در اثر قص و این غیبه بغرض
بر نشان است برین سما که نظر بر آن فتیله افروخته افتد در کمال شود
در رقص در آید و بچشم و ابرو آغاز اشاره و بازی کند و خواهد که آن را
بر این اطلس دیگر بود و حالات ذوق و طرب و هوس
گردد و حالتش است بگیرد [illegible] و همی کنند
و دیگر فتیله کتان اتخاذ و فتیله ساز و بسوزد آنگه بعبارات [illegible]
سوده با روغن زیت و در آن میان کرده باشد و چون این فتیله را آتش شود
و در مجلس شما مشاهده شود شعله و آسیرا که مذکور شد از دو بالای دیگر
نوع دیگر چون برافروزد زنان و کنیزان باشند همه ایشان خود را
الا که برخیزند و جامه بیرون کنند و برقص در آیند و از عقل و هوش
بیگانه گردند فرا بگیرد دم اسب و خون [illegible] و دم [illegible]
[illegible] بیضا و بیرون دم اسب [illegible]
[illegible] و از آن فتیله مطلق ساز و در
چراغ حدید بر روغن لادن برافروزد دیگر زنان و مردان حالات عجیب مشاهده کنند
و در نسخه دیگر این آورده زنان و مردان در آن در که [illegible]

لحم است و روغن بر بروغن نفط بر آن کنند و مجموع را مفتول ساخته بچراغ
روغن برافروزند و نوع دیگر فتیله موم آنست که چون برافروزند آفتاب
اهل مجلس منقوش در و مجلس ایشان منکس است و اصل این عمل آن
[illegible] است و بر [illegible] و چون
این هر دو را در فتیله بچسباند و در چراغ حدید به روغن زیت مفتول
برافروزند این صورت که می نماید نوع دیگر فتیله الحجر در القا و این
فتیله وی چنین که در سایه وی باشند شکل وجوه همه بنماید اجزای آن
[illegible] است و بیاض البیض [illegible]
[illegible] خرقه کتان نو مذکور را گو
ترساز و داروهای مذکور را در آن خرقه بپیچد و بر روغن زیت برافروزد
از وجود عجیب در نظر آید و حالات عجیب مشاهده رود و اگر خواهد
که آفاق ایشان چون آن ذات همه بنماید بگیرد [illegible]
[illegible] و برگ کوی نو خشک آید چنانچه گفت و در وی آنها
فرو گیرد و در چراغ آن حدید نهد بروغن یاسمن برافروزد هر که
در سایه آن چراغ باشد گوشش او چون گوش دراز گوش
نماید نوع دیگر فتیله القطع و خاصیت این فتیله آنست که چون روشن
سازد و در مجلس که بگیرد را باشند و هر که این عمل خواهد بگیرد
[illegible]
و روغن [illegible] بگیرد [illegible]
[illegible] و آنرا در میان فتیله وضع کند و با آن سوخت
مذکور افروزد و بر تن ساعی که [illegible]
[illegible] و آمیخته باشد و در تنه
مذکور شده روی نماید و این از غرایب امور است نوع دیگر فتیله اتو را

بعض نوع الصفحه

دخنه دیبا کار و صفت او [illegible] سوده بیرون بیشد و فتیله کنند
در چراغدان کنجد تو بر دهن [illegible]
برافروزد در خانه و هر چه در دست بسبز نماید و گفته‌اند که اگر [illegible]
برون این دو را بیزند بهم دارند تا بهم بگیرد پس وی را در میان آتش
افروخته افکنند در خانه فرا گیرد خانه جمله سبز نماید وصف بیست و سیم
فی القصره و در سایه این چراغ هر که باشد زرد روی نماید گفته‌اند
که دو کس [illegible] حکیم از فرزندان خود شکایت کردند که هر دو بیک
متعلق شده‌اند چنانچه یک ساعت از اسم شکیب ندارند و دو
از مهمات باز داشته‌اند و طریق حیا و ناموس را فرا گذاشته‌اند
و بند [illegible] عظیم از ایشان بالا می‌گیرد حکیم این فتیله را ترتیب داد
و فرمود تا هر دو در این مجلس حاضر شدند چون یکدیگر را در سایه این چراغ
دیدند بر دیگری از ملاقات هم متنفر شدند که تا هم یکی پیش
دیگری نتوانست شد و چه کراهت شکل یکدیگر و از آن است که این فتیله را
فتیلة التنفر گویند و عمل آن است که فتیله بتابند از پنبه آغشته و موش العقد
برو بیامیزند و بسیت تابند و در شدت فتق مبالغه نمایند پس در چراغ
نهاده بروغن حل برافروزند هر که در پیش آن چراغ بود روی زرد نماید
و دندانش سیاه و گوشش سبز چنانچه شکل او موجب تنفر باشد
و گفته‌اند که اگر [illegible] و زر کوی
بخته و در چراغدان بهر روغن که خواهند برافروزند همین خاصیت دهد
وصف سیم و عجایب دخنه و آن آنست عمل است که در اشت وصل
مذکور میشود وصف اول دخنة الحمامه و این دخنه اعجب است و عجب آن
چون این دخنه بخور کنند و در خانه که در و مردمان باشند بر گرد
مجلس یکدیگر را بصورت بزرگ و جسیم بینند چون فیلان [illegible]

ونهند آن و اصل این عمل بستم ما نیست و او را العین گویند و شحم
وران این و شحم حاصل شود بگیرد از [illegible] هندی مقداری
و خرم لبابه و بیه و شحم مذکور را بهم کنند و بجها سازد مانند شمع و در
سایه خشک سازد و بوقت حاجت بر آتش بخور کنند و باید که در آن
منفذی نباشد که دخان بیرون رود و غیر آن دو در مجمره و باید که در آن
خانه باشد در آستانه نهاده که درین دخان اهل مجلس یکدیگر
بغایت عظیم و جسیم نمایند و هر که بیرون باشد [illegible] بغایت
بزرگ بیند و از ایشان بترسد و بهراسند و این عمل از عجایبات
است وصف دوم دخنة التماثیل چون این دخنه بخور کنند در خانه
تمثالهای سبز بنظر درآید و هیاکل تنهای عجیب و شکلهای غریب که ناظران
از آن متعجب باشند و اصل این عمل [illegible] العنب است چون آن
بدست آید باید گرفت [illegible]
[illegible] و مشک طرامشیع و این سه دارو را با یکدیگر نرم بسایند پس
باهم ممتزج دهد و دیگر دارو بسحق دهد تا نیک باهم درآمیزد و بشحم
مذکور چنین نماید و بجها سازد بر مثال حب خشک سازند و نگاه
محافظت نماید و بوقت حاجت بخور کنند تا آنچه مذکور شد معاینه بیند
وصف سیوم دخنة الاخبار چون خواهد که از مهمی خبر یابد و آنچه در کار
واقع خواهد شد و از خیر و شر برای او ظاهر شود بدین دخنه بخور باید
کرد در هر خانه که خواهد و در آن خانه بخواب باید کرد و عمل این است که
بگیرد [illegible] و [illegible]
[illegible] و همه را با سرو و مجموع را [illegible] کند و بت [illegible]
بخور سازد در خانه و در آن خانه بخواب کند و البته در خواب ببیند
که کسی او را از آنچه خواهد خبر دهد و [illegible] که این را بتجربه نکرده بود

استماع افتاد و کزین واقع لا بتکرار احتیاج دارد و دعوت چهارم دخنه الفا
واین دخنه با مفیدات و دفع مضرت موشان بدین دخنه توان کرد
بگیرد شیشه که بنا [illegible] ۵ بیضا خوانند و آب انرا بگیرند و ظاهر
واند لس نشانند [illegible] جو نوی و هر یک را
جد الجد اکوید و به بیرد و بیکدیگر درآمیزد و با عصاره مذکور عجین کند و قرصها
سازد و برابر لوبیا و خشک کند در سایه و وقت حاجت بکار برد پس در هر خانه
که تجربه ازان کنند چنین خواهد موشان در انجا جمع شوند از در و دیوار و
سقف و زمین و از هر جا که باشند مجتمع شوند پس دفع ایشان بر وجهی
و راهی که خواهد بکنند و دعوت ششم دخنه الحجر چون بدین دخنه تجربه نماید
هر که استخبار باشد از احوال فرزانه که بر کنار در باشد نشسته است و از دریا
نهنگ [illegible] بیرون آمده و در چند ایشان دارد و میخواهد که ایشانرا ببرد و باید
وایشان از او بترسند و دیگر بریزند و علاجش بر این وجه است که بگیرد از
نوکیک ادویه و ماء الیاسمین دو درم و [illegible]
وستاره هم نیم مثقال دو درم و شحم الاذان برابر و ششم سنگ البحر
مثل او پس مجموع را بکوبد و مجموع را با شحم بیامیزد و حبوب
سازد و هر حبی یک مثقال و در نخل بخشک کند و هر گاه که خواهد تجربه نماید
بر آتشی که از حطب برگ کهنه و حزفه شده باشد آنچه مذکور شد
معاینه ببیند و دعوت هشتم دخنه الجن و این دخنه مناسب علم
تسخیرات است و چون بود تسخیر باقیست هر گاه بدین دخنه تبخیر
کند در شب در موضعی ویران که از عمارات دور باشد جمعی از آن
موضع جمع آیند از جن و ستی گویند و هر چه حامل این دخنه
از ایشان بپرسد جواب گویند و باید که از ایشان نترسد
که ایشان اصحاب این دخنه را بغایت دوست میدارند و مطلق بار او

و اید های او دست نیکی شاید ملک حاجات او روا دارد و تسخیر توانست در امتیگی
و عمل این دخنه بر آن وجه است که بگیرد جو نوی از [illegible]
[illegible] و جو نوی از [illegible]
و هر یک جدا جدا اسحق کند پس باهم بیامیزد و چنانچه یک شوند و
قرص سازی و همچنان نگاه داری بهتر باشد پس بموضع تیره و دیگر بر جای
و آتش افروخت در پیش نهی و این دود را بر آتش ریزی و بگوی الصعد الصعد
الوحی روحانیان از جن و مرده همه بر تو جمع شوند و پرسی تو دار آنچه
باید که دلیر باشی در آنجا و هر چه در خاطر داری بپرسی و دیگر حاجتی که
عرض کنی و اگر کسی باشد این عمل که چند روزه باشد و چیز انشا کند روزه
هفت روز و هفت نوبت دعا و قرشیا بخوانم او خوانده بهتر بود که تو
او در بیوت بیشتر باشد و دل او قوی تر و عمل او کاملتر خواهد بود
دعوت هفتم دخنه النوم و چون بدین دخنه تبخیر کند هر دو آن کیمیا
باشد فی الحال در خواب رود و علامتش آنست که بگیرد بذر الحبق و بذر
[illegible] و بذر [illegible]
[illegible] و بذر بنج سفید و بذر [illegible]
و جمع الوقت و افیون و مجموع را کوفته با عصاره یتوعین بیامیزد
و در خرقه از [illegible] محکم کرده مشد و در الراس
بمهمه و در بیل القدس دفن کند و بیرطیب و تبدیل زنبل امری لازم
است در هر ماه تعویضات که بیرون کند و بعد از آن بیرون آورد و
خشک کند و چون خواهد که کسی را در خواب کند قدری چند باید
بر روغن گل صافی آلوده کرده و در منخرین خود نهند و مثقالی از این
دوا با مثقالی عود و مر بسوزش سوده کرده و بکار برد هر که است
فی الحال در خواب رود و دعوت هشتم دخنه الملک و مناسبت آیات

دخنه است که چون در وقت در خانه خود مشعل‌ها افروخته باشند وکسان که
درآیند چنان پندارند که طلا که از سقف خانه می‌آید و بالا می‌پرند
و عملش چنان است که بگیرند [illegible] و دراو دو سر
[illegible] یعنی [illegible] و طلی او در اسل و
در اسل نقطه اسود و در دل او حجر را جوشند که وقتی گرم درو ماده این
مذکورات تنقیه کنند و دم نقطه دیگر و این عمل مکرر نمایند تا وقتی
که حجر مثل شمع شود آنگاه آن را چوب سازند مقدار حجمی چو دستک
کنند و در هر مجلس که این چوب را بسوزد در میان آن مذکور بجمیع حاضرند
که هر که آن دخان مرتفع می‌شد او را مخیل گردد که طلا که از سقف این
خانه درون می‌آید و این عمل از عجایب دخان‌ها

فصل چهارم در عجایب سراج و شمع و آن یازده نوع است و دور
وصل بجمع که در حی آید وصل اول سراج النار و آن چراغی است که با
افروخته بود و عملش آنست که بگیرد از [illegible]
یعنی [illegible] آن قدر که خواهد و فتیله سازد و به دهن
[illegible] محلول دارند و فتیله ترتیب نماید و در
چراغدان نو نهند و قدری از روغن بر او ریزد و آب بسیار در وی کنند
… ال برافروزد و آب مانع اشتعال نشود وصل دوم در سراج
الحراب و آن دو چراغ است که بیافروزد و ایشان با یکدیگر محاربه
میکنند و این از عجایب احوال است و عملش چنان است که بگیرند
جواهر [illegible] بگیرد و در دو یکی را
[illegible] بر بوته بر که دو فتیله از قطعه پنبه بتابد و هر یک
یکی از آنچه مذکور شد بیالاید و در سراجی علیحده نهند و هر دو را
برافروزند و در مقابله هم نهند که با هم محاربه کنند و به تحیر ناظران

نشود و گفته اند که اگر یک فتیله به شمع [illegible] و دیگری به
[illegible] بیالایند و در دو سراج نهند همان صورت
وجود گیرد وصل ششم سراج الصلح و این دو سراج است که هرچند
اگر نزدیک یکدیگر باشند شعله ایشان بهم متصل شود و نور ایشان
یکی گردد و اگر دور باشند شعله‌ها نیز از ایشان وصل شود که
باتصال آن دیگر و جستن از او محسوس گردد و اگر خواهی بود که
او را در ظرف باشد چهار ظرف دار هر ظرف او یک فتیله نهند
و برافروزند عمل ایشان روز دست اثر ایشان ظاهرتر باشد و عملش
چنان است که بگیرند شمع … [illegible]
و هر یک را علیحده مفتول سازند و در چراغدان برافروزد و بر روی
… باحل زیت که آنچه مذکور شد نظر حاضران درآید وصل
چهارم سراج … و آن چراغی است که چون برافروزند اهل
مجلس … شد چون از بیرون در آن مجلس روند … بینند و
هر که در مجلس نگرد … برافروخته شد و این نیز
خوب است و عمل این بر این گونه است که بگیرد شمع …
… و فتیله از کتان … بیالایند و مقداری از [illegible]
[illegible] بسوده بر وی نثر کنند و به روغن نفط برافروزند و هر که
در پیش وی باشد مطلقا … این چراغ را نه بینند و هر که
در خارج بود به بیند وصل … سراج الصفا و چون برافروز
زنند و بر روی آب … هرچند که … آن آب باشد
ساکن گردد مطلقا آواز نکند و عمل چنان است که شمع …
و شمع [illegible] … و با شمع می‌آمیزند و مقدار
… [illegible] کوفته نرم کرده با ایشان مخلوط …

و بردن زنیت پاک چند بود تقریب مینماید چون ترتیب تمام یابد
یعنی امتزاج کلی میان ادویه مذکوره واقع شد فتیله از کتان پاک بباید
آلوده در چراغدان نهد روغن زنیت بر بالا بباید افروخت و بجهد که چراغ
را بروی آب نقیبه باید کرد که هر ضعیفی را که نظر بر آن چراغ افروخته
افتد خاموش گردد و مادام که این چراغ افروخته بر روی آب
باشد ایشان چنین باشند و مشغول نگشته وصل ششم سراج الیدین و آن
چراغیست که اطفا و ایقاد او بدست عامل است یعنی چون نزدیک
آن چراغ آید هر دو کف دست خود را بگشاید و پیش چراغ برد فی
الحال نور از آن چراغ فرو نشیند و چون دست دور برد افروخته فی الحال
مشتعل شود چنانچه در اول بود باز اگر دست پیش برد منطفی
شود باز که دور برد مشتعل شود و هر چند این معنی را تکرار
کند این صورت وقوع یابد و وجه حکمت درین عمل آن است که کبریت را
H ب H یعنی 8 3 و آن را نرم بکوبند و با آب [illegible] نیکو حل
کنند و هر دو کف دست خود را بآن تطلیه کنند و اگر مقداری [illegible]
۷۰ VE [illegible] بآن منضم گرداند عمل کامل‌تر بود
پس چون دست آلوده بدین ادویه از پیش چراغ بگذراند فی الحال نور او
منطفی گردد و چون [illegible] سراج اعاده کند بر همان منوال
که بود باشد وصل هفتم سراج الفضائل [illegible] این
این کار میکنند و در دیرها [illegible] و [illegible] آن چنان است
که در جمیع زوایای خانه اگر سه است و اگر چهار است و اگر شش
زوایای آن چراغی روشن میکنند و [illegible] شعبده ساخته‌اند که یک
چراغ که روشن میسازند همه چراغها از آن روشن میشود و وجه
[illegible] چنان است که چراغها را [illegible] میسازند و فتیله‌ها را

در روغن میکنند بر وجهی که چون آتش در رسد فی الحال روشن شود
و [illegible] ۷۵ [illegible] طول شده باید میگیرند و تطلیه میکنند
به 8 [illegible] مخلوط بدهن بلسان و در زاویه چراغی
بچراغی که فتیله [illegible] ظرف [illegible] که [illegible] آن چند
بنجه باشد پس چون یک چراغ روشن شد باقی نیز روشن گردد
اگر [illegible] را در [illegible] و [illegible] فتیله کنند و در
چراغدانها نهند و یکی بالای دیگری [illegible] نیم فراخ وضع کنند
و بالایین را نیز [illegible] پس هرگاه که او را [illegible] دیگر
وصل هشتم سراج القوت و این [illegible] عجب است که چون این
چراغ افروخته شود بدست شخصی [illegible] بی اختیار [illegible] صورت
[illegible] واقع شود که موجب خنده حاضران باشد و هر کس [illegible] استماع
نماید البته بخندد و عملش [illegible] است [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] روشن کنند و باید که حاضران [illegible] را
قبل از آن [illegible] از [illegible] که چون چراغ
بدست وی دهند فی الحال از وی بی اختیار بادها جدا شود و از
ضبط آن عاجز باشد نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] و در روغن [illegible] کنند و در سراج [illegible] بر افروزند
حامل آن چراغ را [illegible] حال دست دهد نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] و خشک کنند و در روغن [illegible] فتیله
سازند و در چراغدان نهاده بدست کسی دهد که بر افروزد فی
الحال بی اختیار از و بادها رها شود و مضحکه اهل مجلس گردد
تا وقتی که چراغ را از دست بنهد آن اصوات منقطع گردد وصل نهم

شمعة المنف و آن چوبیست که چون برافروزند مانند شمع روشنائی
دهد و عملش آن است که بگیرد چوب سفید و اکبر آنکه بوی او خوش
باشد و آنرا بروغن [illegible] بیالاید و [illegible]
[illegible] را خوب و لسابید و به [illegible] بیالاید
و بر آن چوب طلا کند هر وقت که آن چوب را نزدیک آتش برد
چون شمع افروز برافروزد و روشنی بخشد نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] و مسح کند [illegible]
پس عجین کند با صابون که با کبریت سحق کرده باشند مانند مرهم
شود و چون خشک شود بر تنه طلا کند که مطلوب حاصل گردد وصل دوم
شمع الذهب آن شمع است که چون برافروزند خانه چنان نماید که
مطلی و مذهب است و دیده از مشاهده آن خیره گردد و دیگر [illegible]
[illegible] جزوی و از [illegible]
اصفر جزوی و از ریغیه جزوی لسانی سوده فی [illegible] و بر سر بر برد
و [illegible] محلول کرده و انگه از فتیله که از قطن مصنوع [illegible]
[illegible] فرا گیرد و او را در میان [illegible] ملون
سازد و چون شب در آید آستان جزوی از [illegible]
که وزن او ربع درهم باشد و مثل وزن او [illegible]
و برابری او [illegible] و این مذکورات در مجمره
افکن و در وسط بیت که مغلوق الابواب باشد و بخور کن
و شمع مذکور را در میان خانه برافروزند که چنان نماید که همه خانه
بطلا آلوده است و برق و شعاع او ابصار را خیره سازد وصل سوم
شمعة الحمد و آن چنان است که در شمع ستر باشد و قدری کافور
بر بالای آن شرکت کند و برافروزد و روغن ببوزد و آتش [illegible] فرو نشیند

۴۰

والله اعلم فصل چهارم در عجایب خواتیم و چهار نوع از اعمال و عجایب در فصل
کتاب در می آید اول خاتم السحر که و آن خاتم را سرد خاتمه با سیس
با حجری ملساء وضع کنند متحرک گردد و صنعتش بر آن وجه است که
بگیرد [illegible] و در زیر یا ان نقاب و [illegible] کالعقاب
او در دهان جمع شود و این خاتم را فرا گیرد و بعد آن لعاب تر ساخته
بر خاتمه ملسا متحرک شود که فی الحال متحرک گردد و از جای که
نبرد نوع دیگر بگیرد خاتمی که او ذو دانگ و بعضی نقره باشد
و ترکیب کند بر دو [illegible] از نقش [illegible]
[illegible] با حجر [illegible] و این شکل را بشکل [illegible]
بیمو بر آن نقش [illegible] و بر حجری ملسا نهند که متحرک شود و بر آن
حجر دوان گردد باذن الله تعالی نوع دیگر خاتمی از حدید بسازد و در
نگین او [illegible] طلا روغن کنند و در وی او را [illegible] برو حق
که ظاهر نباشد که آن سبز بر خاتم و آن گردد و دشتی کنند وقتی
که آفتاب برو تابد وصل دوم خاتم الماء و آن خاتمست که بر روی
آب بایستد و صنعت او چنان است که وزن او باید که دانگ
زیاده نباشد و نگین او گوهر یا [illegible]
باید که در غایت خفت و این چنین خاتمی بر بالای آب بایستد
و بقعر نرود وصل سیم خاتم الماء که چنان است که در ظرف
آب نهند [illegible] حرکت کند الا ظرف بیرون افتد و آن
بواسطه آلتی است که در ظرف نهاده خاتم بر آن وضع کنند و تعلق
بعلم ندارد و آنرا مسعر که گیران کنند وصل چهارم خاتم النار و آن خاتم
است که چون بر آتش نهند فی الحال از آتش بگریزد و آن چنان خاتمی
است که آنرا از فولاد بسازند و بقدر نگین ذات او طبقه ترتیب داده

بر روی او ادام کنند و میان طبقه سوراخی باشد اقلا سوراخ سوزنی و از آن
سوراخ مقداری [illegible]
[illegible] و در وی بریزند و آن سوراخ را بقطعه از شمع با صمغ محکم نمایند پس چون
این خاتم را بر بالای حرارت نهند اندک وقتی بحرکت آید و از آتش محکم بریزد
و دور افتد **وصل ششم** خاتم استحکام و این خاصیت که بر زمین حاکم
نمی و حرکت آید و نهایت عجیب نماید بجلس و آن که خاتمی بسازد [illegible]
[illegible] از نقره بغایت دقیق و از نقبه که در و باشد مقدار [illegible]
[illegible] در وی بریزد و از سر آن نقبه را بقیه
با هر چه استعمال می دانند باشد محکم سازد و در تحت کند در حکم
چون از انگشت بیرون کند بر زمین گرم نهند در حرکت آید و چون
خاتم بهر موضع گرم که نهند متحرک شود و در نظر غرایب نماید **باب پنجم**
در عجایب فتائل و این باب چهار نوع و در چهار فصل بحث کرده شد
وصل اول فتیلة الاشتعال و این چنان است که چون اتش او مشتعل
باشد شمع افروخته و آن چنان است که [illegible]
[illegible] و مقداری [illegible] در وی بریزد و در آتش بگذارد تا بجوش
آید و دخان از او متصاعد گردد پس چیزی با آتش اندک نزدیک
بر آن دخان دارد فی الحال مشتعل گردد و نار فی دیار افروخته
باشد **نوع دیگر** فتیله از ... الطلی صنیعة الفحم مثل گلاب ...
و مقداری [illegible] در وی بریزد پس کفی [illegible]
بر روی باشد و سر پوشیده بر آتش نهند تا بجوش آید چون د
خان بر آید و سحابها ظاهر شدن بیند چون آتش نزدیک آن بر دن فی
الحال مشتعل گردد و دست خانه را روشن کند **نوع دیگر** بگیرد شیشه و از
گردن صافی و نصفی از آن پر سازد و از [illegible]

۳۱

و یک کف [illegible] در وی افکند و بقدر ای و حی
[illegible] بریزد و وی القا کن و بر انگشت نهد تا بجوش آید چون دخان
از تصاعد یابد [illegible] آن دخان نزدیک که
بر افروخته گرده است شمع **وصل دوم** قتیلة الضوء و شبه ایست که از
شعله آتش روشنائی دهد و عملش چنان است که قتیله را که در این وا نهد
مقداری [illegible] در وی بریزد و مقداری
[illegible] بر روی نثر کند که از و صنوبر اشفیم ظاهر گردد
حرکت ها که چاپچه صنیعة الرآس باشد و در ملان مرتفع نهاده در
تاریک **وصل سیم** قتیله الطفی و آن شیشه ایست که آب در وی چراغ اتش
بجوشش آید و عملش چنین نهاده است که بگیرد شیشه گردان و در از و نخ
[illegible] در وی افکند پس مقداری از [illegible]
[illegible] سوف منخل در وی بریزد که بجوشش آید
جوشید نشود پس اگر شیشه بر کف دست گیرد عجیب نماید و اگر بر روی
آب نهد جوشش او عجب تر نماید **وصل چهارم** قتیلة الحفظ و آن شیشه
ایست که اگر از مکان رفیع بیفکند سالم بر زمین رسد و نشکند و آن
چنان است که ... محکم گردانند به [illegible]
[illegible] چنانکه موضع از وی خالی نشود و سر او را بشمع
محکم گردانند پس بیفکند از جای که چون بر زمین رسد مطلقا گزند
بر وی راه نیابد اما زمین خاک نرم باشد و چنین همین و حلق او
باید و لبس و صحت هر یک از قولین تجربه محقق شود ان شاء الله تعالی
فصل هفتم در عجایب التماثیل و کیفیت اعمال آن و این قسم نیز
چهار فصل است که در چهار وصل مرقوم میشود **وصل اول** تمثال الثناء
و این تمثال را گویند از چوب ساخته که با آتش مشتعل گردد

ذاتش مواد اقرب گشت و اورا از نو دو نفس چنین که بیکمرن از [illegible]
[illegible] جزوی از [illegible] و مترجم گویند المثال بیتر
نظر دقیق معاینه داده و از ضروریات است و چند وقت که تجربه کنند
درست می آید **وصل دوم** تمثال الابقاء وا خلفا و این نیز دو تمثال است
که چون هر آنی برابر فرو ختند پیش یکی از این هر دو بر هر او نهاده و چون نزدیک
آن دیگری بر نهند روشن شود و عملش آنچنان است که دو درخت بسازند
بهر شکل که خواهد از هر جنس که خواهد از گل یا از سنگ یا چوب
یا فلزات و بر دو درخت ترکیب کند که قریب یکدیگر باشند و چراغی که بهر
فتیله دو درخت که خواهد بیفروزد و چون نزدیک آن دو صورت برود تیره
شود و چون نزد دیگری برود روشن شود و حکمت درین آنست که در
منقار مرغی از [illegible] و آتی سرخ ممزوج و بهمن لسان
باید نهاد و در دهن دیگری [illegible]
[illegible] والله اعلم **فصل ششم** در عجایب الاقداح و آن معمول
باشد و هیچ نوع است هر یکی در دو صل ایراد کرده میشود **وصل اول** قدح
الغضب و آن قدحیست که تمثال دو لعبت دو سگ دارد در او که رو
در آن قدح بازی میکنند و فرو میروند و در می آیند و گاهی بیکدیگر نزدیک
میشوند و چون از همشان جدا میگشته و بیکدیگر منضم میگردد و طریقش
آنست [illegible] که بشکل آب باشد در قدحی بریزد و شکل دو لعبت یا دو
ماهی که بر از [illegible]
باشد بسازد و در غایت خشکی و تازگی باید ساخت از موم و هر یک
بر یک قدح نهند که ایشان بحرکت در آیند و طلوع و نزول میشوند تا بهم رسند
و بعد از تفریق باز منضم شوند بهم و این در غایت عجیب است و مترجم
گوید این عمل ارباب تماثیل را طبع ده اما موافقت در باب اقداح آورده است

اصل دوم [illegible]

۴۲

وصل دوم قدح المکنوز و این دو قدح پر آب است که یکی را در رو
دیگری را بریزد که یک قطره از زیاده نیاید و این نیز غریب است و عملش
بدین منوال است که یک قدح مملو باشد از [illegible] و دیگر
از [illegible] پس وقتی که آفتاب مرتفع گردد
و هوا است در هوا بدید آید آن قدح را که در اول مذکور شد با نادعین آتش
وضع کند و اندک اندک از قدح دوم بین قدح میریزند چنانچه آن مذکور اول
[illegible] میشود و آب ثانی بیکجای وی می نشیند تا از یک قدح
آب بر قدح دیگر میشود و غریب نماید **وصل سیم** قدح الفصل و این
قدحی است که دارد از جذب آب آنچه باشد و کسی خواهد که میان حلال
و حرام تفصیل کند و میان اهل ذهن و دو کلا جدا شد که بر این نوع عملها
فرا نماید و شرطهای بند و اگر کسی اراده این عمل باشد باید
که اسنی یعنی فتیله [illegible] داشته باشد پس قدح ممزوج
بر یک طرف نهند که ظرفی لعب در آن داخته باشد و پس قدح که
خالی و مایه بر سفل ریزد دست او و آن فتیله را بآن تر ساخته یک سر او
قدح ممزوج افکند دیگری بر قدح خالی که آب بدین قدح آید و آن چیز
دیگر بسیم در قدحی بوده قرار گیرد **وصل چهارم** که خدمت والده ره
نوشته اند بگیرد دو قدح برابر و یکی پر آب قرار کند و دیگری را پر از ...
سوده یا [illegible] سوده پس قدحی را بر دارد و اندک اندک
در رود که پر از جوهر سوده است تا تمام آب قدح اول را در قدح تمام
رود که آنچه در قدح مانده است به بیرون نشود **نوعی دیگر** قدح اسمه
و آن قدحیست که نشانها آب را منجمد کرده شده و آن چنان است که
بگیرد [illegible] و او را در قشر اعلا و بر آنست او پاک سازد
و در جره تا بخود دارد پس چون خواهد که این عمل نماید در قدحی آب چناند

ثعلب و این دارو که در دیه سنگ راستی ذرودی اسپرزد و یک ساعت سر پوشیده
بگذارد و که مهیا گردد وصل [illegible] قدم الدم و این علت که قدم آب شقاقی
ذرودم چون [illegible] و صفتش چنان است که قدم انگیه که بیرون آید آب شقاقی
لستانند و بیزد و تخم لب [illegible] و بطراین کردنه ایم بحوانند و بر آب مید
و داید که در آن حال [illegible] حبوب شیطرج هندی در دهان دارند
تا بی سازد که از ایصال درین او چیزی علاج لاحق شود که تا الی
تمام آن آب [illegible] گردد فصل [illegible] و علاج [illegible]
علاج او لسیارات و از تکمله [illegible] نوع درسته و صلاح کوزه میکرده وصل اول
القفیه این عمل چنان است که [illegible] بزرگ را و راشته کنند که سراو
بغایت تنگ باشد و [illegible] آنست که فرا گیرد و [illegible] را وقتی که
خارج شود از دخا [illegible] الی الحال [illegible] کو زرد و دوا
[illegible] که اندک [illegible] در وصل کرده باشند
ذر [illegible] و بگذارد وقتی که نرم گردد پس [illegible] انداز و راشته کنند
و بعد از آن ماء [illegible] بیرون آید [illegible] فصل دوم
[illegible] باشد که [illegible] و صفتش چنان است که
لستانند [illegible] و [illegible] کرده هر چه
دروی است [illegible] و خشک نسازند و از [illegible] پرسازند
[illegible] او را محکم سازند و در مکان گرم وضع کنند که الی الحال از [illegible]
[illegible] میل از [illegible] و [illegible] هوا بر آید و دروی [illegible] الشمس
آورده و اگر این [illegible] را در حمام بنهد در [illegible] آفتاب که از تابه
دان بر زمین افتاده باشد میل کند بهوا او خواهد که [illegible]
حمام بردن رود و عجیب [illegible] وصل [illegible] بعض الغار که در [illegible]
انگشت [illegible] و اصل [illegible] و [illegible] و [illegible] و از [illegible]

[illegible] وقتی که [illegible] عظیم باشد و گفته اند که اگر اوراق کنده [illegible] را
بتمام و [illegible] را به [illegible] نمک [illegible] و در آتش افکنند
بگذارند و نعت دوم در مراقد و آن چیزی باشد که موم را [illegible]
کرده اند یا ذخواب کند بوجه معهود و آن دو نوع است باکل و شرب
[illegible] بغایت [illegible] و [illegible] و [illegible] ز هر نوع در او وصل [illegible] است
وصل اول در آنچه باکل و شرب واقع شود و بگیرد افیون [illegible] و [illegible]
[illegible] برابر و هر یک را جدا جدا بکوبد پس [illegible]
با یکدیگر [illegible] و [illegible] طعامی که خواهد بپاشد هر که از آن طعام بخورد
الی الحال بخواب رود نوع دیگر بگیرد [illegible]
و [illegible] و در آب [illegible] [illegible] پس [illegible] طلب [illegible] کند
[illegible] تا خاصیت آن [illegible] ظاهر کرده و [illegible] آب کرده [illegible]
بگیرد از [illegible] هندی [illegible] پس [illegible] که خواهد [illegible] مثل آب
[illegible] و [illegible] کرده باشند چنان نموده اقراص [illegible] او
کند هر که [illegible] از آن بخورد فی الحال بخفتد و بخواب رود [illegible] تجربه
کرده بود [illegible] انسانی که او و [illegible] این دوا [illegible] نوع دیگر
[illegible] که [illegible] بوی آن [illegible] دست [illegible] بگیرد از [illegible]
برابر [illegible] و [illegible] کرده آب بر ایشان ریزد [illegible] چهار
انگشت فوق ایشان باشد [illegible] در [illegible] ظرفی [illegible]
و چون خواهد که [illegible] کند [illegible] آب و [illegible] بیزد [illegible]
روز در آفتاب نهد و بعد از آن [illegible] اگر [illegible]
[illegible] شربت [illegible] چنان سازد که بوی آن [illegible]
کس [illegible] فی الحال [illegible] شربت بنوشد [illegible] کرده و [illegible]
باید که [illegible] و [illegible] کرده باشد [illegible] خوشبوی [illegible]

و موافق بالستی این عمل که در سبب شهوات آورد وی و در اکل و شرب
از ... **نوع دیگر** افیون و سوسن [illegible]
از هر یکی جزوی بکوبد و بیزد و در آب ... [illegible] بار
... آنرا صفصاف گویند چون ... سازد و ... این دوا
بنبغد با ... در آن شراب کند ... کس را کفایت باشد
همه را بیهوش گرداند و در خواب کند **نوع دیگر** [illegible]
و [illegible] و حاقرقرحا ... خشخاش
و [illegible] از هر یکی جزوی بکوبد و بیزد و در آب
صفصاف ... کند و شربتی از دو بوزن دانگی بشرط آنکه با دو ...
از ... با زعفران بیامیزد و این دوا ده کس را بیهوش گرداند
نوع دیگر افیون ... [illegible] و ... [illegible]
[illegible] ... ده بستر ... و ...
[illegible] و افیون خالص مصری
با عصاره ... ... در خرقه کتان ... الراس ...
... [illegible] ... و ... داکه
۱۴ ... روز و اعلی ۲۱ روز پس ... اگر ... خشک سازد
و بوقت ... که الف ... در ... مطلقه ... اجزا ... کرده
گرداند ... یک مثقال ... دوا ... مقدار ... جوز
و مرزنجوش ... بر آتش ... که چون ... بر ... رسد
در ساعت بخواب رود **نوع دیگر** شنبه که دخان او همین عمل کند
بگیرد [illegible] معقن و مرار ... و ...
معقن و ... سوسن ... پنج ... کندش ... و کافور و افیون
از هر یک جزوی همه را بکوبد و با هم بیامیزد و بعد ... بر ...

تا جوانی جمع شود و ... ببالای ... وقت حاجت در هر منزل که
خواهی بر افروزد تا مطلوب حاصل شود و عامل را ... لازم است
فصل ... دوم در ... نار و ... دو نوع است ... مذکور شود
عمل اول المعلوب ... آن چنان است که آتش ... و ...
... بکام ... چنان است که بگیرد [illegible]
[illegible] ... نرم و آب ... نرم
پس ... آنرا آتش ... و ... بحکو کند
... نوع ... [illegible] ... و اگر [illegible]
در دهان گیرد ... گفته ... بهمین صورت ...
آید و گفته اند [illegible] نیز همین عمل ... و اگر ... [illegible]
[illegible] ... این عمل ...
سازند ... اگر این عمل را معلوب البدل ...
... عمل ... معلوب ... آن چنان است که ... آتش در دست
گیرد و دستش نسوزد بگیرد [illegible]
[illegible] ... پس ...
[illegible] ... نرم و آب ...
... شده ... آتش ... بحکو کند ...
... نوع ... و اگر ... سوسن ...
دهان گیرد ... که گفته ... همین صورت ...
... و گفته اند [illegible] نیز همین عمل ... و اگر ...
... این عمل ...
عمل ... معلوب ... آن چنان است که ... آتش در دست
گیرد و دستش نسوزد بگیرد [illegible]

نفس شراید پس بشانند [illegible] دست
شاید پس لشانند و مقداری از عصاره [illegible]
نعنع فلفل هیئة بهار و سوق را بدین مذکور حلال کند و بهره و کف
دست بدان بیالاید هرچند مجمره آتش بر دست نهند نسوزد وصل سیم
بمرد [illegible] و
بهره را کوفته و بیخته به [illegible] بیامیزد
و به آن بیالاید مطلوب حاصل گردد وصل چهارم مطلوب
الزوب و آن چنان است که آتش در جامه زنند آن جامه نسوزد
و سالم بماند و صفتش آنست که بگیرد زنبد ابجد دست البیض [illegible]
[illegible] از هر یکی اوزانی در زم بکوبد و با تخم خشخاش مستی شاید و چند
نوبت تشقیه شراید و خشک ساخته در خرقه کتان نگاه دارد [illegible]
[illegible] و مقداری از [illegible]
[illegible] و بکیر جمیع کند پس بشانند [illegible]
[illegible] در زیبق البیض و باداوای مذکور در آمیزد و
بهم با سم متحد گردند آنگاه دست جوز را بدان طلا کند و بگذارد
تا خشک شود دیگر باره قدری دیگر بر وی اندازد والنهایة ثلاثه
پس اثر آن جمرات ملتهبه برکف دست نهند و درود عنبر و هر چه
خواهد تجربه شراید و اصلا حرارت بدستش نرسد هر چند جمرات را نگاه
دارد وصل پنجم مطلوب الاقدام و آن چنان باشد که قدم
بر آتش نهند و نسوزد و صفتش برین نمط است که بگیرد [illegible]
[illegible] و پای خود بدان ملطخ سازد و تا کعب
سه نوبت پس پایها بر نهند و میرود و می آید هیچ گونه متاثر نشود و
واگر دو دست حاله سه نوبت پس آتش بلیت کرد و آهن سرخ شده بردارد

وبدان عمل کند و بعضی گفته اند که اگر [illegible] در کف
پای مالد و قدم در آتش نهند کف پای او هرگز نسوزد و این شرط کلی تکرار
قطعیه است و حرکت بر آتش نه توقف بر آن و گفته اند که اگر داخل قدم
بدم ضفدع بیالاید همین عمل کند و اگر دست بدان آلوده سازد و در
آتش برد هرگز نگیرد و ته قدری که بدین بیالاید هرچند در زیرش
آتش کند نسوزد بکوشش تمام وصل ششم مطلوب الشنوز و این عمل
آنست که در تنور آتش روند و سالم بیرون آیند و عملش
آنست که بگیرد [illegible] و جمیع کند
آنرا بعد از آن مستحق نیکو به [illegible]
و تمام جسد را بدان طلا کند آنگاه لشانند طلق محلول و بار
دیگر بدان [illegible] و بعد ساخته بر
بدن برهنه به تنور آتش در آید و زمانی در میان آتش بباشد
آنگاه بیرون آید که یک موی بر تن او گزند نرسیده باشد و قرار
آتش او را در نیابد و اگر نخواهد که همه اعضا برهنه کند خرقه
بدان ملطخ سازد که در مطلوب الزوب گفته شد و برای
ستر عورت بپوشد و بعد از تطلیه کند این وصل هفتم
مطلوب الشندیل و آن چنان است که مندیل را در آتش
افکند و آتش در او درنگیرد و کتان را از نو نسوزد و این نیز غریب است
بگیرد کاوه و سحق کند به آب کشنیز [illegible]
[illegible] و مندیل بدان قطیفه کند بعد از جفاف در آتش
افکند مطلق آتش در او تصرف نکند و خلل به او نرسد وصل هشتم
لشانند [illegible] و هر چند بیل فشارد و
قوی چنانکه همه اجزای او در آن مغموس گردد پس تر و خشک آتش

بزرگ فی الحال آتش را در گیرد و ملبوس [illegible] ان عصاره تمام بسوزد و آتش منطفی
گردد و مندیل سالم بماند و استعمال افتاد که چون عرق [illegible] [illegible]
H [illegible] الو ده سازد و بر آتش برد همین عمل کند و دست نیز
که بدان بیالاید آتش را در گیرد و چون رطوبت منطفی گردد و دست از آن
فرزینا بود این نوع از خواص اشیا عجب است نوع دیگر چون عرق
و بزر [illegible] [illegible] مطلق سازند و قتی که آب [illegible] V
[illegible] بیین گرده بکشند و در آتش نسوزد و گفته اند اگر بی [illegible]
[illegible] و ملغی [illegible] H [illegible] بیالایند بعد از جفاف در آتش نسوزد
وصل سیم مطلوب الغلی و آن چنان است که آبی را روی آتش در
جوش باشد عامل دست در آن آب جوشان کند و دست او
نسوزد و علتش برین وجه است که بکر دار [illegible] [illegible] و دار [illegible]
V [illegible] HV در دیگ یا ظرف سنگین کند و بر روی حرارت
بارها و گرم نهند و جزوی از [illegible] E [illegible] E
در وی ریزد که طغیان قوی در دیگ پدید آید پس عامل دست های
خود را در آن ظرف جوشان بزند و بیرون آرد که هیچ جز [illegible]
و بتحقیق این عمل از طلاب کتب طلاب آتش و موافق [illegible]
برانیز جدا آورده و درین محل ذکر کرده و شرح جسم را از [illegible] او اگر [illegible]
نوع دیگر واین مطلوب چنان است که دست در دیگ جوشان زنند
نسوزد و حکما گفته اند که [illegible] H۵ را ساده بجوشند در آب و برادر
دست بمالند بر دیگ جوشان برند محترق نشود و این طلا را اگر
بنیکو کرد نوع دیگر بگیرد [illegible] ۵H و بیعشد [illegible]
H۵ [illegible] یعنی [illegible] او بیرد بریزد در برد جی که عصاره [illegible]
و در دیگی گرده بر سر آتش نهند و بجوشانند جو شانیدن بحث [illegible]

[illegible]

و همین آتش [illegible] دست بران دیگ کنند که آب جوشان سرد بود دست
نوزینا بود وصل یازدهم در مطلوب [illegible] این [illegible] آورده است که اگر قطعه
حدید [illegible] V [illegible] V [illegible] قطع کنند [illegible]
و در وی [illegible] مشتعل گردد و [illegible] تا [illegible] بخشد و این وقت [illegible]
نماید که آهن الصورت شمع [illegible] ساخته باشند و در قطعه است که بر
کار د و شمشیر و گرز و تبر و هر چه از آهن سازند و این عمل توان کرد فصل
یازدهم در مطالب [illegible] نوع از آن و پنج وصل [illegible] [illegible]
وصل اول [illegible] و [illegible] گویند و آن آنست که [illegible]
[illegible] فی الحال [illegible] آنست که بگیرند V H E [illegible] ۵ [illegible]
۵ H ۵ [illegible] ۵ در غایت صفا و لون و [illegible] مثال عدس سازند و
در جام [illegible] کنند و شمعی بر بالای جام [illegible] و نهند و [illegible]
در [illegible] که مطلق [illegible] حکمت باشد و [illegible] نهند
دقیقه و [illegible] ذکر آن [illegible] [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] کنند یعنی [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] متقطر نشود و اول که از قطرات [illegible] آب [illegible] سیاه
باشد [illegible] آبی زرد [illegible] آب [illegible] سیاه را [illegible]
[illegible] و جهار [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] از آن [illegible]
و در [illegible] که در غایت [illegible] [illegible]
[illegible] آب [illegible] پس [illegible] آب [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] جوانست و [illegible] همین عمل کند [illegible]
وصل دوم [illegible] و این آنست که [illegible] آتش [illegible] آید و علتش
چنان است که بگیرد [illegible] H [illegible] ۵ [illegible] V ۵

دیگر به بخور پس آب در دیگ کند و بر دیگران نهند فراز آن سرپوش [illegible]
دروی بریزد آب با آتش بجوشد آید و بعضی از دیگ فرا بر سرپوش [illegible]
گذارد که چون شنیده دیگ بالای آتش در برف [illegible] **وصل دیگر** [illegible]
[illegible] که مانند آب بود و در ظرف [illegible] برودی [illegible]
بنهد و غیر آن هر جا که خواهد و معقد [illegible] بورق ارمنی بکس [illegible]
غلیان شده به آید و موجب تحیر [illegible] ناظران باشد **وصل دیگر** [illegible]
[illegible] آب کند و [illegible] [illegible] نوشادر درون [illegible]
[illegible] بکند که [illegible] بجوشد آید و تیلیان توانی [illegible] **وصل سیم**
ماء المعلق اگر خواهد که آب معلق باز ایستد بر [illegible] ظرف [illegible]
باشد [illegible] [illegible] و [illegible]
سفید و شفاف بود [illegible] [illegible] در کوزه [illegible] کند [illegible] اجزای
داخل کوزه احاطه نماید [illegible] و آب در روی آن [illegible]
بجای بیاویزد [illegible] محکم داشته [illegible] ظرف بر [illegible]
ظرف [illegible] در [illegible] که [illegible] بر دست [illegible] داوود دست [illegible]
تا چون [illegible] گردد و آن آب [illegible] آن [illegible] معلق بماند [illegible]
[illegible] در جسم [illegible] که اگر [illegible] دار و [illegible] کوزه [illegible]
که [illegible] باشد که در [illegible] کرده [illegible] و اشدن دارد
[illegible] آن [illegible] احتیاط است و الا [illegible] که [illegible]
وصل چهارم [illegible] این [illegible] که آب صاف را [illegible] خون [illegible]
[illegible] که بگیرد [illegible] [illegible] و از آن گوسفند [illegible]
[illegible] شاید [illegible] در [illegible] سازد و [illegible]
[illegible] [illegible] بر روی [illegible] [illegible] اجزای وی
[illegible] کند و [illegible] کند [illegible]

چنانچه کسی [illegible] در ظرف آب افکند و سرپوش بپوشد و چنان
[illegible] که [illegible] از [illegible] ظرف [illegible] و همه آب
خون شده باشد **نوع دیگر** اگر [illegible] از چوب [illegible] بگیرد و در دهان
نهد و ظرف آب [illegible] و آن [illegible] را در [illegible] افکند و همچنان
[illegible] [illegible] خون [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] باشد [illegible] و گفته اند اگر [illegible]
[illegible] در افکند [illegible] گردد و اگر آب شود [illegible] [illegible]
[illegible] بیامیزد زرد شود **وصل** [illegible]
[illegible] که آب را [illegible] و [illegible] آن که آب [illegible]
[illegible] [illegible] بجوشد
و [illegible] در روی افکند که [illegible] بجوشد [illegible]
در [illegible] **فصل سیزدهم** در جواب الکتابه [illegible]
وصل است **وصل اول** کتابت البیض و آن چنان است که
[illegible] مساوی [illegible] نوشته برآید [illegible] از
[illegible] کرد [illegible] که بگیرد [illegible] خام و اگر [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] هر چه خواهد و
[illegible] آفتاب خشک گرداند و [illegible] [illegible] گردد
بهتر بود [illegible] کرد [illegible] شود [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible]
وصل دوم [illegible] و این کتابت است که بر [illegible]
[illegible] که [illegible] نوشته اند و [illegible]
است که بگیرد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کرده اند [illegible] که [illegible]

نماید کند کردن پس آب جمع تر سازد و بنویسد هر چه خواهد بعد از جفاف بگذرد مهو اند کرد از کتابت ورق الفرضه ممتاز نباشد و براق و صفا وجلا **وصل سیم** کتابة النار وان مکتوب است که بر ورق کتابتی ظاهر شود چون نزدیک آتش برند ظاهر شود به رنگی و جنس آنست که بنویسد بر کاغذ به [illegible] هر چه خواهد بعد از جفاف مطلق ظاهر نباشد اما چون به آتش نزدیک سازند به رنگی سیاه پدید آید و اگر [illegible] بود خط سبز ظاهر گردد و اگر [illegible] شیر روده را در آفتاب نهند خطی اصفر پیدا شود و اگر [illegible] بکرمه و در آن آغاز دشمنه شبا سرزده بس آن آب برکاغذ چیزی نویسید و بگذارد تا خشک شود و هیچ نماید و چون به آتش نزدیک رسد خطی سرخ پیدا شود و اگر با آب [illegible] بر کاغذ نویسد و بعد از جفاف با آتش دارد خط سرخ پیدا شود **وصل چهارم** کتابت الماء وان نوشته است که کتابت او در آب ظاهر شود و بنویسد با آب [illegible] بر کاغذ نه برود تا چون خشک شود کتابت مخفی بود و چون در آب افکند کتابت پیدا و ظاهر گردد و داود الحکیم گفته آتش با آب بعید است که [illegible] بر ورق از وی مانند چون با آب ذنان براکی ورق خطی نویسد آن نوشته سبز بدید آید و گفته اند اگر به [illegible] بنویسد چون در آب افکند نوشته سفید گردد **وصل پنجم** کتابت اللیل وان کتابتی است که به شب توان خواند و علاجش چنان است که [illegible] بیامیزد و بدان کتابت کند انشا برود شب توان خواند و آب روشن توان دید و گفته اند اگر مرارهٔ [illegible]

و مرارهٔ [illegible] و مرارهٔ [illegible] بگیرد و یکجا بیامیزد و بقلم خیط چیزی نویسد در روز دشوار خوانند اما در شب بخواند نظایر که کبریت زر محلول نوشته اند و بعضی به جای [illegible] نمش آورده اند یعنی [illegible] **وصل ششم** کتابت الشعر وآن چنان است که موی آدمی بر عضوی از اعضای برویید بر وجهی که توان خواند نامی یا لقبی یا بیتی و این نهایت خوب است بگیرد [illegible] و دهن [illegible] و تنغول [illegible] که از روغن زیت جوشیده باشد و بدین دوا کتابت کند هر چه خواهد بر هر عضو از جسد که خواهد از هر نوع کتابت موی برآید در خطی باشد که توان خواند **وصل هفتم** کتابت وجه الماء واین کتابتی است که بر روی آب راکد توان کرد و این امر غریب است بگیرد [illegible] و با هم بیامیزد و هر دو را بزیت بیامیزد و هر دو را بربت [illegible] واین معمول براوی کتابت نوشته در آب پیدا شود **وصل هشتم** کتابت الحجر واین کتابتی است که بر سنگ نوشته ظاهر گردد واین نیز غریب است بسیار دلکش و اگر سرخ باشد و اگر سبزی مایل باشد و نهایت جلب نیز و حل کامل تر باشد و آن را با آتش گرم کند و بر روی به [illegible] بنویسد هر چه خواهد و سه شبانروز در [illegible] افکند و بعد از آن بیرون آورد و پاک بشوید کتابت پدید آید **فصل چهارم** در جانب الاکحال نه وصل **وصل اول** کحل المخفیات العظمی [illegible] از شق واد و از انجاک سازد پس بگیرد [illegible] هر جا که مطلق سوا ابرد تاج جفاف خشک سازد پس برداو را بجوید و بدان اکتحال نماید هرچه

تحقیق باشد از مردم او به چند و اگر خواهد که این حل زودتر شود دیده
بجز این به وصل دوم کحل القرات بگیرد [illegible] و
در سایه خشک کند و نرم بساید و این اکتحال نظر به بهر نوشته که باشد
و آب بی نوع تواند نمود وصل سیم کحل السحر چون چشم را [illegible]
[illegible] داخل کند و بساید و این اکتحال کند تب بجواب
نزود اصل ثامنه در حیل و دکوک و مضمون این اصل وارد و دو وصل
ثبتین میگردد وصل اول در حیل و آن چاره سازی باشد و سیدا
گردان اشیا [illegible] بسیار است و از جمله چهار نوع در
چهار وصل ایراد کرده میشود وصل دوم در الکاسیه [illegible] و آن چنان
باشد که آب را در بوی مثل گلاب سازد و [illegible] بگیرد
[illegible] برابر [illegible] در وقتی که نرم نرم کوفته باشند و او
جاوید [illegible]
[illegible] خالص [illegible] کرده باشد تصفیه کنند تا وقتی که مانند
گلاب شود [illegible] حبوب سازند هر یک [illegible] مقداری [illegible] و چون
و چون وقت حل آید حبی از آن در تحت لسان نهند تا حل گردد
و آتش را فرو نبرد پس قدح آب به دهن رسانند و لعاب
مذکور [illegible] همه اجزای او رسد و بگردد و در [illegible]
مانند گلاب گردد و خوشبو [illegible] خاصیت دیگر دارد
و اگر [illegible] چون [illegible] از آن آب خوشبو
از دهان او بوی خوش آید نکته دوم اکسیر اللبن و آن چنان
باشد که حبی سازد که آب را مثل شیر سازد و اجزای آن [illegible]
[illegible] از آن حبوب سازد و وقت
حاجت حبی از آن در قدحی آب حل کند میزان [illegible] آب [illegible]

[illegible]

۷۹

تجربه [illegible] و نکته سیم اکسیر العسل و این دو نوع است یکی آنکه [illegible]
[illegible] عسل سازد و دوم آنکه از اول حال عسلی پیدا کند و [illegible] شود
[illegible]
حل [illegible] اما اول [illegible] آن [illegible]
بروی ریزد و [illegible] معلوم شود و بجوشانند قدری معتدل پس
[illegible] و مقدار [illegible] بیرون
[illegible] در وی ریزد تا وقتی که [illegible] خشک
جاف شود پس [illegible] کنند [illegible] وزن او از [illegible] که [illegible]
[illegible] آمیخته باشد و اگر [illegible] و یک جزو از [illegible]
[illegible] و [illegible] کوزه [illegible]
و بجوشانند تا قایم گردد و [illegible] عسل [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
و چون معمول مذکور به قوام آید سرد گردد و او را [illegible] میکنند
تا وقتی که غلیظ [illegible] گردد و [illegible] بکار برد و گفته اند اگر رطل از [illegible]
[illegible] احمر [illegible] بگیرند و رطل از [illegible] بروی [illegible] و
[illegible] مصفی اضافه [illegible] رطل [illegible]
[illegible] حاصل شود نکته چهارم اکسیر الدهن و این [illegible]
[illegible] سازند [illegible] و [illegible]
حل [illegible] را بگیرد و [illegible] بغایت [illegible]
[illegible] گرم شود و بعد از آن [illegible] الاعتدال [illegible]
[illegible] آب اضافه کند و [illegible]
گردد [illegible] آب [illegible] چون آب بر [illegible] ریزد [illegible]
دست [illegible] و [illegible] از آن ربع جزوی [illegible]
[illegible] برباید [illegible] ودر [illegible]

تمام بجوش می شاید واکر H ٥ ▽ ــ E H خواهد V ــ ▽
ــ E H بجوش شد پس بیارند بدنه بابان بر جیده بهتر است اکر ایذایت
باشد پنهان واکر سخت ترد دیگر H ٥ ▽ + ــ V اضافه کنند
و جوشش دهد چنانچه کذاشت تا بقوام آید واکر بسیار ملایم باشد جرعه
دیگر از جوهر اضافه کنند و بجوش دهند تا بقوام باز آید **نکته پنجم** اکبر
الجبر این خمیر مایه ایست که از انده که او سیاهی بسیار که اهل کتابت
پسند کنند تر از ان ساخت چنانچه اکر کسی خواهد در یک روز ده من
زیاده تر ان ساخت و عملش چنان است که بگیرد H + ــ
ــ H ــ ٥ صاف پاک در آب کند از دی احمر بیرون
آید و یک نمک در ته بماند آب را صاف کند و آب بسیار
نشاید تا غلیظ آید و خوبتر است که بقوام عسل نزدیک باشد پس
مقداری از آن در ظرفی کند و مقداری نگاه دارد ⊏ E
یم کوفته بر آن ریزد تا الوان رنگ او بسیاه میل کند پس
بتجربه بنماید و اکر بسرخی مایل باشد از آب مذکور که نگاه داشته
بر او ریزد و اکر بکبودی میل کند باز دوای یم کوفته بر او اضافه کنند
تا وقتی که سواد او بر حسب الخواه باشد پس بپالایند و ثفل را بردارد چه
از زنک در ته مانده باشد دیگر آب بر او ریزد و باز همان عمل
بجای آرد و اکر غلیظ و ابهود باشد باو کین اضافه کنند و نوبت
دیگر نیز عمل تر ان کرد اما آب شاه آب است و تی ند را باو
اضافه نکنند تا در لای صنی بهت تکرار عمل نماید والا فلا **نکته ششم**
اکسیر القلب بنوع آخر بگیرد ــ ⊏ ▽ ــ یا + V H
ــ ٥ ــ و سحق کنند و بغایت تا مثل کحل کردد پس
آب نیم کرم بر وی ریزد و بدست مالد سحق تا تمام ــ ٥ H ٥

٥٠

و می بهران آید پس بگیرند پاک بپالایند و چیزی از V ــ ▽ ⊏
V ٥ ــ بادی چاه بیزد و بعینه همان شود در طعم و رنگ و لون و اکر
خوشبو کنند امتزاج H ــ H ٥ نیز ممکن است **نکته هفتم** اکسیر
المحل و این خلیت که چو آب قراح سرکه خوشتر میشود که هیچ
فرق نداشته باشد و این نزد حکمای هند از اعمال مشهوره است
و در حکمت اثیر آید اکثر مردم این عمل یاد دارند و سرکه بدین نوع
سازد و دیکار بر دو صفتش بر نموده است که بگیرد از + H H
پاک سفیدی با حیب و جز و جز E E H ــ V جزوی
و سحق کنند دوای اول را مسئل سازند با دوای ثانی ثانی بی
دیگر بکوبند کوفته پس قدری از ــ E + V بگیرد و این
دوای مدقوق را در وی ریزد و او دلبه اشنان بر دو بوزن
آب صافی شیرین بپالای آن افکند و سر دیک را به ▽
ــ H ٥ معجن به V ــ ▽ شد و وصل کند و بر تنور
مدور که خواص جهت این عمل ساخته باشند وضع کند و هفت
شبانروز لاینقطع با آتش خاک اکخت بجنبه و تشیه و تعفین
کند بحیثیتی که آتش هرگز نمیرد و حرارت منقطع نکردد پس
از آن سر آن ممکن به خلق در غایت حموضت بر دارند و
عوض آن آب صافی بریزند و این مایه ایست که بسیار وقت
ابرصوت از وی بحصول می پیوندد و از اهل تجربه استماع
افتاد که تا یکسال هر روز از این خل ارزد حاصل میشود و بعد از
یکسال تجدید مایه را باید کرد **فصل دوم** در تعاذین و از
آن سه نکته مکتوب میگردد **نکته اول** در تعفین المحل را
خاصیت بسیار نفع چه در موضع که خل حس نبشد و چو لاحد

[illegible] بچاین کنند وآن را بشکل کوله سازند و در رشته در ... دو درخت
آویزند و جوان چنان که در آن جوال بنشسته بروی جمع آیند نوعی دیگر
بگیرد [illegible] و [illegible] مقشر و [illegible]
[illegible] و دقیق حنطه یا شعیر و قرط و [illegible]
[illegible] اجزا برابر همه را بکوبند تا بهم آمیخته شوند دیگر جوال [illegible]
[illegible] و چون سازند و علفت کنند آب فرو کنند
که جمله ماهیان بروی جمع آیند و بدست توان گرفت نوعی دیگر
بگیرد [illegible] و بچرخه دان مبلول سازند
و در موضعی از نهر که عمق کمتر باشد در آب نهند همه ماهیان آنجا
گرد آیند که بدست توان گرفت نوعی دیگر بگیرد جاوشیر
زنگوبه و [illegible] الکاخته بچاین کنند با
قیق [illegible] و دامی بر سر دوا ملصق سازند و در آب
افکنند که ماهیان بسیار گرفتار شوند نکته چهارم جیب طیور بگیرد
[illegible] و هر یک را جدا جدا بسایی و بهم
بیامیزد و در خمیر کن پس بطری کمال زان خمیر بخورد هر کرد دو
خواهد که بهوش آید او را آب سرد بنوشانید و در ترش باب مزور را
... بهوش آید نوعی دیگر بگیرد کمی از حبوب خازنیه ملطخ
سازند بر [illegible] هر مرغی که از
آن دانه بخورد بر زمین افتد و قوت طیران از و زایل شود و بدست
توان گرفت و چون خواهد که بهوش آید زیت طیب در دهن او
ریزد که بخود آید نوعی دیگر دانه گندم بر [illegible] و
[illegible] ملخ کند
در دیگ آب ... کرده و روزی بپاشد هر مرغی که از آن

۱۶۵

٥٢

بخورد بیهوش گردد و اگر مقداری حنطه یا مقداری [illegible]
[illegible] در [illegible] جوشانند و خشک ساخته بجو...
بجفت بیندند هر مرغ که بخورد همین عمل کند نوعی دیگر کبوتر باران
خوب بدین حیله حمامات مردم را می‌گیرند و عملش چنان است
زیره سیاه کرمانی بگیرد و در [illegible]
[illegible] بیاغارد و نه شبانروز بعد از آن خشک
کرده به کبوتران آموخته خود دهد تا بخورند پس می‌پرانند و چون از پرواز
می‌آیند کبوتران دیگر بمثل ایشان میکنند و هر کبوتر که از آن حبه
آن حبه و دانه از ایشان شنید او را نهایت انس با ایشان
بدید آید که هرجا که ایشان میروند او از ایشان جدا نمیشود تا در
برج ایشان نزول میکند نوعی دیگر طلسم الطیورات
و اگر چه این نکته از علم طلسمات است نه از علم شعبده
اما متبع مؤلف کرده میشود بگیرد ... و را ... خون
[illegible] و چشم او را در اثنای پاک
و در زبیل ... چهل روز دفن کند و در هر سه روز تبدیل
زبیل نماید و ایام بجزء مسلول ترطیب ... است
و در این ایام ... کرده ... باشد
و در بین ... دابه را بلغت یونان ... گویند و چون این دابه چشم بگشاید ... خون [illegible]
[illegible] بدو دهند که بیاشامد هفت روز دو او ... پس از هفته
گذشته خون ... زرد مثل صفره البیض از و بیرون آید
و آن خون در اکسیر بکار رود که اگر ... خالص با ...
و در این دم ... ذهب ابریز گردد و اگر آدمی ...

وآنچه را جزء دارد هر که همچنین شکل ابرا بیند نوازده سه القوابخ قا
این دانه که گفته شد جدت آیه و کسی قبل از قتل در زیرگاه گندم کند و جو
نول ابقر بر بالای آن و میریزد و جهل فرود دابه متولد شود که سر او چون سرخ
باشد و چون سر او را قطع کنند و دو جزو بینند و دو دار آشیانه مرغی
بنهند هر طایری که بیان محل گذرد او را بدان آشیانه افکند و بسیج و
پرواز نکند و شراند گردد او را بگیرند **وصل چهارم** در نیرنجات
و این متعلق بعلم لیمیا دارد اما چون در کتاب عیون الحقایق مذ
کور بود آورده میشود **نیرنج المودة** عمل باید کرد وقتی که قمر از برج
ثابت به سعدی متصل گردد و اگر آن سعد زهره بود اولی و اطارد و
متصل بزهره یا مشتری که یکی از سعود است و چون این کار خواهی
کرد بنی فرا گیرد ꟷ۵ꟷ ▽ ✕ E ۵ E H ⧗ H V ≡ و بیان کن تب
V ▽ ۵ و بونان اول متصل بآن اضافه کن و دوا کن از این دوا
در چیزی از اطعمه داشته هر که خواهی ده که مطلقا از تو صبر نتوان کرد
و خود را فدای تو سازد و از غایت محبت **نوع دیگر** بگیر ▽ E
✕ V ۵ ✕ ꟷ ꟷ ✕ H وقتی که قمر متصل باشد بعطارد و آن
را بر سفال آب رسیده بسوز و سحق کن نیکو و ابریشم بمقدار
از V ▽ ۵ و قدری شهد مصفا بآن اضافه کن و بده بهر که
مطلوب است تا از دوستی تو بیقرار گردد **نوع دیگر** بگیر ورق
ꟷ ✕ E H E H ꟷ ✕ ورق شده با زهره یک دانه
بکوب و العسل منضم ساخته تعلیم ذلك شرب کن و در چیزی
از حلاوات بهر که دهی از محبت تو بیقرار گردد و گفته انداز ꟷ
ꟷ ▽ ۵ H ✕ ۵ ꟷ H ꟷ ✕ ✕ V ꟷ ▽ V جزوی
ممزوج العسل و چون در طعام و شراب بکسی دهی او را محبت عظیم

ثبت بتو بهم رسد **نیرنج البغض** بگیرد V/\ ✕ H H ۵ ꟷ ▽
جزوی ꟷ ▽ ۵ H جزوی و این هر دو را با جزوی عسل ꟷ V
مختلط کن و از او فا برابر هر شبه بوزن اضافه نشاری و بدوس
بخوراند در طعام همه مرض میشها حلاوت و البغض بدید آید **نیرنج الرحل**
بگیرد H ۵ ꟷ ꟷ ▽ و سر دهن ▽ ✕ H H ꟷ ▽ حل کن
و بر مداخ الجفان کسی بمال رفع علیه قادر نشود و وقتی که مجلس
نمو کنند و در کتاب خواص الاسطقسات است که اگر کسی بگیرد
V E H ꟷ برق و در آب بیزد تا مهرا گرد در او شری از لحم او
نماند پس آن را بر روی کسی مالد تا آن نامینا گردد و چون خواهد که
باطلاع آید آب ۱۱۰۳۱۲ ۵ از التوم **نیرنج الثقل** بگیرد جغاب
و سکم او را بشق کند و از H E ۵ E ꟷ ⊐ H ꟷ حلو سازد
و تعفین ننموده بگذارد تا خشک و سحق کرده نگاه دارد و از آن
سفوف بر جامه هر که لش کند ثقل بمثابه بدید آید که علاج آن
بغایت دشوار بود **اصل دوم** در ذکر این انقطاع است
و ذکر معنی حیله باشد که بیان نقض نفعی توان کرد و اخذ
مال یا متاعی از آن متصور باشد و آن صورت را با نواع
کرده اند و از جمله دو نوع و دو وصل ایراد نمودیم **وصل اول** در
حیل طوایف و آن اصناف اهل ارزاق است و نقل بآن بگردان
اول است هالکه هر کسی را از طوایف حیله است که بیان منفعت
میکرد **حیله منجمان** چون طالع کسی را بیند گوید در طالع تو نحوی
ضعیفی هست و کوکبی که تعلق بفلان عضو از اعضای تو دارد و
ضعیف است و اگر خواهی که آن معنی را تحقیق کنی صورت
تو از موم بسازم تو از اسیر و در کاسه آب انداز و بر بالای

نم شود چراغ ملاحظه کن اگر آن عضو شاه شده باشد بداند که حکم کوم
دالت است دمن در قول خود صادقم پس از شمع صورتها بسازد
و قدری از [illegible] بجای آن عضو
محکوم بنهد و دی انزالشمع اتش بپوشد و بعد دهد و چون الصورت
در آب نهد و یکی از آن دو ده کوزه مجدار دهد آینه و بر آن
کاشور راه بدهد و آن کشش کند مطلف حیل از چیزی استادند و توجه
بترتیب نوع دیگر کسی طالع بیند و گوید که تراسحر کرده اند و من
ترا از تو دفع کنم پس کاغذ بگیرد و قدری [illegible]
[illegible] بخور او در میان کاغذ بپیچد و گوید که
کاین را بگیر انگشتان و در زیر سر خود بنه و بخواب آن چون صباح
برخیزی نگاه کن اگر در میان کاغذ چیزی باشد هنوز از سحر تو
چیزی باقی است و اگر هیچ نمانده هر سحر از تو تمام دفع شده
آن مرد چون صباح برخیزد و کاغذ را بگشاید چیزی در آن میان
نیابد خوشدل شده نزد وی آید و شکرانه بکند اند نوع دیگر بعد از
ملاحظه طالع گوید میان تو و مطلوب سحر کرده اند و من تألیف
میکنم میان شما بجهت تألیف میکنم میان این دو صورت پس
دو صورت که از موم ساخته باشد و روی بر روی هم بنهد یکی
متحرک شود بسوی دیگری و آن معلوم است که در بشانند یکی [illegible]
[illegible] نهاده باشد و در جهت [illegible]
[illegible] باشد حید المغربی هر چه از طلاب نار و ما ثبت
مذکور است حیل معرفتان است و از جمله کاری دارند که صورتها
از موم بسازند و گویند که وی که تو آزار میکنند در میان انگشتو
است و من او را قتل میکنم پس هر عضو که از اعضای او که بخواهد

کاف و س
فـ ب ي و ن

[illegible]
ي س
د ي د

۵۴

خون روان گردد و ناظر به یقین داند که او کشته شده زیرا که موم را
خون نباشد و این حیله چنان است که از [illegible] بگیرد و بگیرد
و در هر عضوی آن صورت که خواهد پنهان کند و بپوشد به شمع
رقیقه بروجهی که کسی نه بیند پس آن عضو را چون قطع کند آن [illegible]
[illegible] مضطرب شود از آن خون روان شود و حضار متحیر گردند
و یکی دیگر از کارهای ایشان قتل سلطان است در حمام و آن دو
فتح خبر شود که بتحریک به حیثیتی که تماشا کنند تماشایش گویند
و طریقش چنان است که فتیله بزرگ در سر بنهد و آن فتیله
مدهون باشد بشحم و ملح جرانیش با خود داشته باشد بعد از
جرب [illegible] و قدری [illegible]
[illegible] پس آن چراغ را
روشن سازد و بدان کیا تمتیبی کند و جب مذکور را با خود بین
او که در طاس حمام آب گرم حل شده باشد مثل او چنان
نماید که انگشت دیو را بیکشم طاس را از انیز داد و فریاد کند و از
آن خانه بیرون دود و هر که در آن خانه تمکند و رودهای متکون
بیند و خون بسیار ببیند یقین کند که دیو کشته شده حیله السراهید
حیله های ایشان بسیار است جمعی که از اهل روی رزق در کوشه
بنشینند و ایشان را از هنرها آن و حدیستان چاره نیست که
بهم بر زبان خواص یاد است و اینست موضوعه سخن گویند و از
جمله حیله ایشان اگر ده میشود و آن علیت که بر اهل مجلس چنان
ظاهر میشود که نور بر روی وی فرود میآید و چهره وی درخشنده
می گردد و مردم متعجب میباشند و وضعش بر شتر آل است
که شکوفه شنبره که از ابجده العالم گویند و آب ازاماحل کند

ع الف ه
ع ل ق ه
ش ي ط خ
ل ي ف ه ش ن خ
غ ب ا ط ل ا ل

قوام انگور دواجات نشود [illegible] واگر آن جنس نیابند بجزوی از [illegible]
حیوانات بگیرند و آنرا [illegible] آغشته باشند دو جزو از بیاض البیض دو جزو
[illegible] صلایه کنند و با هم بیامیزند و در کوزهٔ خام نهاده [illegible] بر او دیگ بر
آتش نهند و چون دانش سرد شود بیرون آرند و بگیرند [illegible]
[illegible] و نیم جزو پوست مغز [illegible] بشکنند و [illegible]
خوانند و نیک خشک ساخته در حمام [illegible] ببرد و
[illegible] بعد از آنکه عرق کرده باشند و باید که مقدار [illegible]
برافشانند و [illegible] بعد از آن دو دست بران بمالد آنکه دست بماله
و آب بریزد و در مجلس آید در برابر مردم بنشیند و یکی لا [illegible]
[illegible] صورت گیرد و اگر روز است چنان
کنند که در پیش آفتاب ببرد و دستهای آنرا از [illegible]
بهتر [illegible] از آن جهت [illegible] هر شود که همه حاضران و
ناظران متعجب و متحیر باشند و آن آب گرمی [illegible]
وصل دوم در ادوات نیها و این حیلهاست که اهل [illegible] مردم را
از آن بترسانند و مردم را از آن رنج رسانند و آنرا [illegible]
[illegible] گردانند و بر سبیل اجمال از هر یک [illegible] گفته میشود ادوات
مزاحمه چون [illegible] او را [illegible] آب [illegible] بیالایند
[illegible] ادوات کاتب در دوات او
مقداری از [illegible] بریزد مطلقا بر کتابت
قادر نشود [illegible] ادوات مقدم مجلس [illegible]
اطعام کنند از [illegible] در و [illegible]
[illegible] کرده باشند نتوانند که [illegible] از [illegible] نگاه دارد و دفع
آن [illegible] باید کرد [illegible] از [illegible]

[illegible] مقدار اگر سرکه [illegible] با شوره و [illegible] کنند
همین خاصیت دارد علامتش [illegible] ادوات طباخ
[illegible] درم [illegible] در دیگ وی اندازد
تمام آتش چنان نماید که بر گرم است و مردم را از آن کراهت
آید و [illegible] استماع افتاد که اگر [illegible]
تازه بگیرند و پاک [illegible] و در آب دهند بر وجهی که [illegible]
[illegible] آید پس آنرا در سایه خشک سازند و بعد از آن اقراص
ریزه ریزه کنند بمقداری [illegible] و سر هر یک را به چیزی پاک
سیاه سازند و نگاه دارند و چون در مجلس طبق برنج گرم پیش آید
مقداری از آن بر روی طبق بریزند آن اجزا از سبب حرارت
در حرکت آیند و دراز شوند و غافل چون اصل اجزا میداند برنج
تناول نکند و [illegible] ادوات لقمه پزان هر که مقداری از
[illegible] در دیگ لقمه پزان اندازد جمیع لقمهای گوسفند
[illegible] که گوییا [illegible] مرده بود ادوات [illegible] مقداری از [illegible]
[illegible] در تنور ریزد مطلقا یک نان بسته
نتوانند [illegible] و بعضی بر آنند که [illegible]
[illegible] همین عمل کند و براده [illegible] نیز
گفته اند و [illegible] نیز گفته اند [illegible] را من خودم
تجربه کردم خوب است ادوات [illegible] کند [illegible]
بر حلاوات او مقداری از [illegible]
[illegible] آن حلوا بخورد [illegible] طعم
او [illegible] باشد ادوات [illegible] مقداری [illegible] درم [illegible]
ریزه کرده [illegible] براده [illegible] با قدری [illegible] کند و [illegible] باشد

باصطلاح اهل کیمیا آمیخته در قنینه جرو حار ریزند تا ال برجای باز ایستد
ونتوانند که بر گردد تا وقتی که سنگ را بردارند وازان پاک سازند
اذای سیاسیه درم افیون مصری با ... جو چون در آب جوشانند
ودر آب بخورانند تا الی ال بیمار شود آن آب که قدم از قدم بر نتوا
ند داشت وچون روغن گاو در گلوی وی ریزند فی الحال به گردد
اذای ذکر بگیرد [illegible] وانرا
بر [illegible] بالند فی الحال چون [illegible] گردد ودر حرب القلعه
نه گر گردد اذای قیاد هرگاه کسی در وقت لعبد [illegible]
یمین را بر [illegible] افکند ودر عکس مطلقا هیچ شکار
بدست او نیاید وآن حاتم از پس نرود اذای وقوف دکان
[illegible] را بگیرد وتند خون دو دوت را بسان دارد
تمامی منتشر کردند واگر جان مذکور طبل سازند هرگاه بنوازند
جمیع طیور که در آن نواحی باشند پاره پاره شوند اذای ذنب مقعد
[illegible] در مجرا افکند جدا آنها جدا جدا
زنند فی الحال همه آب شود وضایع کند دعوی سیم در حیل
نیسرا انها جمع باشند که به زر و نقره ال مردم را تصرف
شوند ومحرقهای ایشان عجیب وغریب است ودانستن مخارج
ایشان لابد بحفظ ال ... از لوازم است ومقدمه محرقهای
ایشان آنست که تند ویری میکنند که در روی ایشان پا لکند
تا بهر جای که خواهند در آیند واین صورت بجند ودیه
دست دهد یا نخر [illegible] در دست بگیرند
ودام کرانکه در دست است ... ایشان بالکل
نمکند وچون [illegible] او باخود دارد این خاصیت دهد ودیگر

پنج مثقال مستی را بگیرند وبکوبند وبغایت نرم ودر این [illegible] سوخته
تا بریان گردد وازان صورت سنگی بسازند ودر [illegible]
[illegible] در خرقه بسته با خود نگاه دارد وخاصیت این دانستن کلاب
اقوی باشد بر حاجت بکند وبعد او را بگیرند نوع دیگر سرق جوان
است وازان جمله جواب خواهند که زر را به زر ... کار بکنند و
تالیف وتغییر وتلوین لا تالیف آنست که او را با جوز الفت میدهند
تا هر جا میرود او را طبع ودر عرف ... آید ... شد
چنان است که جرم ایشان را به دهن در جیب کنند ... دهن
[illegible] اما تغییر آنست که ... او را متغیر میسازند تا
صاحبش نشناسد واین بر نوع است که قوایم او را محکم بسته بر زمین
بیاندازند وقرن او را با آتش نرم ساخته بر هر طرف که میخواهند
مایل میسازند وگشوده ... میکنند به هر رنگی که خواهند مثل
سیاه وسفید ... بعضی از آن وجه آنست که [illegible]
[illegible] را بگیرند ودر [illegible] چهار اسبیج
تعفین میکنند تا مهرا خود لبس قدری از دهن او بگیرند
ودر [illegible] ساخته نگاه دارد وهر
گاه میخواهند یکی با مشتر ... جوان را طلا میکنند که در دست
ذساعت سفید میگردد وازان سفیدی ... میاندو جای طلا
مثل میسازند نوع دیگر [illegible]
[illegible] وشیم خنزیر ... بگیرند
برآمیزد ولبس ... ان جدا شود وحیوان بمالند فی الحال فرمی او
سفید میشود واب سیاه را ... بشوران ساخت
اما ... وجه است که [illegible] سلا

[cipher symbols] سس بیکنه نگاه [cipher symbols]
محلول بآن اضافه نمیکنند و این دوا را خاصیت آنست که سر هر جزو
از اجزای حیوان بماله سیاه کرد [illegible] که همه عمر باشنده مانند و آب
و نور را [illegible] ابلق میتوان نمود و در کتاب دیگر مذکور است
لیکن [cipher symbols] و [cipher symbols] و گرفته و کهنه
با آب [illegible] شده [illegible] فوت [illegible] باب آبه از ستور
مالند [illegible] نگذارند آن ستور را اگر سفید باشد
و اگر [illegible] دوا [illegible] بر نمک کرده و سیاه می [illegible] نمک [illegible]
داب [illegible] ستور سفید که باشد بدین رنگ ابلق میشود
و در سرق الغنائم لباب [cipher symbols] مضمون [illegible]
[illegible] بمقام [illegible] صورت یا شعر او را بهر لون
که خواهند میا زنند و در اخذ [illegible] [cipher symbols] اخذ
نیکند [illegible] [cipher symbols] که [cipher symbols] [illegible]
باشد در پیش ایشان می افشانند و چون میخوانند بر زبان می‌ا
فتند و ایشان بر مسید ارند [illegible] سرق الشال خواه صغیر و
خواه کبیر و آن چنان باشد که اول چیزی از [illegible]
بخود [illegible] آدمی دارد [illegible] باشد که موی او را [illegible] سیاه میشود
و مدت چهل روز بران سیاهی بماند و آن دارو این است [cipher symbols]
[cipher symbols]
[cipher symbols] اجزا برابر
[illegible] را [illegible] [cipher symbols] بر آمیزد و
[illegible] آدمی که [illegible] دارو [illegible] در ساعت موی
فرو ریزد و [illegible] سیاه گردد تا چهل روز [illegible] از آن که سواد [illegible]

[illegible]

[illegible] جلا را بگیرد و در [illegible] محلول ساخته [illegible] و بگذارد
تا خشک شود پس [illegible] بر دو باشد [illegible] باسمات اول
باز آید و [illegible] حیل الشان [illegible] قدر اکتفا شد خاتمه در لعبهای متفرقه
که [illegible] لعب الاناره [illegible] کردن
چراغ [illegible] و طریقش آنست که [cipher symbols]
[cipher symbols] بر آمیزد [illegible] و از آن دو دوا سازد
و فتیله چراغ بر سر این چوب نهد و آتش در [cipher symbols] زند
[illegible] فتیله را روشن کند و اگر [illegible] چوب [illegible]
[illegible] و بر دیوار خانه نیز همین توان کرد اما باید که دیوار هموار
بود [illegible] سطر [illegible] آتش [illegible] لعب القرطاس از
کاغذ تا به آب [illegible] که بر وی کباب توان نمود [illegible] توان پخت
بگیرد [cipher symbols] با یکدیگر بیامیزد و مقداری را
[cipher symbols] با یکدیگر بیامیزد و کاغذی را [illegible] سازد
و اگر [illegible] بود بهتر و این [illegible] بردی [illegible] و مکرر
[illegible] کند و بعد از جفاف بر سر آتش [illegible] نهاده و [illegible]
[illegible] کند [illegible] لعب دیگر
از صاحب تجربه [illegible] بگیرد [cipher symbols]
[illegible] کاغذ کند و از آن کاغذ تا به سازد و روغن [illegible]
[illegible] کباب سازد [illegible] در این عمل [illegible] و آن [cipher symbols]
[illegible] قرطاس است [illegible] [cipher symbols] [illegible]
و هو اعلم لعب [illegible] که در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن چنان است که [cipher symbols]
و بگذارد تا خشک شود پس [illegible] بزرگ [illegible] بگیرد و هر کاه [illegible]

کاین عمل کنند آن عظم کبیر را برشته دیگ جوشان نهند تا اعمال چنان
او را تسکین نماید لعب القطع برخیزد ضعیف استخوان بزرگ را
دو نیم کند و عملش چنان است که بگیرد رشته ابریشم از [رمز]
و تر سازد و او را به [رمز]
و بکشد و آن بر استخوان چند نوبت تا بریده شود و لعب البلا سحق
کند [رمز] را یا آهن طلب چون آهن ... دام
در دهن کمی نفتی و بیان سرق یا رسیان بیالا هر که آن
یا ریحان بوی کند لاجرم در آید لعب النفس صحیفه نسازد دانه
[رمز] بقدر رسته قدری دارد و در ضع کند و آب در او ریزد و چند
آتش سخت کند بجوشش نماید که بغایت گرم شود لعب التاب
مقداری از [رمز] خالص زده بوی صلایه کند
[رمز] آمیخته ... ان بپزد و لسکی ده لعب از زیبا شیاگریه
کنان در رقص آید و اگر بیشتر خورده باشد کریه کند نوع دیگر
لعب الهیچه بگیرد [رمز] و در کوزه کند و سر از او
محکم بپوشد و بعد از آن قدری [رمز] در وی افکنده
و بحکمی عظیم آید از آن کوزه نوع اکبر بگیرد [رمز] قدری
و نقبه کوزه در وی کند و تمام مغز از وی برآید و از طلا از آن
نقبه قدری [رمز] در وی ریزد و سر
نقل حکمت محکم کند و تحقیق نماید و بر آتش نهند ... عجیب از آن
برون آید لعب الاکسیر و اگر مقداری [رمز] استانند
و در کوزه کند پس آب در وی ریزد و بشکند ... لعب الحدث
بوی بار سد لعب العقد و آن چنان است که اقعه و رشته در آتش
اندازد و دانسته که آتش ... و عملش چنان است که بنویسد

برای آن

برای آن رقعه بر چه بشکر و زعفران و گلاب و مداد حل کرده باشد
[رمز] و جیری در وی پیچد و در وسط
آتش افکند و بسوزد و آتش منطفی گردد و سر او از رقعه حرف اثبت
تا ممحق نماید لعب العجل از گل آگاه و شکل گوساله تمثال سازد
مجوف و در زیر او سوراخی بگذارند و در بینی او ثقبه ... تر تیب
دهد و چون خشک شود [رمز] جزو از آن سوراخ در وی
افکند و آن سوراخ را نیز محکم سازد و دهد که جز ثقبه متصل او جداش
راهی نباشد و چون جا هر که طلا کند مقداری [رمز]
در پیش بیهوده کند از درون او آوازی عجیب بیرون آید
لعب الحوت چنان است که ماهی بجنبد بر خوان حرکت کند و مردم
متحیر گردند و طریقش آن است که [رمز] تهی سازد
و بر زمین گردد او را بگل حکمت بندد و چون ماهی گرم از خوان
بر آید نهند و خواهند که محکمی اگر نه آن معمول را در درون
وی نهند اندک وقتی که معمول گرم شود بحرکت آید و ماهی
در حرکت آرد لعب الطیر آنست که مرغ بریان بر طبق آواز
کند و عملش چنان است که قدری [رمز]
در حلقوی وی نهند در شور اگر بپزد و چون بر آرد و بر طبق نهد
آوازی از دهان بر کرد لعب البط چنان است که بطی از
کاغذ بر روی آب ... و ضعف ... است که بطی سازد
از کاغذی مجوف و بر دهن و زعفران او منقش آید و دوا که
[رمز] در پیش افکند و دوائی در سینه اش در برابر
نهند تا حرکت کند و ... لعب الکرکه ... که در رتبت
افتد و او را بر زبان افکند و [رمز]

كه در غايت حلاوت بود بر روی او ريزد و لعبه از بحساب حركت كند چنانچه گويی حيات درو در بدو آمده و بعضی از اهل شعبده و ذباب را بجای زنبور ذكر كرده اند **لعب الشاخص** اين بازی جهة اف دفع ذائقه كرده اند بنا به كه اگر نبات مصری در دهان نهند تلخ نمايد و اگر ماكولات و مشروبات هيچ نتواند خورد و آن چنان است كه [illegible] وورق [illegible] بدهند تا آن مرضه كند با مجرد ورق بدهند تا نمايد اين حالت در ذائقه سپرد و چون خواهد كه دفع شود به [illegible] مضمضه كند [illegible] الحال با قرار آيد **لعب التحير** اين سهوش خاص تحير است و اين را دو نوع تجربه كرده اند يكی آنكه [illegible] با بر كردن حز بند در بعضه و سهوش كرد او چون او كردن او باز كند در وقت و ساعت بهوش باز آيد **نوع ديگر** آنكه جانوری دو ريف كه او را [illegible] گويند در گوش دراز گوش نهند بمبر شراسهوش گردد كه گويا مرده است و چون بيرون آرند فی الحال بخود آيد **لعب الضحك** بازی است كه موجب ضحك باشد و اين چنان است كه از آن حراب كه حار را آن [illegible] كرده باشد بردارند و در زير خوانی كه بر آن طعام خواهند خورد بر زمين ريزد هيچ كس نتواند خورد از بسياری خنده و كسی سبب آن نداند و گفته اند كه اگر مكسی را بگيرند و از موی او شعر [illegible] در پای او بندد و در زير سفره و خوان نهند همين عمل كند **نوع ديگر** نبل [illegible] در هر مجلسی كه او را آتش اندازد از حاضران مجلس صورتها واقع شود كه موجب ضحك بسيار

باشد **لعب الفالوده** اين شعبده ايست كه آب صافی را بالوده بسته و مزعفر سازند و اين شيرين ترين همه لعبهاست بگيرند مقداری [illegible] سفيد پاك تنقش از حل پلبع خوانند تا مثل غبار گردد به پرده بگيرند و فراخور آن [illegible] صافی بگيرد و بكوبند كوفتنی نيكو و نساب آن دو مقدار [illegible] پاك و خشك كرده نرم كوفته و بيخته و با آنكه هر يك از مجموع را منفرد كوفته و بيخته باشد ديگر بار به نيز بهم آميخته سحق نمايند و مقدار هر يك از او دو بيه ثلاثه و ازان ثانيه و وزن انزايه بتكرار تجربه معلوم بايد كرد پس سحوق متحول بانزيلی كه لطف طبع اقتضا كند در دست گيرند پر از آب صافی را پيش نهاد و پنهان از اهل مجلس آن دوا را در آب افكند در وی ظرف را زمانی بگذارد و چنان فرا نمايد كه عزيمت ميخواند لعب را

ساعتی كه پرده بر دارد بالوده باشد بسته و

شيرين و بغايت خوش مزه و التمه

اعلم و چون قاعده اين باشد

كه ختم طعام بر حلوا

باشد اگر او را

مقام باشد

كلام بتر بدين بسيج

اختتام يابد خالی از معنا

سبتی نخواهد شد

تمت نسخه

ایضا

کتاب طلسمات مشهور برنج
بند از حضرت ادریس منقول از
بلیناس حکیم علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و عترته الطاهرین اما بعد
بدانکه این طلسمات از اسرار علم الخفی پوشیده بر خلایق و از اینجاست
علم بر داشتن و رسوا و شر دل عاید از انسان و جم (؟) رسیدن ابر و
تیره و بستن آوردن اموات و اطلاع بر امور مخفی و بر طلسمات و بر گنج
مخفی شدن و اطلاع بر حالات شهرها و حوادث وغیره و داشتن آب
و از دو بودن و روان کردن آب بمسابقت و اعمال عجیبه چون حمام برنج
که در انطاکیه بوده اند و در شیراز چراغ افروز و طلسم عقارب و مردم ان
و امثال آن و جهت حفظ و صحت و سقم و استخدام ارواح و جن
آوردن جیرانات (؟) رمیده و سوار شدن بر ایشان و اکسیر از شمس و
قمر و جمع اکسیر که بکار رود برای طلبا که اضعاف آن شود و اطلاع بر خزاین
و دفاین دکنو (؟) و نهانها و زیر زمین و دانستن زبان مرغان و حیوانات
بزرگ و قتل اعدای سلاح و محبت و الفت و بر انگیختن و زبان بستن
دیگر آن و بیجا کردن و خواب بستن و گشودن آن و دل بردن
و ویران کردن منازل و سنگسار کردن و خلاف انگیختن و سوختن
و آب بسته کردن بر کسی و غرق کردن هر ملکی که خواهد و خراب

۶۰

ارواح و اسبال قحط و وبا و بستن چون نهاده بگیر اعمال و نیز از حضرت ادریس
پیران آورده از موضع مذکور که باختم بوده است و ابتدای آن
که فوت شده باز مخفی مانده در موضع الطلسم پس بواسطه خواب دیدن
پیران آوردن بلیناس حکیم و اعمال عجیبه در صادر شده در این علم
و اسرار مذکور اینست الاسماء العظام المطهرات الزاکیات

۱ الکاشل ۲ مرموش ۳ هیطلاو کرفاش ۴ ارصون
۵ صبر ۶ مرموایا ۷ مطاش ۸ بیطلاوش
۹ برهتوش ۱۰ عجلاوس ۱۱ سیسطقاس ۱۲ مرهدش
۱۳ صقاصفا لیخ ۱۴ یاردوق ۱۵ سرطاتیو بیش
۱۶ سقصا طاقود ۱۷ ابرمایا لیوبنس ۱۸ اهففها
کیتارث ۱۹ جمعا یایارنیوش ۲۰ کفالیحس ۲۱ اغیا
رایا الفیشم ۲۲ بهیایا دیا لوطرمیح ۲۳ ارطا کاسک
صبنا ۲۴ لیتخیات ۲۵ لسفیها ۲۶ مدحالیح ۲۷ عمسیلا
۲۸ سکاما لاردن ۲۹ سحدیا لافربوت ۳۰ ارنیاشو
تی ۳۱ صیقرفاودین ۳۲ شیقنبایادرس ۳۳ سیلا
۷ نمعت ۳۴ اوتاس تعقودن ، این اسما

و در اینجاست صنعتی که پنهان داشته اند و اعداد اسم و حروف و هر حرفی
حرفیت که اضافت کرده برود و در وقت عمل هر دو را پنهان اعمال گفته خواه
نند آنها از کیفیت و کمیت و حروف مذکور اینست

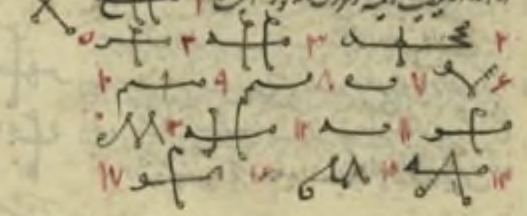

نسخه بدل

۱ الکاشل ۲ مرموش ۳ هیطلاو ۴ کرفاش ۵ ارصون ۶
صیصور ۷ مرموایا ۸ املطاش ۹ بیطلاش ۱۰ مریرقوش ۱۱
عجلوس ۱۲ سیطقاید ۱۳ مرمروش ۱۴ اسقاهیقا تیح ۱۵
یاردوق ۱۶ سرطاتیوب ۱۷ سنسالاهود ۱۸ ابرنیا طالیبوس ۱۹
هنقشا کیتارث ۲۰ جمعا یایارنیوس ۲۱ کفالحیس ۲۲
انیارایا الفیشم ۲۳ بهیایا و لوطرمیح ۲۴ ارطالک مهشا ۲۵
لیتخیات ۲۶ السفها ۲۷ مدحالیح ۲۸ عمسیلان ۲۹ سکاما لاردن ۳۰
سحدیا لافربون ۳۱ ارنیاشوتی ۳۲ صیقرفاودیح ۳۳
مغفربادوس ۳۴ سلسلانیر ۳۵ اوتاسی تعقودن ۳۶

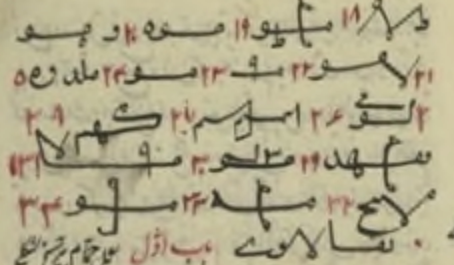

باب اول عمل حمام بیخ الشعلی

بساز و از مس وابد کوانا هم از مس صورت را بجان بهند که کوییا آتش میکند و بر بازوی شخص اسم اول و چهارم بنویسد و طالع برج اسد یا قوس و حمل باشد و روز سه شنبه بود که عمل و حمام را پاک کند سر هر چه خواهد کو زکند صورت را بجان و اصطرک و زقاق شمالیم بسته باشد پس دفن کن در گلی جای که ساخته است پس حمام حمّی برافروزد از مس بیک فتیله و به بند حاجت اسم دهم و نوزده تعالی و این اسرار عجایب است باب دوم طلسم العقارب کرور بیا ساخته از مس و بر پشت او نام پنجم بنویسد و نجم در طلوع جوزا و آفتاب در درجه اعاشر باشد از برج در دهن او طبا شیر هندی نهد و دفن کند در هر موضعی که خواهد بقدرت الهی گرُزد دم در آن موضع نیاید و اگر آید نگزد باب سیم اسب پر نده یا را اگر صورت اسبی بساز د چو از آبنوس و آبگینه در چشم خانه اش که او دو در زیر او انگِ قلبیی بیاکند نقش کند بر روی اسب اسم نهم و حرف پنجم و چهار چوب از نیه از چهار جانب او فرو برد و در پیش صورت لیان کو زکند در طلوع جوزا و عطارد در سنبله و روز سه شنبه پس چون اسب را بجانب مطلوب کند و کسی را د سوار شود چشمها را برهم نهد و اسب را در و زیر آن از طریق برگیر

اعو

نظاه دارد و پیش و بیک لحظه بمنزل مقصود برسد و شرطی که بیابد و داده دولت فرسنخ نباشد باب چهارم انزال مایده و اظهار سایه و تکلیم اموات و سحال آورد ان بیهوشان بنویسد اسم پنجم و نهم و حرف هفتم و هجد هم در کاغذ چینی بتب الیشه بیخ در طلوع حوت که قمر ناظر به مشتری و به تثلیث در ساعت و به پر ب انچه خواهد آکشه شد که مقصود حاصل شود باب پنجم در اعمال مشکله و داشتن انچه در شهرها واقع شود بنویس پنجم بیستم وصورت تمکن نشند زنجیر در رق کاغذ و به طالع قوس و زحل در سمت الارض پس شمایل تمکن و ان بیان و مثلث اندرون بنویس نام و حرف هفتم را و دیگر شرطی که در زه باشی بکور ده و دلان برانش یعنی بعد از این حال شخصی ظاهر گردد و رفت کند و خبر کند ترا از انچه خواهی از مرادات و انچه پیدا خواهد شد باب ششم حل اسبان و زمان ذن و باز داشتن و الفت دادن و رها شدن ایشان فرا گیرد نسجول گرگ و بنویسد بروی نام ششم و حرف بیست و هشتم و در روز سه شنبه که طالع از برج هوایی باشد و آفتاب را با عطارد قران باشد و بر کردن اسب بندد وقتی که در میدان مسابقت بیراند البته سبقت مینماید و چون خواهد کسی اسب را از خدا و نه ش برماید فرا گیرد کف مذکور را و در خاک بنهند و آن خاک را در طریق اسبی که خواهد رمانید بپاشد و بعد از آن تماشا کند و چون خواهد که الفت دهد اسب را بشانه انعقاد و در حس الکند و اسب را باب بدهد تا بخورد و اگر بخورد نشود در پاشد و اگر خواهد اسب را ببندد چنانچه نتواند جنبید این کف را بگوش اسب دو دل نبند و چون تیر اسب عیب باشد و خواهد که ظاهر گردد فرا گیرد این کف را در ایشان

ز زعفران در دو انگشت بود با لادر روی آب اگر معیوب بود در
حرکت و اضطراب آید پیوسته و کهنه ناخنه از دو چشم ها ویزد
و از جهت تمام حل نکرد و دیگران آب بستن البته راین میرود
باذن الله تعالی **باب هفتم** حل اخفا چون خواهی که حل کنی تستان
پوست کفتار دباغت کن و شکلی اهمینه از وی لباسی و نابند از ره
نشر و انده درون او به پوست شغال اکستر کن و اسم سیم و حروف
دوم را بر کاغذی مربعی بنویس با چوب سپید انجیر وقتی که طالع
حمل سنبله باشد یا در جهت هشتم و طالع با مت و نهم و مشتری
در تحت الارض باشد و در میان این دو پوست بنه مانند
عصابه در پوش که مخفی شوی و اگر بر چهار پای سوار باشی
باب هشتم در گردانیدن سنگها از حالی بحالی و تبیع دروی در
آوردن و لون دادن و عمل صنعت و چون خواهی که حجری شود
از هر حجری که خواهی اسم سام و هشتم تجبیر و از
حروف ما سبع عشرین و ثلث بر نقش کن بر پاره بلور صافی
و طالع برج سرطان و ماه در درجه یازدهم و در درجه پس
حل کنند آنچه در سبیکه کنند و در هر وقت که خواهی پس چون
خواهی که یاقوت گردد در سبیکه در وی افکند آنچه زیر مغنیا
در مقابل وی بدارد و در آن وقت بنام بزرگوار و در چون
عسل افکند و بهم زنند و خشک کنند و بتراش از وی نگینها به آن
مقدار که باید و اگر در خواهی در حال سبیکه در وی افکن و زر
سفار حمص در آب کاسنی بریزد بپاید و در مقابل اسم بدارد
و اگر فیروزه خواهی بیفکند بر و در وقت سبیکه مغنیا و لاجورد
بنا شد چنانچه خواهند و اگر لعل آفتاب خواهی فراگیر د

رصاص اسود و یکبار دود و در آب قلقاس جام انکن بجهت ایار سنگ
کن در میان حل کنیز اشکن و این جو زلت یا شمس شود و
نهین کن با فزار و باسم امتزاج ده پس فراگیر سرادها ذهب از برای
هر یکی از داروی که ذکر کرده شد یکمثقال و تکلیس دارنا بنا شکافد
کن و همه بار در آتش انداز و سه شب در در بعد از آنکه مطلس کرده
باشد پس بیرون آر و اسمای وی بگو و مقابل وی با عدد نامی که ذکر
رفت و بگو رکند و سه شب مقابل مشتری و اگر فوق الارض و الا
در مقابل مناب النقش بدارد و محکم نگاه دارد و چون خواهی حل کرد
منندل بعرع بمشد و او را در نباتی در میان آن منشید و
دیگران منندل بحث کنا و را در نبات شد و در میان آن بنشیند
و دور کردن آن از آسمان سیاه باریک بچه و بجوز کند معهود و لبانات
و ناخن طلیت و بیرون آر و اسم را و سبیکه کنند پس با تقلعی با
زیبق را بیفکند بهر مثقال از این احجار یک قیراط و نیم از و دوسیم
که محکم کرده است که اکسیر زر ابریق خالص و چون خواهی که نقره
سازد بگیرد رقشه البیض و تکلیس کنند در اتون فی رد حل کنند و بر دو
افکند کبریت حمرا دو مثقال از نیم و ده هزار مثقال از رصاص
ابیض فضه و این تدبیر اگر در آهن یا زیبق یا رصاص کنند حدا نقل
و طبیعتش برود که آن زر است و نقره ببرکت اسم اعظم بحق وی
است گردانیدن فضه یا ذهب **باب نهم** در بیرون آوردن
کنوز یکمثقال رصاص اسود و در روز استقبال بزین در سیزدهم
دهم یا چهاردهم ماه باید که طالع برج دلو باشد و مشتری در دلو
نقش کند و صورت آدمی سر نگون بر دو و در دست
راست او نام نهد و در دست چپ او حرف هشتم

و چون خواهد که واقف گردد بر گنجی و دفاین در موضعی که شک داری
بگیر این صورت را بر ثبت اسب و بگیرد طاسی که مدور باشد و آب
در آن کند و مهره ای بیارد در گود و لبان و صورت را در آب افکند
رود بسوی منبع مدفون و در آن جا بایستد باب دهم التقاس
در طلسمات و بر که نقش کند اسم نهم و چهاردهم و حرف اوّل
دهم بر پوست آهو سرآید طالع در سرطان روز پنجشنبه و در دهن نگاه
دارد خود را در طلسمات و بر که انداز پس چون بیرون آید
یکفی من العین الناظر بیرون گردد باب یازدهم در استخدام ارواح و
فرود آمدن ستارگان و سبک کردن دریا ها و کار نهاد و بستانها
و استخدام کالبدهای آتشین و روا کردن حاجات و دل فرا
گرفتن بگیرد خاتمی از رصاص قلعی و نقش کند سیاه و نام ایشان دهم
و پنجم و ثلث و یکم و چهارم و یازدهم از حروف مقدم و ثبت
و پنجم از نو یازدهم و اوّل و دوم و پنجم از نو و طالع عقرب
باشد و زحل در وی و خاتم را بخور کند به مصطکی و مری
خوانک پس نگاه دارد پس چون خواهد که ارواح را مسخر
گرداند منفی شده و بخور کند بیان و خاتم را در مندل ا
فکند که ارواح حاضر شوند و با ایشان سخن گوید و هرچه
خواهد به همه اعمال بر ایشان برود و ترسیدم که بعضی نا اهل افتد
ذالک شرح بلیغ ننوشتم باب دوازدهم در اعمال سیمیا و بجمیع
ابواب ها و تو عجایب بنویسد اسم ثبت و اسم حروف سیزدهم و طالع
ثور و مشتری در وی بر کاغذ نمره قندی بقلم شاه فارسی
و بخور کند بعود و مصطکی و سندروس چون خواهی که ظاهر گرداند
عجایب پس صورت انجمن را اگر خواهی بکشی در نهایت امکان

محمی ابطال

خمس و بیفکن خاتم را از میان آتش و بسوزد بنام منقوش و آن ثبت
و نهم نام است تا ظاهر شود آنچه خواهد باب سیزدهم عطف است
چون خواهی مهربان کردن طالب موم صورت بساز مانند طالب
و مطلوب و روی هر دو باهم بازنهاده و مهر دو را در طشتی دید نهاده
و باید که طالع ثور باشد و زهره در وی ناظر به قمر پس بعود و لبان
بخور کند و نقش کند بر صورت معطوف علیه اسم مجید ثم
و حرف چهاردهم همچنین کند تا صورت دوم پس بگیرد زعفران و
گلاب و بیفکند بر سر صورت مذکور تا فرود آید خلاف این شخص
از معطوف علیه مهر بخواند گردد عاطفه شود و نزد او باب چهاردهم
قتل اعداد و غرق کردن و بی آب کردن و عکس آن و ارسال
صواعق پس خاتمی بسازد از آهن و زحل باشد و در درجه اوّل
و طالع میزان و درجه اهلی و نقش کند بر وی اسم هفدهم و ثبت
و سیم و حرف دوازدهم و ثبت سیزدهم و سی ام هر کدام که
خواهد از این عملها منفعل نکشد و صورت کسی که او را قصد کشتن
دارد و در آنجا باشد و همچنین سوختن موضعی که خواهی غرق
کردن یا خون روان کردن یا بی آب واقع اگر دارد و صورت
انجمن را بخور کند به ماشود باذن الله تعالی ظاهر شود آنچه خواهم
باب پانزدهم الفت دادن جانوران و فرا گذاشتن اگر جانوران
هر که خواهی و دانستن منطق الطیر و ازخیر و شر بگیر از زر و نقره
و آهن و رصاص و ترتیب نگین بزرگ بسازد و بر خاتم و نقش
کن بر آن اسم یازدهم و ثبت و پنجم و نهم و از حرف
نهم و بیستم و ششم و چهارم طالع اسد و آفتاب بدرجه
تاسع و در روز دوشنبه و خاتم را بخور کند بموی شغال و بنهد

جای چون خواهند که عمل کنند از آنچه گفتیم صورت آن کس را بکشند
بگوی از جنس خواهد الفت دادن و تسلط کردن و شبیه آن چنانچه خواهد
زیبد و داشتن زبان مرغان و آواز کردن ایشان بپوشد خاتم
در انگشت دست چپ و بخور کند ببوی حمدونه مسلط شود و مرغی
بیاید و در جواب خبر کند او را **باب شانزدهم** شکستن لشکرها و
حصارها و باز داشتن چوبها و فرستادن مرغ و قطع ذخیره و
عمل برعکس این است اما چون خواهی که عمل کنی نقش کن
بر سنگی بلور اسم سبی و کیم و حرف سی
و نجم و ثبت و نجم
طالع حمل و زحل در وی
چون عمل بدین
نگین نگون
کن
ابر کین لعل بود
در جهت زحل و صورت
قلعه را خراب بکش و لشکر را بصورت
در هزیمت بکش دیگر آن ببوی بوش
شود و بستن چو جداول آب درو
بسته شده را بگشد و
بگو آن لشکر او
شکند و
مرهم کافوری بطالع
سرطان چنان
شود

مخوف سیب . از جهت سرعت انزال نظر نماید صفت آن زنبق
مثقال با قدری سرکه که به لسته آبگینه با هم شیف صلابه نمایند
تا گشته شود و ده مثقال نمک هندی سوده داخل نمایند و مطرقه
آهنین را پر از سرکه سازند و اینها را در آن مطرقه ریزند و بر سر آتش
نهند و ده مثقال دیگر سوخته یعنی زاج صلابه کنند انداخته
بگذارند و در ظرف و در ستره آبگینه با هم آبهر بریزند تا بعد از
آنرا بو صدها مثقال پاک بیالایند آنچه درکه باشد بیانداختند
و بعد از آن با آب بشویند که تمام پاک شود و چرک از آن
برود پس آنرا گلوله سازند میان آنرا سوراخ کنند و ریسمان
در آن بگذارند و در آب لیمون اندازند و یک شب بگذارند تا
محکم شود مانند جگری بعد از آن آنرا در روغن نارون ره بگو
و در وقت مجامعت در دهن نگاه دارد و چون خواهند انزال
نشود از دهان بیرون آورند . تمام شد .

ذخیره اسکندر ذوالقرنین بن فیلقوس یونانی است ...

و به بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف انبیائه محمد و آله الطیبین الطاهرین
اما بعد چنین گوید ... که معتصم بالله بعد از آنکه فتح اموریه نمود ... بعد از آن
... و بحکم فیلقوس الطیبوس که پسر کرد اسکندر ذوالقرنین ... بود
یونانی بود و از آن ... اقتباس نور حکمت ... نموده که الطیبوس ... آن
دیر را ... و قومی را آورده ... بر پا ... در خدمت آن دیر ...
... را محافظت کنند ... بود ... دیر است و گمان ایشان ... که ...
که آن ... است ... چیزی از ... و ... نهای ... انبیا ... و ... از ... آن
در آن ... محفوظ است و ... بر آن اهتمام نموده الطیبوس ... کرد و ... گرد
بر آن ... که ... آن دیر ... ضیاع و عقار و ... آن ...
... میان ... یونانیان ... ایشان ...
... که ... کنند ... را که ... ایشان در تهذیب آن ... و ...
و ... موقوفات و ... آن ... کنند و ... که در آن ...
... انبیا ... دیر ... و ... که ... آنچه در آن ... باشد ...
خلیفه ... آن ... و ... آن دیر را که ... خانه که ...
... انبیا ... چنانچه ... ایشان است چیزی ... آن ... و ...
که ... را ... آن ... دیر ... آن ... کسی ... چیزی که در آن
خانه است و اگر در آن خانه مالی یا کتابی ... حکمت ... شد فایده ...
و ... که ... آن ... بر آن آوردن ... حکما ... منتفع ... که
اگر ... بنا ... بعد از ... اصحاب آن دیر ... خواهد ...
... باخواج ... آن خانه ... دیر ... طلب ...
... دیر ... آن ... ایشان ... مهلت ... اندیشه

تا اول

۶۵

قبول ... آمده ... ایشان ... معتصم ... آن دیر را محافظت نموده که ... ایشان
... که ... بودند ... بر ... امیر ... فرستاده تا ایشان ... نفس ... از آن
... که دیر را تسلیم ... معتصم قبول ... و ... ایشان ... چون
... ایشان ... بعد از آن خلیفه طلب کرد عبد الملک بن ... بن ...
... را ... و ... منجم را و ... مهندس را امر کرد ایشان به تفتیش و تفحص ... با
... که ... خلیفه ... ایشان گرد ... هم
... معتصم در آن ... دند ... شد ... پس ... آن خانه
خالی از ... آن ... و ... مسلمانان ... که اگر این دیر ... خانه ... قفلها
... روم و یونان ... ی ... گمان ... که ... این دیر ...
... آنچه در آن بوده ... تحویل ... اندازه ... ایشان ... از ... که
که از ... آن ... محمد بن خالد مهندس ... آن ... ایشان ... ابن
... ساخته و ... از ... در ... بر آن ... و ... که او را
... عظیم ... آن است ... که ... مساحت ... این خانه
... از مساحت کنم چرا که ... آن ... این خانه از زمین ...
... پس ... آنچه ... که ... این خانه ... فراخ
... استحکام ... محمد بن خالد گفت ...
... که ... ساخته شده ... آن
... دیر را بنا کرده ... اهتمام ... از ... و استحکام ... حافظ ...
دیر پس ... اختیار ... پس ... خالد مساحت خانه نموده ...
... که ... آنکه ... و ... بعد از آن ... نموده ...
خلیفه ... کرد ... و از آن مقدار مساحت خانه خلیفه گفت ...
از آنکه ... این خانه ... و ... در آن ... چیزی که ... است از ...
... هدم این بنا فایده ... که ... بنای ... و ... که ... در ...

ایشان را دو بست خواب نکردی مخصوص خانه را که موسوم است با نام اغنیای ازان
دیگر نگشتم اتفاقاً معتصم بجهان شب همان با آن خواب دید که او را گفت ای امیر
جوانمردی که دوم این خانه که در آن ذخیره اسکندر ذوالقرنین است و علم او سلطانی
لیس و هر کس اگر در آن مدخوان و مهیا شده است از برای تو ای برادر را بحکم آن
و فتح و غنیمت ملک اعظم باشد چون معتصم از خواب بیدار شد در ساعت محمد بن خالد
مهندس را طلب کرد و امر نمود که در انهدام کوشد و بنا خانه بتعجیل تمام پس محمد
در حال امر بنا را شد و چهار صد خطوه برداشت از بی انهدام دیوار آورد و تا وقت
نوزده دیوار را منهدم ساختند و چیزی نیافتند خلیفه را از آن اعلام کرد فرمود
که اساس را حفر نمایند چون ابتدا بحفر نمودند ناگاه صندوقی از مس ظاهر شد که شعیده
بود و آن را با قفل چینی محکم بسته بیاورد آواز تکبیر بلند کردند [illegible] کلید
پس معتصم فرمود تا صندوق حاضر آوردند صندوق امر نمود چون صندوق را برد
برداشتند صندوق قرا بشکستند از میان صندوق صندوقی از طلای احمر
منقش بنقش طلا و لعل جسم از طلا در پهلوی او آویخته و بر کمر از طلا چون ...
صحیفه از طلای احمر در آن بود که صفحات هر ورقی بمقدار غلط نیم انگشت و طول
اوراق یک ذرع و عرض آن شش ذرع و در آن اوراق ... چیزی ...
او نوشته که صفحات خط بمقدار صفحات الف صحیفه بود از یک جانب منقش
و یک جانب دیگر خالی از نقش بود چون اوراق بشمردند سیصد و شصت
و شصت ورق بود و هر ورقی دوازده سطر نوشته بود نه اغلاط یک ...
آن بعضی بزبان یونانی و بعضی بزبان رومی پس معتصم خلیفه با ترجمان
نقشه و اهل ترجمه امر فرمود چون حاضر شدند اول چیزی که ترجمه نمودند آن
بود که در پشت کتاب نوشته بود که کتاب ذخیره اسکندر بن فیلقوس
ذوالقرنین و این کتاب مشتمل است از هر چه در روی زمین است از
انفاس و ... تا انقراض عالم چنان کسی که ذات ... و اهل

۲۶

و این نوشته حافظ باشی ... از ابتدا الی انقلاب از آنکه طلوع صبح انقلاب ...
انبیا را بجا که خلاصه او مباشر شده و اشرف مجلس این امانت و ... خصوص
و این کتاب را اطلاع ... صندوقی که مطلا در آن بود ... مرصع ... جواهر
در حال مجلس ... بود و شکل ... نهایت مسعود بود و در این صندوق که گفتیم ... جواهر
طالع قصد کردیم که ... از آن ... از این کتاب صندوق مخزن
... که از دست حکمت ... هندیس و ... اقرة العین خوش شماری و
و حفظ آن از ... مجلس ... بجای آوری و ... از ... که مستحق
آن نباشد که این کتاب سری از اسرار خدای تعالی که ودیعت نموده و ...
و مرجع ایرادات از ... و چون صندوق را ... دیگر
قفل بر نموده ... او ... یافت که در آن ... بخطی نوشته بود
و اصل ... اقدام نمود و چنین ... که ارسطاطالیس
یونان که شاگرد اسکندر ذوالقرنین نوشته او که ... که ملک الملوک
داشت ... فرمود که ... آورد
بجنسی که ... گفت ... صندوق چیزی است
... که جایز نیست بتبدیل و تحریف آن ... در این
... و ذخیره ساخته اند و کس را از اهل زمان اطلاع بر آن ... برای
آنکه ملک الملوک را از جواهر و ... چیزی نفیس تر از این ... بود
از ... مفردات حکمت است از نفایس علوم ... که ... الفت
من ... پس از این جهت ... کرده ام این کتاب ... صندوق ... خانه
کرده ام ... ساختیم ... تحت
و ... کتاب ... که ... خواندم این
که در آن صندوق است چنین گوید که چون یونانیان ... نقل
... کتاب ... رومی ... فرستاد که ... نقل این صحایف از زبان

و جابجا بین نوشته چنان چنین کردند و مقابله نمود از مطابق نقل با النقل بود و در هیچ خلاف
نبود الا در لغت و عبارت موافق بود و مردم چنین [illegible] که آن کتاب و هم بزبان
یونانی و هم سریانی [illegible] نوشته بعد از آن خلیفه از باب نقل و ترجمه او را
خلعت کرامت کرد و محمد بن خالد را نیز [illegible] داد و خلعت اکرام نمود و در منصب او بیفزود
و امر کرد محمد بن خالد را که ترتیب این مقدمه را در اول کتاب [illegible] سازند اسم خلیفه
و بیان کند که در زمان خلافت او [illegible] امری [illegible] نمود و این اول کتاب ترجمه است

و به نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

بنام یگانه واجب الوجود است [illegible] سابق علم منتهی [illegible] مراد است
عالم نور [illegible] عالم [illegible] کل موجودات [illegible]
[illegible] مقدس [illegible] نبوی [illegible]
است [illegible] او [illegible] تعالی [illegible]
می جوید جسم [illegible] از نور [illegible] معقول مجرد [illegible] او
[illegible] از [illegible] انوار [illegible]
جسم [illegible] صفت [illegible] می شود و [illegible] ذات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صفت [illegible] حقیقی [illegible] است [illegible] اوست [illegible]
[illegible] معقول [illegible] او [illegible]
[illegible] برای [illegible]
و جلال [illegible] صفات [illegible] بود [illegible] [illegible] والشهادت
علم و حکمت [illegible] نهاده است [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] نام [illegible]
[illegible] که [illegible] کتاب [illegible] اول [illegible]
[illegible] که [illegible] شود [illegible]

این

این [illegible] باشد [illegible] ملکة السیوان [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible]
این حاجت [illegible] مبالغه [illegible]
موقوف ساخته و چه گونه چنین نباشد و حال آنکه [illegible]
است که ممکن نیست [illegible] در آن عالم [illegible] فهرست فنون کتاب است
فن اول در اصول [illegible] که محتاج الیه المسلم است فن دوم در اصول [illegible]
[illegible] فن سیوم در ترکیب [illegible] فن چهارم در [illegible] فن پنجم
در [illegible] صنعت [illegible]
فن ششم در [illegible] فن هفتم در [illegible] فن هشتم
[illegible] فن نهم [illegible]
فن دهم در [illegible]
[illegible]
[illegible] اجسام [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible] چنین است [illegible]
[illegible] خداست [illegible]
[illegible] اجسام [illegible]
[illegible] خصوص [illegible]
[illegible] اجسام [illegible] فصل [illegible] که حاصل [illegible]
تمام [illegible]
[illegible] اصول اشکال [illegible] است [illegible]
و شکل [illegible] اشکال [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible]
[illegible] اشکال [illegible]

کند دایره دو دایره بسیار که آن مسدس باشد [illegible] که بوده باشد عدد دو دایره شش دایره دور
اشکال هست چیزی که اضلاع آن شریف تطابق باشد و طول و قوة جمیعا اکو مسدس
پس دانسته که ضلع مسدس مساوی نصف قطر دایره است و اقل اعداد [illegible]
اما مثلث اول پس دانسته عدد و لیکن [illegible] از جهة تثلیث آنکه جهات ابعاد ثلاث
یعنی مساحات طولیه و عرضیه و عمقیه است نیز آنکه مثلث زوایای [illegible]
و باقی انواع او بخلاف زوایای او حول دایره میکند و دایره قبول مثلث
و نیز از زوایای او است و اول عددیست که محمل است که گرفته شود شکل مستقیم
الخطوطی که بوده باشد اضلاع او بر [illegible] اطراف و مثلث هم [illegible]
است که جامع اشکال است [illegible] زیرا که جمیع اشکال منقسم میشود بمثلثات هم
منقسم میشود اعداد بواحد پس هرگاه که بوده باشد این دو شکل یعنی مثلث و مسدس
بین عدد [illegible] مقارن آن شرف میگردد و دو شکل فلک بگو گشتی بر مثال یکی از این دو شکل
فلک بگو گشتی بر مثال یکی از این دو شکل از دلایل سعادت **فصل** [illegible]
سعادت نیرین و سلامت سعدین و سلامت نحسین [illegible] پس [illegible]
که نحسین هرگاه [illegible] سعادت ایشان [illegible] مسعود بوده
می شود سعادت ایشان **فصل [illegible]** اما نیر اعظم پس محتاج [illegible] نظام
تاثیرات او زیرا که تاثیرات او [illegible] ظاهرات [illegible] دو عالم علوی و سفلی
اما فعل او در عالم علوی است که اگر داخل شود بر مشتری و مریخ [illegible]
از شمس [illegible] دایره بوده باشد [illegible] از اعلای نطاق فلک [illegible]
به نطاق او [illegible] پس [illegible] راجع میگردند و این از جمله [illegible]
میکند [illegible] شمس را [illegible] زهره و عطارد [illegible] بوده [illegible]
[illegible]
از نصف [illegible] دایره پس هرگاه که [illegible] ایشان و شمس بعد کمتر بوده باشد اگر
پیش از آفتاب بوده باشد راجع میشوند و اگر در عقب آفتاب بوده باشد [illegible]

۲۸

الیه میکند نزدیک شود به آفتاب زیرا که [illegible] اگر [illegible]
و [illegible] مقارن شمس شود [illegible] راجع [illegible] قوای [illegible]
فلک تند و [illegible] از این دو کوکب مقارن شمس [illegible] همیشه حرکت میکنند
آن دو کوکب بحرکت شمس [illegible] زیاده و نقصان [illegible]
قمر [illegible] الاقرب پس [illegible] قرب او بشمس و نقصان نور او [illegible]
از شمس است و [illegible] هرگاه [illegible] ظاهر میشود [illegible] مقابله [illegible] میانه [illegible] کواکب
[illegible] روشنی سایر انوار الاانوار آفتاب پس [illegible] نیر اعظم
[illegible] همه عالم علوی [illegible] زیرا که تاثیرات شمس [illegible]
شمس [illegible] الرأس [illegible] مواضع [illegible] در حالتی که بوده باشد [illegible]
[illegible] احتراق [illegible] مسکون [illegible]
[illegible] شمس [illegible] مساکن [illegible] موضع [illegible] و مواضع [illegible]
[illegible] پس [illegible] موضع [illegible] زیرا که مواد و وجود ایشان
احتراق [illegible] شمس [illegible] اهل اقلیم اول پس [illegible] سکان اقلیم دوم
[illegible] اقلیم سیم و چهارم [illegible] اقالیم [illegible]
[illegible] اعتدال هوای ایشان و اعتدال حرارت شمس [illegible] دو اقلیم دیگر
[illegible] ارتفاع شمس [illegible] و [illegible] اقلیم
چهارم معدن [illegible] اشخاص فاضله [illegible] علمای [illegible]
علوم [illegible] میکند [illegible] اقلیم پنجم پس [illegible] که تاثیر حرارت شمس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] واقع شده و طبایع آن اقلیم [illegible] سایر طبایع اهل اقلیم [illegible]
[illegible] و اما اقلیم [illegible]
[illegible] پس اهل این دو اقلیم در نهایت [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] و رطوبت بر مزاج ایشان [illegible]

سفیدیست و چشمهای شان ازرق و مویهای شان باریک و دو بهای شان بزرگ
و کراهة در رو ایشان و اهل این اقلیم دورترین مردم اند از اعتدال مزاج و سبب
این آن است که شمس هرگاه در بروج جنوبیه باشد از سمت الرأس ایشان دور
می افتد و اثر او ضعیف میگردد و هرگاه که در بروج شمالیه نزدیک اعتدال نماید قریب
سمت الرأس ایشان میشود لیکن بجائی نمیرسد که اعتدال در هوای ایشان بهم
رسد پس شمس را در اقلیم ایشان تأثیری معتد به نمیشود و باعث در تعدیل مزاج هم
برای ایشان ملکه معظم اوقات سال ایشان زمستان است پس محقق
مقرر شد بیان اختلاف ناس را صورت و اشکال که هستند و افعال شمس
است که نیّر اعظم است و سبب است آن را و اما اختلاف طبایع ناس و اخلاق ایشان
پس آن تابع مزاج ایشان است و دانسته که قوت دارد که در اول [illegible] میشود
و حرکت گشتن نفسهای انسان در جمیع [illegible] و در اهل اقالیم شمالیه [illegible] میشود
و هم چنین تعدیل مزاج و حسنی که موجود است در اهل اقلیم [illegible] مثل آن در اهل اقالیم
جنوبیه یافت نمیشود و اما تأثیر شمس در نباتات و استیلا [illegible] بودن شمس علت وجود
انهاست پس دانسته که سایر انواع نباتات علی الاطلاق محتاج اند در کمال خود
بآفتاب [illegible] و اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلاد و عدم آن در بلاد دیگر
پس دانسته که آن هم از [illegible] است لیکن بسبب نیّر اعظم که [illegible] اختلافات زیرا
که نخل خرما در زمینهای گرم بهم رسد در بلاد بارده [illegible]
و لیمو و [illegible] و غیر آن از درختهایی است که در بلاد بارده نیز [illegible]
اول [illegible] و غیر آن بلاد و در بلاد جنوبیه که [illegible]
درختان [illegible]
شمالیه و این جمیع از اختلاف جریان مواضع شمس است [illegible]
و انخفاض نزد صعود و هبوط شمس پس دانسته که سبب این امور تنوع اختلاف
بسیار است از [illegible] و بخار [illegible] و اما [illegible] از

۶۹

البحر و منزله میشود و البحر باعث صلاح مردمان و حیوانات میشود پس حصول آن
از آفتاب است ظاهر و نیز بحکم [illegible] مردمان و موت و حیوة لطیفه نیر اعظم
[illegible] نیر اعظم از مواد ایشان و اما حیوانات پس اختلاف حرارت
و برودت بلاد است که سبب آن حیثیت قرب و بعد شمس است پس دانسته که [illegible]
و [illegible] کردن و انواع [illegible] که خود در [illegible] میرسد [illegible]
[illegible] یافت میشود در بلاد دیگر یافت نمیشود که در حرارت از بلاد [illegible]
باشد سوی [illegible] که بلاد ترک [illegible] توالد و تناسل میکند [illegible]
سند یعنی بلاد سودان یافت میشود [illegible] بزرگترین حیوانات است
[illegible] پس هرگاه که این افعال و آثار را از شمس یافتی
شود [illegible] است که شمس فاعلی باشد عظیم القدرت در [illegible] در عالم علوی
و سفلی یعنی عالم [illegible] و عالم [illegible] و اجسام اما قمر پس تأثیرات او در
[illegible] تاثیر محسوس [illegible] عاقل [illegible] دانسته که سبب آن است
که بلاد [illegible] مد میکشد دریاهای آن هرگاه طلوع کند قمر در افق آن بلاد
ابتدا میکند در زیادتی پس همیشه در زیادتی [illegible] تا برسد قمر بسمت
[illegible] ابتدا جزر میشود [illegible] در جزر [illegible] تا آنکه قمر
فرود [illegible] رجوع [illegible] زیاد میکند تا قمر بسمت الرأس [illegible]
مرکز عالم [illegible] فوق الارض است جزر میشود تا برسد قمر [illegible]
مشرق [illegible] رجوع [illegible] چنانچه [illegible] پس [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
میکند [illegible]
[illegible] کواکب را [illegible]

اگر منظور شود وقتی هم از برای نظرات ایشان تأثیری نه قبول از نظر و نه بعد از آن
مگر آنکه قمر ناظر شود بکوکبی از قران یا احتراق و اما اگر بوده باشد قمر در وقت
قران یا احتراق ساقط از خود قران یا جزو احتراق بیرون از آن نظرات در
خودی هم ظاهر آنکه قمر جدا ناظر گردد که النور ظهور تأثیرات روی نماید و قمر فی
الحقیقه ناقل آن است و از عالم علوی بسوی عالم سفلی است و دیگر از آنها
قمر بجز آفات است که اتفاق می افتد بکرار در روزهای که اتفاق
افتد در آن روز و نظر قمر بکوکبی که بوده باشد او در وقت ابتدا و حدوث
علت پس این علامات همه دلالت بر عظم شان و نه خیر قرانات و این عالم
پس به تحقیق همه بیان کردیم آنکه فاعل حقیقی که افعال معقول و محسوس است
آفتاب است و بعد از آن ماه و مقدرات هر یک از آنها ستاره ارکان پنجگانه پس
ظاهر ساختن آثار ایشان در عالم اسفل که عالم سفلی است دشوار نیست مگر آنکه
عدد کنیم و بشماریم تأثیرات یک یک کواکب و از آن کلام بطول می
انجامد پس اختصار میکنیم بر مثالی چند که بیاوریم در این باب میگوییم که از جمله
تأثیر زهره در این عالم است که هر انسانی که نکاح کند و زهره در وقت باشد قمر
با زهره با نظر تسدیس یا تثلیث بوده باشد قمر در سرطان و زهره در حوت یا ثور
قمر در حوت یا ثور قمر در حوت یا سرطان بوده باشد قمر مقارن زهره در بعضی
مواضع البروج مذکوره بنا بر آنکه بوده باشد نحسین ناظر با ایشان پس این احتیاج
که از جهت موافق ازدواج میشود و در جمیع جهات و در میان ایشان اتفاق نیکی
میشود که همه کس از آن در تعجب می افتد اما اگر کسی تزویج کند و زهره محترق
بوده باشد یا سنبله یا حمل یا عقرب و مریخ با زهره مقابله داشته باشد از بعضی
مواضع مذکوره و مشتری از زهره ساقط بوده باشد که آن تزویج در نهایت
نحوست است و در این وصلت محنت عظیم یا ضرر عظیم است و همیشه میان آن
زن و شوهر دشمنی و عداوت است تا آنکه از یکدیگر جدا شوند و هر کس که اراده آن

دارد

دارد که بداند که قوی طبیعت کسی در بحران است چه کسی قوی و ضعیف خواهد
باید که نظر بحال قمر کند که اگر مقارن زهره است و بیرون قوی طبیعت خواهد قوت
دارد و اگر بعضا است ضعیف و هر کس که اراده استعمال دوا کند وقتی استعمال
که منجم تعیین کرده باشد از احوال قمر ساعت موافق که موی بریدن
که اگر بر خلاف آن باشد ستره و نیکو موی از موضع خود زایل نشود
زنبور و همچنین در کندن موی در ساعت خود زایل شود و اگر در بحران
باشد تمکن کندن آن دوست باید و این از جمله قوت قوی طبیعت
و ضعیف که آن از قمر ناشی میشود و دیگر از آن جمله خوردن داروی مسهل است
که بیاید دوای مسهل که وقت دسهلات جلس کرده است قوای
نتوانسته و مسموم فرماید و اگر همان دوا در غیر آن ساعت باشد بر خلاف تحمل کنند
جنس دیگر از آن است که قوی طبیعت و طبیعت قوت قرانات بوده
آن در شرف یا با زهره ناظر و اگر آن دوا مسهل بیرون نیکو حفظ اند بدن دیگر
که قوی طبیعت از اسهال ضعیف باشد و دوای مسهل غالب بوده باشد قوی
مغلوب نه بحیثیتی که منع از اخراج اخلاط از بدن نتواند شد زیرا که طبیعت تحمل
میکند بر اخلاط و نمی خواهد که از بدن بیرون رود و پس هرگاه قوی طبیعت بوده باشد
منع میکرد و دوا تحمل اخلاط و خروج از بدن بیرون آن را کشتن هر که با قوی طبیعت
... باشد نفع پیدا کرده و همچنین اگر مشتری در سرطان بوده باشد و قمر در
باشد ناظر آن پس از آنجا که ترجیحات از قوة طبیعت بر دوای مسهل ... شده
در غلبت قوه پس مرتبت که اگر قوة مشاکل و قوة دوا در آن حالی باشد
طبیعت همچنین اطلاق کند عمل می کند و چهار دست با هیچ دست و مع هم
شراب دوا را افزایی زند و دست چنان جاری شده باشد که دوای مسهلی
اشر کند و حرارت و بیوستی که از عقب هر دوای مسهل می باشد و در عقب
دو در آن ساعت بوده باشد یعنی احدی دو روز تا بشر بکو اجلاب و ... که از آن می

کند و لیکن در حق غلامان و قمر و جدی و دلو و عقرب بوده باشد و با زحل مقارن
باشد و نظری بمشتری نداشته باشد پس بدانکه از اشیاء آن سه چیزی که دور است
تملیک و از آن کار را نفعی نخواهد بود الا کسی که بوی خواست خواهد ساخت از
چیز دیگر شده خالی و کم مقارن زحل باشد یا متصل باو و از بعضی خانهای زحل یا نگرنگ
یا زهره نظری نداشته باشد و مع هذا زهره ضعیف باشد پس درست که از برای
آن طلب و ذکرش بوی خواهد او و مقصود و از آن حاصل نشود و هم
چنین اضداد آن اگر قمر نیز بزهره متصل باشد از قصائد معقول از زهره و در میزان
شود طلب از نهایت خوشی بوی خواهد او و هم چنین چیزها و مثال آن از خانی چم
کراراً کواکب منسوبه بآن سزاوار است آن جنس را که اراده آن دارد و که این
کتاب منتفع شود از علوم شرعیه باید طلب کند اجزای جمیع اعمال را در وقتی
که ایشان باشند از کواکب در آن جاهای برقاعده و نظامی که موافق هر وی
باشند و سبب است که هر گاه اجتماع و کدر آن قواعد و ملاحظه او قات نماید
اهل ورعایت او اصد بکر او در قوتهای شعاعیه کواکب که مرتصل است به
مدد و اعانت میکند او را بر مقصود و اگر از آن غافل شود و یا سیند او دیگر
آن ساعات و نظرات انفعل میکند جایز است و حصول خواهد بود
مانند او را که آن اشکال فلکی را بدست آورد و بتحقیق که ضایع کرده مقصود او
او قات به ناید او صرف کرده باشد و امثال این چنان است که شخصی به زمینی
در بیابان دور از مجاری است و آب و دانه که فنا را شود و در آن اثنا مرکب خود را
بچرا سرد و نگاه و در آنجا زمین دیلمی می یابد و متوجه که فقت زمین دیلم که
و از مرکب غافل شود و مرکب بگریزد و تمام مرکب سزاوار است او باشد بود
زمین دیلم که دارد بتواند نگاه داشت و قادر باشد با آنکه زمین دیلم تمام
و مرکب را محافظت کند و زمین دیلم را غنیمت دانسته تملک نماید و مرکب را
همچنین بگریزد که از نظر او غایب شود پس چنین کسی اصل را ضایع کرده باشد

حفظ کرده بود و مقصود داشت در صحیح اصول خاصیتها و ... که مشتر ابطاء و سا...
کواکب تمکن کند مرتبه جهل نکرده و پس سزاوار است بر اسعیدان حرص و مقصو
و دانسته توفیق **زن آدم** ... کوده و آنکه طلا بهترین چیزهاست که از دیدن است
بواسطه آنکه بقای او از جمیع حرارات بیشتر است و بر اوقات کم ترکیب اثر
که خامی دارد و در نهایت استحکام و از این جهت است که عزیزترین چیزهاست و نیز
رغبت مردم بدان بیشتر است بآفتاب که شریف الذات است نسبت داده اند و دیگر آنکه
و آفتاب است داده اند و لیکن چون قبول میکند امتزاج و طلا با آنکه یکی از
ایشان طرازی باشد و از این جهت او را منسوب نقره ساخته اند و قابل استعمال اکثر
شده هر گاه انسان اشرف حیوانات باشد و حیوان شریفترین اجسام مرکبه بود
و حیوان اشرف الکمال نباتات با انسان خواهد بود و از اینجاست که دانا که از ابدان
حیوان میگیرند و از اخلاط و طبایع و اعضای حیوان حاصل میکنند و چون حکما
ترتیب کنند به تدبیری که سزاوار است پیدا می آید از آن افضل ادویه و
سموم و بزرگترین مرکبات از روی تجربه و اجسام خاصه و فن ... که
قیاس کن بر ... که از عجزان ان اهم اهد **فصل** و پیروان آورده اند
که اشر ... صاحب پس گویند که مصدق گوش می که در کنار رود و ماهی عظیم
بهم میرسد و طبیبان آن را او ... میکنند و در آن همان مقدار آهک است ... و دو
مثل او مرده و ... آنکه هر یک ... الحاسه گوشته ... هم چون از آن ...
و زهره خشک ... و حوضی کم برج ... باشند و ... جسم ...
آن را و حوضی کن و آب بر آن کن و ... کند ... و آن حوض ... نیز
در حوض ... و ... پوشیده ... دارد تا ... و ... نگذارد ... از آن
و از حوض ... تا آنها تمام گوشت و ... پس ... گوشت ... که ...
که بر ... او کرده که این است اول است و آن را ... خوانند **فصل**
و پیروان آورده اند که ... دوم ... و ... خوانند ...

سوخته جوزی و از زنگ آب ضعیف جوزی و از نوشادر جوزی و از بوره ارمنی
شش جوزی و از زاج شش دانگ جوزی جمع کن و اینها را همه سوده و صلایه کرده در حوض
اول بریز و چند از اثقال بسیاری بر سر آن بریز آن آب اول که در حوض
اقدار که از سر آن بگذرد و هم چنین اقدار که ابیوت مذکوره از اثقال امتهای
بپوشد و بگذار تا چهارده روز بعد از آن پس آب آن حوض را بکش تا بر آن دو
از آن حوض بحوض دیگر و این آب دوم است که آنرا فوق ابل خوانند است
فصل و در بردن آوردن آب سیوم که آنرا ابوه خوانند بگیر از
نمک سبت درم و از نوشادر و دیگر از مثقال از صد مثقال است و
و دیگر بود مثقال و بکوب شان اثرا در صد و بست رطل آب تا جهل روز
و مجموع هفت مرتبه چنین کن که هر اقدار آتش به تحلیل رود و مقدار چهل رطل
باند پس هر آنکه باقی مانده از طبخ هفتم چهل رطل از آتش فرود آر بعد از آن
بریز از آن صدف سوخته و کوده اقدار که غلیظ شود مثل عسل پس بگیر مثل
آنکه از آب برخیزد و مثل شش وزن آن نوشادر و مثل شش دانگ وزن آن
نیز زاج از دو سوده و مثل سه دانگ وزن او قلیه و مثل سه دانگ وزن آن
کوکرد زرد و بریز بر آن مجموع بعد از سحق از آب دوم هفت بار که
آن حله شود پس آنرا ابیوت دیگر در بگذار و جفاف کن که این آب سیوم
است که برو اکسیر مشهور است فصل در بردن آوردن آب چهارم
که بیونانی آنرا اطراس خوانند و آن غایت قصوی و نهایت
بگیر از برادۀ مس بیضه سحاله آن و هم چنین برادۀ آهن و برادۀ
و همه را برابر یکدیگر و سحق کن یعنی صلایه نما و بسرکه شراب که آنرا الصعید
باشد دخل فقعیه ظاهر است پس داخل کنند در آن شش دانگ جوزی نوشادر
و در شش دانگ جوزی زاج تا بگردد در غایت نرمی بعد از آن جمیع را
در آفتاب خشک کنند و اضافه کنند برابر مثل وزن آن نوشادر و شش دانگ از آن

۷۲

او زاج سرخ دسته و یک دانگ از کوکرد زرد و شش مثل وزن آن صدف سوخته
و هم یک مخلوط سازند پس بریزند بر آن آب سیوم را که او را اکسیر خوانند
هفت مثل آن چنانکه از روی آن بگذرد و بعد از آن چند از سر او از علقهای
شیر و از خشک یعنی گیاهی چند که چون آنرا بازه کنی رطوبتی مثل شیر از آن بیرون
آید مثل اجواحت یعنی علفهای لاهیه شبرم بوده باشد بهتر خواهد بود
شبرم مشهور است نزد اطبا و گیاه شناسان و بگذارند تا مدت
بگذرد و این را آب چهارم خوانند که مسمی است اطیراس و این
بغایت گشنده و قتال است و هر حیوانی که آنرا بخورد از آن و باکه
آن حیوان تلف شود و بوی آن بغایت عفن است بد دماغ و اود چنانکه
هر کس بگیرد آنکس را که مباشر آن عمل شود باید که سوراخهای بینی را سد
کنند و بوی او نشنود که این آب اگر در ظرفها باشد و در آن هر عضوی از
اعضای حیوان است که جدا از مثل دل و جگر و سپرز یا گوشت بمقدار ساعت
و بر جای آن ظرف الا که جزوی که از سیان هوا محفوظ باشد پس هر عضو
با آن گوشت گداخته میشود و میماند مثل آب صاف جاری صافی
آن نیز آب هر حیوانی که در آن آب فرود رود در ساعت از نصف ساعت
آن اعضای او متهرا شود و رنگ میکند و در آن تا آنکه متغیر شود
اگر بقدر آن در چشم شخص چکانند که در خواب باشد چشم او سیلان کند چنانکه
اگر کسی این عمل کند و اگر قطره از آن در بینی یا در گوش مردم چکانند
او هم در حال شود بعد از یک روز یا دو روز و هر ظرفی از مس یا آهن
که در آن آب اندازند یک نفس محترق شود و چنان میشود که گویا بآتش سوخته
و ظاهر حل او بحیثیتی که اگر کسی آنرا صلایه کند همچون آرد میشود
آن را در شیشه باید در موضع حجیم است فصل در استحکام جوهری که
است در قوت بگیر از خون انسان پنج رطل و از زاج قرم یا نیش گهدار و در آن

وان تا نه از سودن بر آن آمده باشد الکه چیزی گرم باشد و اگر مقدار یخ اطلی جسم
برسد نیز والا اکثر میزان آن کجا بیرات ور زیاده کند بر آن از خون مقدار
کفایت داو را تقطیر کند بقاعده قرع و انبیق و این قاعده مشهور و اعلاکو راست
در عمل تکلیس این که انرا اعلم کات گوینده زنگاه دارد از آن سه درم و انرا محفوظ
اول خوانند و بعد از آن بگیرد از خون خو خون اسب که بفصد از بدن انها برون
کرده باشند پس بسرشند تا آن خونها این ادویه را و ادویه اینست زنگار خوزی
نوشادر ده جزو و زاج سه جزو و نمک طعام دو جزو و بعد از آن در بغیر بشیشه
و بریزند بر او زهره گاو و زهره بز بجای دو بوت تخم مرغ سوده و باز بریزند خون
اسب خون و نگاه دارد انرا در موضعی که آفتاب بر آن نتابد تا مدت سه روز
دو بگیرد انرا از زاج قبرسی آنقدر که خواهد خوب صلایه کند و همان قدر نوشادر دو
و بریزد از آن بر بول حمار هفت مثل آن چنانچه از روی او بگذرد و او را بر خانه
و بگذارد آفتاب چند روز تمام تحلیل شود مثل آب سرخ پس اضافه کند بر آن از
خون اسب همان قدر و بریزد انرا در محفوظ اول هفت روز بگذارد و بعد از آن
بریزد بر آن بگیرد و از نمک سوده نوشادر برابر نیم جزو و کبریت سفید
و بجنباند تا خوب مخلوط شود و بعد از آن بریزد بر آن برده بست … ابراه
آب ظرف چنانکه از سر او در گذرد و بر آتش نهد که از انشه بجوشد تا نیمه ماند
برابر او بریزد بر محفوظ دوم و هفت روز نگاه دارد و پس بگیرد از زرنیخ
خوزی و از زرنیخ سرخ خوزی و بر آتش بگذارد در کفچه آهنین پس همان
که گرم شود و بریزد بر آن که … جزوی و نیم جزو زاج سوده بعد از آن حرکت
دهد انرا بر آتش تا خوب ممزوج شوند پس بگذارد تا سرد شود انگه
صلایه کند بر کاسه کهنه قریب … پس بیندازد در محفوظ سیوم
با سه جزو از نمک اب … پس صاف کند آن آب را تا آنکه بکار آید
و این است جوهر مستور زرنیخ والله اعلم **شروع منافع** و افعال آن از جمله

منافع آنست

٧٣

منافع آنست که پاک میکند هیچ اجسام و اجساد را مثل مس و آهن چون گرم کند
آهن و مس را در آن هفت نوبت پاک میکند انرا از اوساخ و چرک و دور
از آن خشکی را و او این چنان چنین شود … که آسان توان کرد تخت …
و اگر بچکانند از آن بر نقره نیز که انرا چو ملک نیز خوانند هر روز قطره پاک
انرا بزدای و اگر … بیضی اشتیله … چکانند تحلیل میدهد از آن
فعل ان زیاده از فعل طرابیات که آن تیزاب آهار ارم است …
و اعضا چنانکه … کو اشد و تشنج آورد و … بل … میکند و دیگر
زرد … مشهور یا زرنیخ سرخ هر کدام که … از همه … بگردد …
و چرک پاک میشود و … که مثل آن چیزی ببیند … از آن افعال …
باب … در تطهیر زرنیخ یعنی شستن او بگیرد زرنیخ را کفچه آهنین کنند و بر آتش
بگذارد و بیرون کند … نشود … یعنی آبگینه سوده بگیرد و دو … تا نیک …
شود باید که … مثل وزن زرنیخ بوده باشد و حرکت دهد انقدر که آبگینه
گداخته شود و بعد از آن زرنیخ و آبگینه را سوده و … بکند به بول آدمی یک روز
تا … پس بعد از صلایه بریزد بر آن از تیزاب طرابلس هفت مثل آن …
بپوشاند او را … یک روز و یک شب بعد از آن بریزد و سرکه کهنه بر بالای آن
کند … او از آب کند تا … آن و از آب شیرین مثل جمیع او بریزد
… بر آتش نرمی تا آنها … اند که … تحلیل بوده و بعد از آن
زرنیخ را بر … و آب … و نگاه دارد تا در ظرف خشک شود **باب**
عمل … انسان … از … زرنیخ … و … مثل …
در کفچه آهنین بر آتش بگذارد انقدر که زرنیخ آب شود و بعد از آن … سوده
و آبگینه سوده … از هر کدام برابر زرنیخ پس اضافه کند با آن شش … وزن
شنجرف باشد … وزن او نوشادر … که نگاه دارد … بوی شنجرف
… پیدا کند … اعضای … که قطره از آن ترشح … بعد از آن … آتش

برگیرد و بعد از ذوب آب شش یک آن زیبق چهار یک آن و به سرکه صلایه
کند و بگذارد تا تمام پس چند از ذوب او را با تمام زر برابر او چنانکه بپوشد [illegible]
و مدت [illegible] بگذارد و در چاه تعفین بگذارد و در چاه تعفین عنقریب خواهد آمد
بعد از آن از چاه بیرون آورده به چوب دیگر [illegible] با سرکه صلایه کند و باز
پس به آب شیرین هفت بار بشوید تا آنکه آب او صاف شود و [illegible] شود
آن در آفتاب خشک کند [illegible] **باب** در تصعید زرنیخ سرشته [illegible]
شسته [illegible] و برابر آن زیبق ملغمه کند یعنی [illegible] شود که این عمل
[illegible] بعمل میاید در تصعید [illegible] در کوره که او را اثال گویند تصعید
زرنیخ [illegible] در اول مرتبه اگر سفید بیرون نیاید دو عمل
دوم سفید گردد [illegible] پس بگیرد زرنیخ [illegible] صلایه کند با شش
یک وزن او نوشادر [illegible] با سرکه [illegible] به آب شیرین چند مرتبه [illegible]
آب او صاف شود و شیرین گردد و بعد از آن [illegible] کند و بیاید که آن
[illegible] نصف [illegible] باشد [illegible] آبگینه [illegible]
[illegible] داخل کند که در کوره اثال التصعید [illegible]
که [illegible] التصعیدات [illegible] از روی [illegible] و اگر [illegible] شود
[illegible] سفید نشده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] الطبیعت [illegible]
باب در تطهیر نحاس یعنی مس [illegible]
[illegible] مثقال آب [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
کند آن [illegible]

گرم کند [illegible] نتوان [illegible] از [illegible] شود که [illegible]
و خشکی آن **باب** در سفید گردانیدن مس و [illegible] ساختن آن به نقره و این بهترین
[illegible] حکیم [illegible] گرده [illegible]
[illegible] چون [illegible] شده اند [illegible] سفید [illegible] زرنیخ
[illegible] نقره [illegible] بوته گذاشته چندان [illegible]
پس [illegible] نقره سفید خالص از کوره بوته بیرون می آید [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] زیاده کند [illegible] از نقره خالص [illegible]
[illegible] **نوع دیگر** [illegible] مثقال زیبق [illegible] صلایه [illegible]
[illegible] از نوشادر [illegible] شش یک [illegible]
[illegible] کند [illegible] از آب [illegible] مقدار [illegible]
و بعد از آن [illegible] صلایه کند پس چند [illegible]
[illegible] وزن [illegible] صلایه کند [illegible]
[illegible] صلایه [illegible] مخلوط شود پس [illegible]
در کوزه [illegible] کند [illegible] حکمت [illegible] خشک کند [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] خشک کند در سایه و بعد از آن [illegible]
[illegible] کوزه [illegible] خشک [illegible]
[illegible] صلایه کند [illegible]
[illegible] تمام بعد از آن در سایه خشک کند و [illegible]
پس با سرکه [illegible] کند [illegible] هفت [illegible]
شیرین هفت نوبت [illegible] خشک کند [illegible] وزن [illegible]
و با صلایه [illegible] مخلوط سازد و بعد از آن تصعید [illegible] بیرون می آید [illegible]
نقره [illegible] پس طرح کند [illegible] از آن [illegible]
[illegible] نقره سفید [illegible] **باب** در [illegible] یعنی [illegible]

شسته بآن به درستی که عملهایی که مکرر بیک طرف تجربه شده در اوقات مختلفه
که به دست شمایح احوال از اعمال مختلف شود زیرا که افلاک را در هر وقتی شکلی
خاص است مطلس چنانچه اوقات در وقت مباشرت عمل هم از ظهور آثار چنین
فاز آن اجتناب نمایند زیرا که مریخ در خلل افلاک هم از این نحو است اشد خبث
پس بیایند هر شود و در بعضی از اوقات در نقره که ساخته باشند اثر خشکی چون
آن که از غذو و ظاهر بر آن اند و قتی که خواهند از آن چوبی ساز ند لکن
هر گاه نقره خالص معدنی باشد آفت رسد زایل میشود از آن جمیع این عیبها
و ممکن است زنگار از آن چیزها ساز ند از آلات و ادهم پس از آن نقره خالص
هم بر طرف و از روی احتیاط باید که از آن چیزها ساز ند پس باید که برگشته
آن دقیقه را و بیدار ذوب در آب علیق **وصفت** آب علیق آنست که بگیرد
برگ زرد آلو و برگ شفتالو و برگ امرود از هر یک جزوی و بریزد آنها
در ظرفی برابر او آب شیر جوشیده یک جزوی از آب کند تا و اعتف جزوی
از آب شیرین و دفن کنی آنرا در زیر زمین چهار ده روز بعد از آن بیرون
آورد و برگها را بکوبد تا آنکه چون زرد آب و در چاه را باز در آب کند و چهار ده
روز دیگر دفن کند و باز بیرون آورد و صاف نموده برگها را و بریزد بر آن گوگرد
و آنکه اینچون تمام از آن سال بر آن گذشته باشد و باز غسل ده تا آن
ماء النعوم یعنی آب شیر که حکایت ده باشد بقیع و انبیق داخل آن کند
و حرارت بکرود در تعفین که از وی را اضافه آن جوز آب چکانیده
بقیع و انبیق در چهار ده روز دیگر در چاه تعفین که از دو در سرگین اسب
و هر ان سرگین است بسیار باشد هر از پس هر گاه که ایام ماه گذشته
از چاه تعفین بیرون آورد که این آب است که از آب علیق بخواهند
از اسرار بزرگ است پس حفظ کن اثر از نا دان **وصفت** آب علیق بزرگ
که این آن آب است که نام نهاده است از اعظم که این مسائل نیچ چیزی

از خوبیکه
و از اول میگیر نیره بگیر از سود ده تم آب جوزوی از او سود ده قسم خوب بودی در آن
شاخ کوبیش بیست جزو داده باز و ده شاخ نیر چهار یک جزوی و بریزد بر آن آب
بر برابر مقدار آن کن دوازده سرگین یکشبانه روز بهمان قدر روغن زیت بر هر
در جیم دیگر مثل آن و آن بز نو مثل آن زیت بر آن از او در یک شبانه روز
دیگر در چاه تعفین گذارده در ظرف و بریزد بر آن روغن سیوم مثل روز ها
گذشته یعنی مجموع ماء الاروز سیوم و آن کن در خون روغن زیت بهمان قدر
بر بریز و نصف ده یک آن نوشادر اضافه کن در ده یک از زاج سفید
زاج و نوشادر را مثل از آنکه در آن ریزی با تقطیر و انبیق که بیرون میبایند
بشکل روغن براق که در زیر مینکند مس سفید را بجا آنچه که در میان این
پنج چیز قایم مقام این آب تحویل نوزده **باب** در نقل کردن مس از میان دیگر
مثل میبالغه طلا در شکل طلا و آنکه این باب از بابهای بزرگ است نزد حکمت
هر کس و باید دانست که سزاوار ترین اجسام بانتقال و تکرار دیدن بشکل و مباین
طلا و نقره مس است زیرا که مس در نقره بکمال مناسبت طلا را از ندارد مناسبت
طلا با نقره است کما آنکه طلا با نقره و طلا ممزوج است از هیچکدام کیفیت کم کرد
عملی کند و فضیلت هیچ کدام ملایمی کرد و مقدم هر کدام که وزن آن زیاده است
و آنکه آنکه طلا مزیت است پس ایشان تمام از مس تسد و عیار هر قدر زمان که نقره
و در آن که احتیاط ملاحظه این بکمال موافقت در طبیعت و از مس هم است که سزاوار
ترین اجسام است که این است بطلا و هم انقدر زمان که طلا که احتیاط هر چه
که احتیاط شود و در که از ده طلا آمیخته میشود انقدر است که نقره معرفت در آن بر
بطلا اینها است و مس طلا ساخته میکرد اند چنانکه و نیز معلوم است چون در میشود
آمیخته است که نقره در نوع ته از طبیعت طلا است الا آنکه در آن
سرخی بطلا نزدیک است و قبول رنگ طلای خالص زود میکند چنانکه هم
معلوم است و میبایست که مس را با هر گاه تو تیا داخل آن کرده با هم گذارد

طلا رنگ جزو پس سزاوار است که صفت هر کس گفته که توتیا را شسته را هرگاه مدبر
کنند به تربیتی نیکو موافق حکمت چنانکه بیان خواهد شد دیده اند بر آن مس که
مطهر می کردند انرا طلا رنگ و اقدار این زمان روش تدبیر توتیا بیان
کنیم صفت طاهر ساختن توتیا انکه معدنیات که خارج از معدن اند و هر یکی
موضوع که مشابه معدنیات است مستغنی است از آنکه معدن است انرا از جز
مال که جزو نباتات که تو الب احتراق و تنقیح مفرط کنند و انچه دور باید کرد
اند و چون کوکرد و نمک و خاکستر است که انها در میشه الاعمال اشیاء منکشف
و صلاح را مختلف میباشند لیراد لی است که ما تخنین جبر ای بود رابه
تطهیر و تشریق از جوهر معدنیات مذکوره بیان کنیم و پس ازان تجربه جمیع اجسام
ما به تطهیر اجسام معدنیه ازین چرکها و آلوده که پس هرگاه اراده کنی تطهیر
توتیا را باید که نمره از خاصه خود باشد یعنی در شرف باشد بعد از آن
مثل توتیا بگیرد و سحق و صلایه کند خوب و بر بالای آن گیرد از آب نیلوم
که مسمی بر جو اسیونس بود انقدر که از روی آن بگذرد و بگذارد از این
ان آب را از آن بریز و پس که مصعد شود و بعد از آن با آب
نیمرن بجوشی و صلایه کن با نصف مثل آن زیبق و شنه دیگ وزن آن
بخرف و نصف ده یک آن نوشادر و بیاب مال انرا روغن زرده
تخم مرغ و در آتش معتدل تخذیه کن وصفت تشویه خواهد آمد ان شاء الله
تعالی قریب صفت ساخت پس اضافه کن با و نصف ده یک آن مردار سنگ و مثل
ده یک آن زیبق و مثل نصف ده یک آن راسخت که روی سوخته باشد
خوب سحق کن بر صلایه با آب دایم که مسمی تقود مال است و کمی است و بریز
بر آن انقدر که انرا بپوشد و یک شبانه روز بگذار بعد از آن آب را از آن بریز
و بگذار که مصعد شود و دیگر بار بشوی با آب نیمرن و نمک بشوی و دیگر بار
با آب نیمرن تنها بشوی پس خشک کن و اضافه کن با و مثل شش یک از

زیبق و مثل سه یک آن نوشادر پس سحق کن و بیاشامان آن آب را مثل یک
به آب نیمرن است بعد از آن بگذار تا اثر اشیاء معتدل حقوه تکلیس شبانه روز پس
سحق کن و بشوی انرا از تنحی به بیرزا اب انرا که مصعد شوی دیگر بار به آب
نیمرن بشوی و بگذار تا زمانیکه انرا که طوطیای مطهر است و انرا برای اعمال کاری
اند فصل در انکه توتیای مطهر اکسیر است بزرگ که میکرده اند نباتات مس را
به نباتات طلا اندوری کند و اکسیر که و عمری در طریق عمل است که
چند بار این توتیا مطهر بریزد مس حینیدا دو بوته بگدازد و هر آینه خود
مثل طلای براق الا آنکه صاحب وقوف انها به چند نشانی افتد که باید
باشد نه باید که ازین باب اول که وجهت حکمات و گفته اند
که این عمل از افضل اعمال است و هم از نفیس ترین طلسمها و باب ان اکثر بیشتر
باب در تطهیر نقره و شستن آن که نقره خالص ساختند انکه سوخته شده
انرا با تدبیر شده و این عمل مشهور است در میان طلاان و زرگران را
بکار می آید و پس حاجتی نیست به کردن آن باب در اکسیر نقره که نقره طلا
و این اکسیر محتاج است به چهار قاعده قاعده اول در آنکه این قاعده یعنی
همه است که بگیرند براده طلا را بوزن ده مثقال و در یک مثقال کرده
یک مثقال مس بکند و صلایه با سرکه شراب تا انکه همه نیک صلایه شود
بران چند روز همین سحق کند سحق خوب شبانه روز و بعد از آن
بوات ... بگذارد تا روز و بگیرد و بگذارد و دور شود
که ... بنظر تیغ ... تمر ... کدام از آن ...
بران آورد از شوره بعد از صفت ساختن ... و ... دارد که آن
اتش است قاعده دوم بگیر از براده مس پنج مثقال و ازان سخت بعینه
مس سوخته دو مثقال و ... بکن ... سخت را و به براده اضافه کن و همه را
با آب حماض ترنج یعنی آب ترش آن با دو درم نوشادر و یک شبانه روز تشقیه

کن تا آب برکه حقه در نهاده کن و کوزه را بپوشاند در یک شبانه روز دیگر سحق کن و در سایه
خشک کن قاعده سیم بگیر کوگرد زرد و نیم مثقال زیبق از وی پنج مثقال نقره خالص
وقتی که نقره گداخته باشد زیبق را سوخته [illegible] باشد پس سحق کن [illegible]
نقره چیزی که بخور را سوخته باشد از آتش بگذارد و سوخته شود [illegible]
و کوگرد زرد و داخل کند و صلایه کند مجموع را با آب مستودع مرتب که مذکور شد [illegible]
روز دا[illegible] کند [illegible] سوخته در [illegible] نقره و [illegible] مس [illegible] دو مثقال
[illegible] مثقال [illegible] مذکور بیاشامد [illegible] شود و در [illegible]
کند و در سایه خشک کند [illegible] و قاعده چهارم بگیرد از [illegible] نقره دو مثقال
[illegible] مس دو مثقال و صلایه کند هر کدام جدا [illegible] [illegible]
[illegible] چکیده [illegible] [illegible] مجموع مثقال [illegible]
و سحق کند [illegible] مخلوط [illegible] کرده بعد از آن [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] مثقال [illegible] مثقال خوب سحق کن [illegible]
[illegible] آن را از آب [illegible] که ممکن باشد و در خلال آن سحق کن
و در سایه خشک کند و باز [illegible] از آب چهارم و در سایه خشک کند
سه مرتبه [illegible] کند پس هر گاه قمر متصل مشتری باشد اتصال [illegible] مشتری [illegible]
باشد و در خانه [illegible] شرف [illegible] تمام [illegible] پس جمیع کند [illegible]
این قواعد چهارگانه را [illegible] کند [illegible] که بیرون آید [illegible]
[illegible] که آتش نرم [illegible] باشد بعد از آن همه را در قاروره کند
در گل حکمت گیرد و خشک کند و باز [illegible] گل حکمت کرده خشک کند تا سه مرتبه [illegible]
معتدل کند [illegible] ساعت چنانکه [illegible] کند که چون از آتش
بیرون آورد قاروره را بشکند مثل سرخ [illegible] که از قاروره
بیرون آید که این اکسیر [illegible] بزرگ پس نگاه دارد و او را [illegible] اولی آنکه [illegible]
[illegible] داشت [illegible] شکر آن بجای آورد که چنین نعمتی بتو انعام کرده و [illegible]

صنعت طلا اکسیر [illegible] بگیر از نقره خالص [illegible] خوب [illegible] مثقال و [illegible] کن [illegible]
[illegible] آب [illegible] مرتبه و باز [illegible] کن [illegible] و [illegible]
[illegible] سرد کرده [illegible] بر آن [illegible] اکسیر [illegible] مثقال
[illegible] حفظ آن میکند و مجموع [illegible] آتش [illegible]
[illegible] بیرون بوته را از کوره [illegible] در آب [illegible]
اگر [illegible] بیرون می آید طلای [illegible] خالص که [illegible] در آن [illegible]
از اصل و [illegible] این [illegible] دوم است و [illegible] فن سیوم است از کتاب
[illegible] در کتاب [illegible] فن سیوم از جمله مذکورات [illegible] اول
[illegible] گفت که هر گاه [illegible] کنند [illegible]
باید که [illegible] از خون انسان [illegible] که از رگ بیرون آید [illegible]
باشد [illegible] گرم باشد [illegible]
[illegible] آن [illegible] وزن آن از [illegible]
[illegible] بیرون کرده [illegible] چهل [illegible] روز در چاه تعفین کم [illegible]
آن [illegible] باید که زمینی هموار [illegible] و در آن چاهی کنی چنانکه [illegible]
آن [illegible] باشد و آن چاه را [illegible] کنی و طول آن چاه [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] تعفین [illegible]
چیز را در [illegible] آن چاه [illegible] در بالای آن قدح [illegible]
آن [illegible] چاه [illegible] باشد [illegible] را از سرگین اسب [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] سرگین اسب [illegible] باشد و در [illegible]
سرگین [illegible] چاه را از سرگین تازه اسب [illegible]
بر آن
بر برزاینت [illegible] در باب چاه تعفین
بعد از [illegible] مذکور متعفن شده [illegible] چهل [illegible] روز [illegible]
بیرون آورد قدح را [illegible] [illegible] بیست [illegible] جسم [illegible]

هرگرم شده باشند و بخور آن شده باشد پس اضافه کنیم با وی از تخم موم هر قدر ممکن شود
وار پیاز بر عصل کوفته برابر جو ادنگ با هم مخلوط کن پس همه را در قدح کن و سر آنرا
بپوشان و روز آنرا در چاه تقعیر نگه دار و بعد دیگر روز دیگر پس سر آنرا
بگشای و در طبقی کن تا خشک شود پس آنرا غبار ذره کن و نگاه دار که این آن
سمیت که هرمس حکیم آنرا اولیا از هم ترک ده یعنی داهل بینراله چون بهر که
که چند قوه آن زود مل میرسد و در العذری گشود و شربتی از آن بکدام
است صفت سمی که آنرا طالیوس خوانند گفت هرمس حکیم هرگاه نار آن
نوشادر و اصل دهجه آن پس بگیر از زرنیخ زرد جزوی و از نوشادر جزو
و از گوگرد زرد جزوی و طوب همه انجینیان آنرا در سرکه شراب تند
مرصعد سه برابر جز پس بگیر از براده سرب چهار جزو و از زیبق
جزوی و همه را با سرکه تازه در در صلایه کن و بعد از آن در ظرفی کن و آن
هر دو را سائله جمع کن و در سرکه ... کن و در چاه تقعیر چهل روز
پس چهل روز پس بیرون آور و در شیشه کن و در بوته تاریک بیاویز
که این آن سمیت که حکما آنرا اسم مرجی خوانند یعنی شست کشنده
طالیوس نیز گویند بزبان یونانی آلوکس معدار وزن دو دانگ از آن
در شراب یا در طعام بباشد هلاک میکند در ساعت ...
ابتدای این عمل در وقتی باشد که قمر با مریخ مقارن باشد ...
که آنرا الحسن العول خوانند صفت سمی که آنرا امیش بر پیش خوانند
هرمس حکیم گفت هرگاه نزول کند مریخ به برج اسد و آن برجیست که ظاهر شود
در آن طبیعت آن کوکب پس بگیر از فرفیون تازه یکدرم و جوز ...
و ته افعی که از جائی گرفته باشند که از آب دور باشد و زهر دم
آنرا قطع کن و آن سر دم را در هاون کوب تا چون مرهم شود در شیشه
مرصعد بر بالای آن کن و ساعتی مخلوط کن پس یکدرم زیبق یکدرم

نوشادر و یکدرم ... سرکه تا ... بن مخلوط کن در قدحی انگبین کن و وزن آن
سواده بر آن بپاش و این قدح را در میان قدحی دیگر که از آهن باشد گذار
چنانکه مطبق شود قدح را الحکیم کن و بگل حکمت بگیر و در سرگین تا زه و فن کن
دفعهای تا ... وانه مرتبه بر ... آن بول کنند بعد از آن بگذار تا
تعفین تا یک دوره قمر بر آن بگذرد و پس قمر مقارن شده و در قران او بر آن
و بر داشته و در حقه آهن کن که این آن سمیت که حکما آنرا امیش بر پیش خوانند
دو دانگ از آن در ساعت چهارم میکشد صفت سمی که آنرا فالیبوس خوانند
حکیم گفت هرگاه قمر از اتصال مریخ منصرف شود و بعد مشتری متصل گردد و در برج حمل
بگیر از زرنیخ زرد دو درم از مالک یعنی مرداسنگ ده درم و از سیماب درم ابرش گوگرد
است یعنی ماترنگ درصد و ... درم مورچه یکدانگ و جمیع را در هاون بکوب
تا با هم مخلوط شود پس آب بادروج تازه یعنی ریحان کوهی بر آن ...
کن چنانکه او را بپوشاند و در سرگین ... گو رو دفن کن تا مدت چهل روز
هر روز سه مرتبه بول بر آن بریز پس بیرون آور و در حقه اندرس کن و نگاه
دار که این آن سمیت که حکما آنرا فالیبوس خوانند و معنی آن سم مخفی است
و این را حکیم ... ایلیس بیرون آورده و اگر از آن دو درم ... در
طعام یا در شراب در معده انسان حاصل شود در حال او را تب گرم لازم
میرسد و هلاک شود که از آن خلاصی نشود و در روز چهارم بمیرد و علامات
سم از آن ظاهر نشود و ... گمان این است که به تب و ... گرم مرده و اگر بخواهی
که حکم مورجه آن را آزمائی و ... اعضای حیوان ... که بر سر زمین ...
کمهای خود را برداشته از نواح بیرون می آیند و ... انفجار ...
را از ... بگیر صفت سمی که آنرا ... چنانچه خوانند بگیر براده ...
آهن و براده رصاص سیاه یعنی سرب ... جزوی ... بر بالای ...
... سیاه ... صلایه کند ... جزو ... نوشادر و ... پس ... بر آن

انزروج زرد و چهار یک جوزی و از قاقله یک جوزی یک منصفها روز دیگر سحق
کن پس اضافه کن به وچهار جوز زیست در کوکرد دیگر در ولیعد از آن در کوزه اندال
چنانکه گذشت التصعید کن و عالنگه که اهل حکمت فرموده باشی پس حلاب سی چون
زهی سنگ بیرون جمایده که نیم درم از آن کم مسک در علاج [illegible] و دو درم
مسک صفت سعی که ترکیب کرده است آنرا افیثیاس بزانوش [illegible] بگیر
از قلب [illegible] هر کدام برابرهم در هم زرنیخ نو کوکرد زرد و هر کدام شش [illegible]
دار نوشادر و دسته یک جوزی و بر بیز بر آن از سه کله شراب [illegible] برابر
چنانکه از روی او بگذرد و در بعضی نسخه [illegible] که چون [illegible]
پس آنرا بگیر و در جای [illegible] حیث دیگر [illegible] که [illegible] باشد در سر [illegible]
سه مرتبه آنرا حرکت ده و بعد از آن [illegible] راه [illegible] تا آن [illegible]
بگو چون دیگر [illegible] و بعد از آن طبخ نمای آنرا بآتش معتدل تا بقوام عسل
آید [illegible] و از پس بگیر از [illegible] زهر دار [illegible]
هر قدر [illegible] الاقرب [illegible] باشد [illegible] پس [illegible]
باشد [illegible] بر بیز بر آن [illegible] از آن صاف
کن و اضافه کن بر آن نیز [illegible] چنانکه [illegible] هر قدر [illegible]
دیگر [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] اضافه کن
و طبخ نمای بآتش نرم [illegible] بعد از آن بر بیز بر آن آنچه اول [illegible]
[illegible] و صاف کن [illegible] هم ممزوج کن [illegible] اضافه کن [illegible]
یکی [illegible] در [illegible] طبخ نمای بآتش نرم تا منعقد [illegible] بعد از آن
[illegible] آفتاب [illegible] خشک [illegible] پس آنرا [illegible]
[illegible] و [illegible] کن [illegible] که [illegible] ترکیب کرده است آنرا
افیثیاس حکیم [illegible] از آن [illegible] درمی است [illegible] طعام [illegible]
صفت سعی [illegible] است [illegible] بعضی [illegible]

و خوب بکوب پس جدا از آن [illegible] و شاخهای آن [illegible]
بعضی [illegible] خوب بکوب و [illegible] از شاخه [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] آتش نرم
لطیف بجوشان تا بقوام عسل آید و پس بگردان آنرا و [illegible]
[illegible] آن که [illegible] اب [illegible]
[illegible] روز [illegible] از و [illegible] دان
آورده و [illegible] روز دفن کند [illegible] پس بیرون آورد
[illegible] روز دفن کند [illegible] پس بیرون آورد و [illegible] آفتاب
خشک کند تا رطوبات از آن [illegible] بآتش نرم ضعیف
که [illegible] خشک گردد [illegible] که وزن یک درم از آن [illegible]
صفت سعی که مشهور است [illegible] است [illegible]
کوای که [illegible] باشد [illegible] آب باشد و [illegible]
[illegible] قطع کند [illegible] یکی را از آن [illegible] شکل [illegible]
[illegible] آورده و آنچه [illegible] است [illegible]
[illegible] خوب [illegible] بر سر [illegible]
[illegible] از آن [illegible] که [illegible]
بعد از آن [illegible] از آن [illegible]
باشد و طبخ نماید آنرا به آتش نرم [illegible] پس [illegible] آتش [illegible] کند
و آب [illegible] آن [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] یک درم از آن [illegible]
مسک صفت سعی که مشهور است [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] از آن [illegible]

نی به ده ربع تر بزنی علاج آن خشک الته بگیرد اشنان خیره ده رطل و بکوب
یک رطل بول آب بکوبیسان دو روز آفتاب بحز بران کند آب بعد آفتاب آنچه باشد اشنان
بیخ خشک شو و بعد از آن بیت رطل آب بیش بران ریزد و هر دو روز بکوب
ده روز باید که چوب بگیر باشد تا آنکه خشک شود پس بریزد بر آن بیت رطل دیگر
آب بیش دو روز آفتاب کند و تا باقی ماند از آن ده رطل و آن را صاف
کن و در شیشه نگاه دار که این آب آن است باز بگیر از براده مس جزوی از
براده آهن نیم جزو و از نوشادر جزوی و از زنگ زده جزوی و کوکرد نیم
جزو و سحق کن همه را و صلایه به بول جزو بخشاینده پس بریز بر آن کن تا اول آنچه
اندک اندک تا سقیه کند پس بگیرد و در رطل گندم و وزن صفت لاحیه که از
حشیشه السرم است نیم رطل و مجموع را خوب دیگر کن و در یک ظرف دهن
کن ده و ده روز در زیر سرگین و بول بر آن هر روز بریز پس بیرون آورده صاف
آنکه دست ما بر سر آن روز ظرف کند و نگاه دار صفت سمی که مشهور است
به نام سم المیشین و منفعت آن سم یک ساعت است یعنی در یک ساعت میکشد
سم از جوارات یعنی زهرها میگیر بکیر از فنجانهای بزرگ گوهی سته حدود و
از آنها بیرون آورده و احضار کند بر آن زهره گرگ و زهره گفتار و صفت بروانک
بر آن کند و زهره تیر ضامن یعنی پلنک که این را و پاکوبند و در جرسها نهان بشد و طبخ کند
قوتها به ما فیها بعد از آن که پاره پاره گرده باشد با آتش نرم بیت رطل
آب تا باقی ماند نیم رطل صاف کن و بگیر بوزان زهرها صفت سوا و بگیر برابر
آن و بریز بر او حرکت ده اثر الیح آهن در بنید از بر آن از خوق من جهار
پای که خشک شده باشد و ده درم و از نوشادر سه درم و نمک محروق کن و پس
و چاه نقش که از چنانکه مذکور شد یعنی و رتیل کن متقی بر سر آن تمام از داخل
بر سرگین و دفن کن پس از جا بیرون آورده و در ظرف کند و نگاه دارد که آن سمیت که هر
یک ساعت میکشد در شربت چهار جوات که از انواع سم است صفت سمی که از اشخاص تا ما یعنی

منفعتش آن که کشنده آن که بیست گرم از حب بگیر از بیش کم و از بیش و می او درم و صفت
حوت و نیم خشک و خوب مخلوط کن بعد از آنکه هر کدام را جدا کوفته بیختی بالصافه
کن بآن زهره افعی و زهره مار سیاه و زهره سگ و زهره گرگ و زهره کفتار و زهره
شیر همه را مجموع کن و خوب و یک بار و تعدی و جای او هر دو در سرگین اسب کن پس بیرون
آورده و در ظرف نگاه دار که هر کس را از آن بوزن جو بیاشامد در طعام یا در شراب
هلاک شود و در روز و اگر سالانه یبدان کار و می پیشه ظاهر جراحتی که از آن کمکی بی
جان بکوا به او بر و دو اگر اند که از آن بدست شخصی مالند دست او کرم مرض و مرارت
سرایت میکند همه تن او و بعد از یک ساعت هلاک شود صفت سمی که آن را
سیاه الوجوه خوانند و منفعت آن یک سم نباتی است زیرا که از اجزای نباتی ترکیب
یافته بگیرد از سقیل یعنی پیاز عنصل بوزن ده رطل و خوب کوب و بعد از آن از
شیر الخطمی دو رطل پس بگیرد از ماذریون یک رطل از سقمونیا نیم رطل و از فلفل هندی
ربع رطل و همه را مخلوط کن و کوفته و بریز بر آن از آب اشنان سبز ده رطل
و از آب کرفس یک رطل و از آب پودنه ده رطل و از آب سداب یک رطل و از آب
نعناع یک رطل و از آب پیاز دو رطل و از آب ترب دو رطل و از سرکه کهنه
ده رطل همه را در هم کن تا چهار ده روز بر او از آن آب را بچوب بجنبانند
بر هم زن پس دفن کن آن را در زبل اسب چهار ده روز و حرکت ده آن را پس
بیرون آورده بیفشر و صاف کن و دفن کن در زیر سرگین اسب مدت
دیگر و بعد از آن در ظرف کن و نگاه دار که این آن سمیت که میکشد بسهولت
پنج روز و پنج روز گردن و حلق و بیرون آمدن خون از معده و شربتی از آن
کدام است هلاک میکند و هیچ تریاق و دوای او را نجات نمیدهد صفت سمی
قاتل باسهال خون میکشد بگیر از ماذریون نیم رطل و از عروق الصبغ چهار یک
رطل و از خربق سیاه نیز ربع رطلی و از شحم حنظل خشک ربع رطلی و از فرفیون
چهار یک رطلی و از حب الملوک کوفته نیم رطل و جمع کن این ادویه را و خوب

و هیچ وقت بر آن ابریز منافذ کن بر آن نوشت در دیگر دو دوشت عسل بقوه
تمام دهد بعد از صاف کن آب تا بر آفتاب بگذار با بر آتش نرم بگذار
آتش نرم نهاده تا مانند از حرارت آفتاب آن بر جسد و به نام چون ادویه
دیگر پس بیخ سیران سوس مینج هفت بر از حسل لا حیه [illegible] انقدر که از روی
خشک کن و [illegible] از آن بگیر از بر او درهم برا و آتش از هر یک [illegible] درم
و صاف کن بر که مرصعه پنج درم [illegible] و [illegible] بر خوز [illegible] کن بگیر [illegible]
هر دو را خشک کن که آن [illegible] المفرت است [illegible] میوه [illegible]
اندر آن [illegible] اسهال چون مسکنه صفت سمی که [illegible] مسکن بگیر از [illegible]
بیخ رطلی [illegible] و [illegible] بیخ رطل آدم که از آن زنجبیل [illegible]
و نیم درم و از فلفل پنجاه درم و از فاقله [illegible] درم و از [illegible] درم
پس بکوب همه [illegible] رطل آب [illegible] بحال
[illegible] بس [illegible] آب داخل کن ربع رطلی زعفران [illegible] از هر [illegible]
که از [illegible] پس [illegible] که وزن یکدرم از آن مسکنه در اول روز بخورد
هر کس را که [illegible] است [illegible] اعلم صفت سمی که [illegible] اثار [illegible] خوانند و
[illegible] سم [illegible] است [illegible] سرد [illegible] افیون پاک مصری دو درم و از
[illegible] قیصوری دو درم [illegible] جمع کن [illegible] که خواهند
[illegible] وقت آن [illegible] وقت [illegible] او فرد [illegible] آزاری
چون دانستی به تحقیق که در اول کتاب ذکر کردیم که قوت طبیعت
بقوة قمر میکرد و به ضعف قمر ضعیف میشود پس [illegible] است آنکه [illegible] از سموم
مهلکه [illegible] که [illegible] قمر ضعیف باشد [illegible] روزی [illegible] که
[illegible] پس اگر استعمال کند این سموم کسی [illegible] باشد بخیه
ما ذکر کردیم آن را [illegible] که [illegible] قمر [illegible] است پس
الحقیقه [illegible] است و به تمامی [illegible] و معضو [illegible] باطل کرده زیرا که سم

[illegible] قوی طبیعت را در ضعف قوت بیاید عمل نکند که قوت سمانیکه ضعیف
شود [illegible] قوی طبیعت پس باید که حذر کنی در عمل سم و [illegible] ان آن [illegible]
که قمر از شرف باشد و در سرطان باشد متصل باشد به یکی از سعدین که آن مشتری
و زهره است یا به تثلیث [illegible] پس با آفتاب داشته باشد و این آخر فن سیم است
فن چهارم است [illegible] فن چهارم در ذکر [illegible] که معروف است به تریاک
که مشهور است [illegible] و معنی آن سبب [illegible] است [illegible] که ترکیب
کرده است [illegible] تیشان بگیر از حب الغار ده درم و از سنبل
الطیب چهار مثقال و از [illegible] رومی پنج مثقال و از بیخ [illegible] بیخ [illegible]
سعتر [illegible] روپوست بیخ سوسن [illegible] و از طویل [illegible]
مثقال و از [illegible] و سلیخه و قرنفل بیخ [illegible] و قاقله [illegible] و زنجبیل
و مصطکی و زعفران از هر یک دو مثقال جمع کن این ادویه بکوب و بنخل
کف [illegible] کن و در ظرف چینی کرده نگاه دار که شربتی از آن یکدرم است
صفت [illegible] بزرگ این تریاق شفا میدهد از جمیع سمها بگیر بیخ [illegible] نیم
و از [illegible] رومی [illegible] [illegible] و [illegible] و عود هندی و از
هر یک [illegible] درم صندل سفید و مر و [illegible] و [illegible] سفید و بهمن [illegible]
و [illegible] و قرنفل [illegible] و [illegible] و قرفه [illegible] و زنجبیل از هر یک [illegible]
ربع سوسن [illegible] بیخ [illegible] از هر یک چهار درم و جمع کن این ادویه را
[illegible] و عسل کف گرفته و تمیز کن در ظرف کرده نگاه دار صفت [illegible] که آن را
[illegible] نام کرده [illegible] حکیم و معنی این [illegible] است [illegible] نگاه دارد
[illegible] از [illegible] هندی دو رطل و از حب [illegible] ربع رطلی و از [illegible]
و از [illegible] ربع رطلی و از قرنفل [illegible] و زنجبیل و مصطکی و مقل از [illegible]
و از [illegible] از هر یک یک مثقال و نیم و از زعفران دو دانگ و [illegible]
و [illegible] و تخم ریحان از هر یک [illegible] دو مثقال و نیم و از زعفران [illegible] مثقال

ونیم زرنیخ وارد ماهیزان و صبغهٔ ساطیه و از هر یک هفت مثقال و نیم حلتیت یا محده
مثقال فراسیون و جعده و اشنه از هر یک هفت مثقال و نیم پس جمع کن این ادویه را
کوفته و بیخته با عسل کف گرفته معجون سازد و در ظرف [illegible] دارد و شربتی از آن یک مثقال
است نافع بهر سموم **صفت تریاق** که ترکیب کرده است آن را هرمس از برای دفع مضرت
سم و گفته که نظر کن هر گاه مشتری به جانب جنوب نازل شود پس بگیر [illegible]
جوزی [illegible] سه جزو و از [illegible] ربع جزو پس جمع کن و تر کن همه را و در اول جوب
پس بگیر از [illegible] آب برگ [illegible] القدر که [illegible]
دو [illegible] در محل طلوع مشتری [illegible] وقت [illegible] کند [illegible]
[illegible] سود [illegible] داخل کن [illegible] مخلوط کن [illegible] کند
بوزن [illegible] که [illegible] سم خورده باشد یا جیوانی زهر دار [illegible] باشد
[illegible] جانوری که [illegible] باشد باید که بخورد [illegible] کند [illegible]
در وقت آن [illegible] از آن بخورد و به آب [illegible] و بعد از آن [illegible]
و دیگر [illegible] بغیر زهر آن پس [illegible] آب [illegible] کند [illegible]
بخورد مسموم [illegible] که از آن سم خلاص شود بتوفیق خدای تعالی [illegible]
[illegible] باشد که شفا [illegible] **صفت تریاق** که هرمس حکیم آن را
[illegible] نام کرده معنی آن شدید النفع است یعنی [illegible]
[illegible] نظر کن مشتری هر گاه [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] ده درم [illegible] درم [illegible] زعفران
[illegible] درم [illegible] درم و نیم [illegible]
[illegible] مخلوط کن [illegible] درم [illegible]
کن [illegible] که [illegible] مخلوط کن و [illegible] ابتدای عمل [illegible] وقتی باشد
قمر مقارن مشتری باشد [illegible] سرطان [illegible] حقه [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] که [illegible] خلاص [illegible]

۸۲

[illegible] که خلاص [illegible] شود [illegible]
[illegible] **صفت** [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] شکم [illegible]
[illegible] شکم [illegible] گرم [illegible] پس [illegible]
[illegible] آب [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] مخلوط کن [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] زعفران ۱۲ درم [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر کن [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]

ابتدای [illegible] طلسمات ذخیره اسکندری بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
از [illegible] کتاب ذخیره اسکندری در صفت مهرهای طلسمی که [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] طلسم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] هر کس که [illegible]
[illegible]

طلسمی که آنرا [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] سخت بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مفارقت کند [illegible]

طلسم [illegible] مشتری [illegible] برج سرطان [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] این صورت [illegible]
باشد [illegible] بامر الله تمت هذا الطلسم

صفت مهره [illegible] مشتری [illegible]
[illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
متصل باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان شاء الله [illegible]

طلسم ابرای ... که قمر ببرج میزان یا ثور نزول کند و با قمر مقارن باشد و قمر مقبول است پس بگیر سنگی سرخ رنگ یا سفید روی بر شکل مرد آدمی که ... آن صورت منتقال باشد و نقش کن بر جانب او این صورت را

پس سوراخ کن ... از جانب دیگر و بیاویز بر ... از ریشمان ... و بر ... انگشت ... کنند که ... بر ... اوراق ... طلسم
ابرای ... دیگر ... که ... جدی و ... باشد ... قرار ... ... باشد ... پس بگیر سنگی سرخ ... و ... باشد ... که بر شکل ... باشد بهتر ... و نقش کن بر آن این صورت را که ... صورت جدی و بنویس بر حوالی آن ... و آن سنگ را سوراخ کن ... بر آن بیاویز ... و ... که ... صلابت ... نافع است ...

۸۴

طلسم مهره که نام نهاده شده است ... یعنی آن مهره مبارک است یعنی مهره مبارکه و فایده آن آنست که هر کس که آنرا با خود نگاهدارد و چون بگوید ... و ... او را حاصل شود ... سرد و ... مثقال ... مهره ... وقتی که قمر به ثور نزول کند و قمر متصل به ... باشد از ... سرطان ... نقش ... آن مهره ... وقت طلوع ... به برج ... این صورت را و نقش کن بر روی دیگر ... چنانکه دیگر ... صورت گاو باشد و یک روی دیگر صورت ...

و ببندد بر خود این مهره را وقتی که قمر متصل ... باشد ... مقبول و زهره ... طالع بوده باشد و ... از انواع مهره ... و ... صورت ... طلسم
این جوزه ... در چشم ... یعنی ... مهره وقتی که قمر با مشتری ... سرطان مقارن باشد پس نقش کن بر آن این صورت را بر جانب مهره ... دیگر ... و ... اطراف آن بنویس و بیاویز ...

باشد از درد چشم که ساکن میشود بزودی باذن تبارک او تعالی صورت در فن تمام شد

حوزه که مشهور است بنالیوس در ذیل آن فایده و اشد است

ازدرد دندان عزرس از دیغ بیخ بوزن ده مثقال بس بگداز و بریز

بر اثبات صره و در وقتی که مشتری متصل باشد در برج سرطان و قمر با و جفت

باشد و نقش کن بر آن حوزه این صورت را

و نقش بر جانب مقابل این صورت را و بعد از آن در دو طرف و

طول آن سوراخ کند و ابریشم اطلس سرخ در آن بگذراند و بیاویزد بر کسی

که درد دندان داشته باشد که ساکن میگردد بتوفیق خدا تعالی و صورت آن اینست

تمام شد و این آخر فن پنجم است در فتح و میرود در فن ششم از فنون داه

فن ششم در ذکر نگینها و خاصیتهای بیست و یک صفت که منسوب است اندرجن الرحیم

که منقولست از ترس حکیم بجهت آنکه در انظار مردم عظیم با هیبت باشد و هر کس

که آن انگشتر برانگشت پوشد پیش همه کس گرامی باشد و کارهای او بزودی بر آید

و مردم از و اندیشه کنند و هیچ کس با او دلیری نکند و آواز او و گوش ملک رسان

باشد هرگاه که آفتاب در اول درجه نوزده هم حمل باشد نگین از طلای سرخ

نوزده مثقال داشته باشد و بسازد بشکل انگشتری که او را نگین باشد

سه مثقال و چهار مثقال و نقش بر آن نگین این صورت را و ترکیب کن

این نگین را همچنان که ترکیب میکنند بر انگشتری و سزاوار است که نقش

این عمل نیز در نزول آفتاب بهمان اول نوزده درجه حمل و فراغ آن

عمل نیز و نقش و ترکیب هم در آن ساعت باشد یعنی نیم روز از آن درهم

گذشته باشد و وقتی که قمر متصل شمس نظر از اسباب او را بپوشد جوار

که بپوشد لابس این انگشتری نزد گرامی میشود از هر جهت او را مسخر شوند هر کس

که او را می بیند با هیبت میشود و محکم مست که آزاری با و رسانند

و سزاوار است که وزن او نوزده

بعد از نقش و اتمام عمل نوزده

مثقال باشد نه زیاده

و الله اعلم بالصواب

بنت

که بجهت صلاح دکوغهای حوام و ختنه وحش و نیکو شدن و ساکن میکند
گفتگوی مردم هرزه گوی را و نیز بوشنده آن از ناحت و فلاحت سر آمد
کردد یعنی مرحم بکار دوست او باد و در نگر دد و هر جا که خواهد آب برون
آورد و از برای او مهیا خود و هر کس که آنرا بپوشد و به دریا رود و دریا بیاشد
مولنا کی دو دایمن بشود و از خطر مردم حیات بجهت تسکین موجهای سخت و
دریا و هیجان آنها ای وحش ادیع و تغییر رنگ است به بندد و این خاتم را
بر لیسمان خود در آب انداز د و در همان ساعت ساکن میشود باذن الله تعالی .
پس وقتی که قمر در درجه ستم برج ثور رسد و متصل باشد بزهره و میانه ما و
آفتاب زیاده از شصت درجه بعید بود ده باشد الماس خالی از نقره سفید
خالص که وزن آن سه مثقال بوده باشد باید که نگین آن هم از آن نقره
باشد و باید که نگین بزرگ مدور باشد و نقش کن بر آن این بابت را
و سراوار است که نیز باید خارج شدن از عمل و ترکیب آن مثل این پر ازان
زدن قمر از برج ثور پس بجهاد ایزار در حاره رحم دینمی و خوشبو کند تا دم که بارگاه
قمر در اجتماع سوم برج ثور رسد انزا بپوشد یعنی در انگشت کند یا با خود دارد
با بیو که قمر مسعود باشد و ناظر نحوس نباشد و هر آنکه راس و ذنب از آن
چیزهای اند که از آن اجتناب اولی است و ترتیب که وقت قمر سا

۸۶

دوازده درجه است پس باید که باید ملاحظه کنی و وصل نکند ابر از درجه حال آسمی
حال راس و ذنب را ... بگیرد این خاتم را بر موم مهر کنند بطهر و نقل حاشین و
قایم مقام خاتم است او برای انکس که با خود داشته باشد از دارات الله

و نیکوست از برای تسکین شهوت جماع و تسکین هیجان خون
و تسکین تشنگی که از بدن بیرون آید و گرمی جگر و تب سوی و تب محرقه
و طاعون و از هر که بپوشد او را الگی کرم بسیار رخشنده و بسیار سخن کند که میشود
خنده و کلام او و از رنگ او را و رانتک کند او را در نشیه ادای تقویت
اید و قوت ... سزاوار است که بپوشد آنرا که قوة باه کم میشود و دماغ
میشود و خشکی و سودا و ان طلسم مقرب است کلاب الانالبن این خاتم حکم او بود
پس هرگاه زحل در درجه ۱۱ میزان میرسد یا درجه ۱ هم آن الو و متصل
باشد قمر ... پر از میزان ... و مریخ از زحل ساقط باشد یعنی ناظر نبوده
باشد بگیر از سرب ۷ مثقال و خاتمی از آن بساز نگینش آن مربع بوده باشد
و نقش کن بر آن نگین این صورت را و در انگشت کن در وقت انفصال
قمر بزحل از آن موضع مذکور و داشتن آن نگین بجوی بر آ کود که هر بیدگیر نشسته
باشد و در انگشت کن که پوشنده آن چنان مهیب شود در نظر دشمنان که هیچ ایذا نرسند
و در نظر هرکس ... بوده باشد و در مجلس که را نظر او بی افتد ... معقود شود فقط

[illegible] بیت خاتم

خاتم [illegible] بکوکب است برای خفقان و ضعف دل [illegible] و [illegible]
[illegible] برای [illegible] قولنج [illegible] نافع است و لابس آن [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] باشند [illegible] هر کاه که [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] متقال [illegible]
[illegible] نقش کن بر آن این صورت را که [illegible]
[illegible] سرطان [illegible]

بآن [illegible] خاتم را [illegible] که [illegible] آنچه یاد کردیم [illegible] منافع آن [illegible]
که در وقت پوشیدن و لبس آن با طهارت باشد و لابس آن [illegible]
[illegible] خاتم [illegible] که [illegible] خاتم [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] صورت [illegible] خاتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم [illegible]
[illegible] متقال [illegible]
[illegible] نقش کن بر آن [illegible] خاتم [illegible]
[illegible] طلسم [illegible] است [illegible]
[illegible]

خاتم زهره خاتم ایست که نیکوست از برای دوستی زنان و دیدن و قوت می‌بخشد
و باه و صاحب آن لیس و خوشحال و مسرور است و اکثر زنان اشتیاق از صحبت او داشته باشند
چون این خاتم را با خود دارد المرض از آن زایل می‌شود و شفا می‌یابد از
جمیع امراض ارحام و زنان و طفل بر آن آسان میگردد و چون آمدن او از رحم
بنفع است پس هرگاه نزول کند زهره به درجه بیست و هفتم از حوت و مقیم
در انقلاب کند پس ... باشد از ... در عقرب باشد بیاید که بگیرد از ... برنج
برنج ... بوزن سه مثقال و ترکیب کند ... یکی از ... طلا ...
هیچ رنگ ... نباشد طلا از روی براق باشد و نقش کند بر آن نگین ...
را در وقتی که زهره در اوایل درجه ۸ ۲ از حوت باشد و در محاق ...
بپوشد و قمر در سرطان باشد و متصل به زهره و ... وقت ...
عمل ... نقش ... در وقت خاتم ... انگشت ... دست ...
که قمر از ... ساقط باشد ... تثلیث ... نظر زهره ...
کرده است ... حوت است ...

خاتم عطارد نیکوست از برای فتح و در اول علم و کتاب و حکمت او هرچه
آنرا بر دست ... و فهم شود و مجلس ... در سخن ... غالب ... هرچه

۸۸

اراده که از امور حکمت و علوم بر او آسان شود و صاحب حدس و ظن از
شود و حکیم ... صاحب عقل است و رای صاحب باشد و ...
خوب ... آنچه ... باشد در خواب ... شود و اگر این خاتم را بر
... طفلی که ... کند خواب ... از ایشان ...
شود ... نفع است که ... دارند ... باید
چنین که ... باشد و طلا ... مساوی ... بگدازد ... شود
خاتمی ... بوزن ... مثقال ... که نگین از خود ... باشد و در وقتی که ... را
در ... نزول کند ... باشد ... و ...
ساقط باشد ... متصل باشد ... مقارن او ... سنبله ...
کی ... صورت ... و بر نگین ... انگشت ...
قمر از ... باشد و عطارد ... ناظر باشد ...

... و دیگر ... جوان ... آن ...
... که باشد ... سرطان ...
... باشد ...
... مستطیع شود ... استوار ...
بوده باشد نقش کن بر طلا ... صورت ... بدین طریق

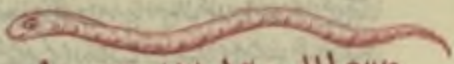

۱۱۲ حاالسے ۲ د ۱ ۲ ۵ ۲ ۹

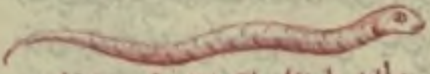

۲۱ ما ۲۱ ط ۲۱ سے ۲۱ ۹ ۴۱

کو سر هرکه ادویهٔ ... بوده باشد و بلیناس ... این خطها را
۵۱۱۲ ... ۹ ... ۲۱ ... ۱۵ ونقش کن ... دیگر او ...
صورت ... این خطها ... حوالی سر ...
... طلسم ... [illegible]
طلسم در سر شهری که بود ... این طلسم ... آن شهر ...
سازند ... این طلسم که بلیناس حکیم ... صورت
... عقرب ... عقرب ... چون برج عقرب
طلوع کند ابتدای این عمل ... صورت ... طلوع ... از عقرب که
فارغ شوی از کمال صورت تمام برج عقرب طلوع کرده باشد باید که صورت
... صورت انسان باشد ... صورت عقرب ...
کنند ... آهن ... چنانکه ...
... آهن ... استخوان ...
... عقرب باشد ...
طالع باشد پس اگر تمام ... برج عقرب طلوع کند ...
...
... طلسم محفوظ ماند ...
در میان شهر ... عقرب ...
... عقرب ... آن ...

۸۹

... و در آن موضع ... اگر ... خاک ...
...
...
...
عقرب ... شفا یابد ...
... عقرب ...

صفت طلسمی که شفا میدهد ... عقرب ...
... صورت عقرب ...
... عقرب ... عقرب ...
...
... عقرب ...
...
... عقرب ... شفا یابد ...

۱۱۰ سے ۲ ۷ ۸ ۹

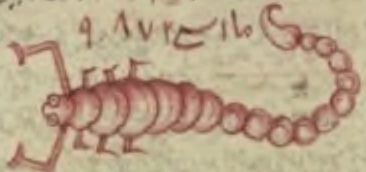

صفت طلسم این طلسم ببت بلیناس حکیم کرده ... [illegible] ... نقش کرده ... [illegible]
و اسطقسهای دیگر ... [illegible] ... ثبت ... نقش آن است ... [illegible]
... [illegible] ... این طلسم ... [illegible]
... صفت ... نقش کند ... [illegible]
... [illegible] ...
از شر آن سالم ... نقش ... [illegible]
مهر کنند ... [illegible] ... نقش ... [illegible]
صفت ... [illegible]

دفع طلسم ... فایده این طلسم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... نقش کند ... [illegible]
... [illegible] ... نقش کند ... [illegible]
آن صورت ... این حروف نقش کند ... [illegible]
... این صورت نقش کن که نموده میشود ... [illegible]
... نقش ... صفت صورت ... [illegible]
... [illegible] ... این نقش ... [illegible] ... باشد
... مستقیم باشد ... [illegible]

۹۰

... [illegible] ... که ابتدای ... نقش ... [illegible]
... [illegible] ... مقبول ... [illegible]
... [illegible] ... محکم ... [illegible]
... [illegible] ... لیکن ... مرغ را ... [illegible]
... [illegible] ... لیکن ... مرغ را ... [illegible]
... [illegible] ... مرغ ... [illegible]
... [illegible] ... مرغ است ... [illegible] ... ممکن است
... [illegible] ... مرغ است ... [illegible]
... [illegible] ... محکم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... تمام ... [illegible]
... [illegible] ... طلسم ... [illegible]

صفت طلسم ... این طلسم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... سلامت ... [illegible]
... [illegible] ... حکیم ... [illegible]
... [illegible] ...

ریشان معتدل شود آن طلسم منور بقیت امروز ظهراه اماده این عمل کنی
نگاه کن که مشتری در میزان یا در ثور باشد و قمر باشد جوزا احتیاج باستقبال [illegible]
و در برج آبی چه آنکه از دخل [illegible] باشد طالع [illegible] صلب [illegible]
صورت [illegible] که بر هر دو پای ایستاده باشد بر بالای [illegible]
[illegible] و دستش [illegible] باشد چنانکه روی او بسینه او [illegible]
[illegible] باشد در دست [illegible] شمشیری [illegible]
باشد و [illegible] از [illegible] و نقش کن بر یکطرف آن
را [illegible] نقش کن [illegible] صورت را [illegible]
تمام [illegible] و در وسط شهر و ترکیب کنند بر بنا و از [illegible]
و چنان کنند [illegible] و برف [illegible] اکر [illegible]
او [illegible] برف [illegible] با سرما آن [illegible] بر طرف [illegible]
شد و [illegible] آن ناحیه و ولایت باد های معتدل خواهد [illegible]
[illegible] شهر [illegible] [illegible]

[illegible]

و نقش کن بر سینه صورت این حروف [illegible]

[illegible]

و صورت
آدمی که در پای ایستاده در روی [illegible] و شمشیر
در دست و [illegible]
[illegible]
[illegible]

صفت [illegible] خوانند [illegible]
کن که [illegible] مشتری و قمر [illegible] هم [illegible] از سرطان [illegible]
[illegible] نقش کن [illegible] این صورت را [illegible]
صورت سرطان [illegible] بر [illegible] آن این کتابت را بدین صورت که
این آن طلسم [illegible] خاتم را بر [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]

صفت خاتمی که میگیرند از جهت حل آن تب بعنی تب ربع و بث ربعه باشد
هرگاه که مشتری در برج قوس باشد دیر کند و ازان مشتری از پیوند متصل باشد
بقمر بقران باشد یا از میزان در حمل و ناظر باشد بقمر پس بساز خاتمی
از قلع و نقش کن بر آن این صورت را که میگوید آن تب بدان الله

صفت خاتمی که بگیرند حاصل آن تب صفرای تب بگیرد آید بکرداز نه
هرگاه زهره در حوت باشد متصل باشد بقمر از سرطان و قمر ساقط باشد
از برج کی کی از مس و نقره ممزوج و از آن خاتمی بساز که وزن او ده مثقال
بیر که نگین او از سنگ یشب باشد و نقش کن بر آن این صورت که سرا الکه خواه
و زیر دست آن که زهره باشد زهره در درجه طالع نیز در حمل صورت است

صفت جنسی که تب دق از آن بگریزد و آن تب است که تشبث بالاعضا
الصلبیه کرده باشد هرگاه که مشتری با حوت نزول کند و متصل باشد بقمر پس
بساز از آن خاتمی از نقره خالص و نقش کن بر نگین آن این صورت را

و تمام کند و پیوسته که پوشند نگر آب دق نمیگیرد و به آنکه قمر متصل باشد بمشتری از
برج سرطان یا ثور و ... دیگر مقارن او باشد بحوت ابتدا کند انقش نقش
صورت نیز در طلوع اول برج حوت و درعمل برج ازعمل صورت ماهی نیز برج
طالع باشد بجنسی که ساق نباشد یکی از ایشان ماهی دیگری ابهام و قیاس
کن بر او و در جمیع این صورت مشابهت صوری فلکی را ان شاء الله تعالی صورت اینست

نقش ابرای خواب گران بجهت واقع شدن آن نقش و در آن وانین علم
حکمای بزرگ انسطینیس خوانند و معنی آن صحیح خیلی است هرگاه قمر در برج
و ... الو نزول کند و مستقیم باشد و قمر و قطب منحوس باشد و زهره
و مشتری ساقط باشد از قطب بر حمل پس بخراطین بسیار و از آن صورت
یعنی تمثالی که سر جره و تقدم ایستاده باشد و ... بر بالای او دیگر
کرده باشند و ... بر سینه او دیگری بجسد و نقش کن بر آن این
کتابت را این صورت تمثال و در وصفی او دیگر در پیش

نقش ... و نقش کن ... آن این کتابت را که در
پایین نوشته شده و سر او است که مشغول نشود صانع آن عمل هرگاه
وقت طلوع برج دلو ... که متصل باشد بقمر بزحل که از این طلسم

و ترا بطه تمام میشود و می باشد که بسیار کسی ترتیب خالی است در جوانب گردن جلاد

٢١ مو طبع د ح سے

قلع و مراین دو اقتشار ان اشهر داشود و صورت مردمان و جانوران وحی باید که این طلسم را در میان خانه خود یا خانه یا بلد یا مدینه دفن کنند پس واجب است که این طلسم را بکشند هر آنچه برای این است مستحق موت و قتل باشند علم کنند تا ان باشند که قتل کنجات سبب احت [illegible] بکند و اگر [illegible] باشد در طلسم دخود کرده باشد و بهوای نفس و شهوات طبع جمع کند تا قتل اساسنید و پس باید که بحکم شرع لطا دبر دو در عرض خلایق معتبر دارند و در جهان بهر پادشاه اسلام مذهب حق انتخاب ثمره به کار آورد تا خلایق ان است [illegible] [illegible] تا ده در عمل او کتابی عظیم تحفه باشد والله اعلم بالصواب طلسم از برای محبت زنان که طالب و حامل آن طلسم در نظر زنان و محبوبان صاحب رونق و جمال و بی عنوانی که هر نفس کرده در مهره یا یا بر حکم سفید روی حرزی که وزن او هفت مثقال بعد باشد د نقش کند بر نگاب مهر این صورت را و ابتدای این عمل و انتها آن در ساعت مذکور بوده باشد که آن طلسم را کیکالوس خوانند و معنی آن [illegible] و کول دفع عجیب الفعل است از تسخیر زنان و نیز از برای کسی که بخور داشته باشد جمع تسخیر [illegible] او شوند و با او معاونت و همیشه و از سخن او در نکند و مخالفت او نکنند و عاشق او شوند خواه انس خواه جن و پیره باشد و خواه نه پیره باشد که در همه تاثیر کند بغیر از آنکه در کنندم حریر بخشد

وبعضی

٩٣

وبعضی آن را و نیز سفید حریر است که کن واو لایق انست که بجای حریر باد پیرهنه که در کرام را و دیگر از عقد جهار مقام وزن او زیاد است پس زن کن بر این آورده ٩ ٣ مثقال و گفته دیگر است از تسخیر آن در وقت طلوع زهره از برج حوت و قمر در ثور بوده باشد و بنظر تسدیس ناظر بوده اگر در سرطان بوده باشد بنظر تثلیث بوده باشد و جیاعت کی هیچ نظر به زحل نداشته باشد و نظر تربیع به مریخ نباید و مقابله بدین طریق باید که چو نقره یا قلعی و یا مس کن و نیک از هم جدا که جز آن در نهایت استحکام شود و بعد از آن تمامی ایشان را بر صورت نقش بر آن شکل و نقش کن بر ان صورت این نقشها بدین نوع

ا ڡا ااا ٣ ٦ د ہے ما

و نقش کن در پشت مهره این طلسمات را بدین طریق که مذکور شده در فوق و در نقش کن در میان مهره و کتف صورت این طلسمات بدین طریق

١٥٨٥ ليغ ط ١٠٧

و می باید که آن نقشها در غایت وضوح بوده باشد بی پریشان و مخلوط تواند که نقش آن بر عنبر خوب کرده و باید که آن عنبر خالص و در نیکو بوده باشد تا خوب ظاهر گردد پس که در آن و در تنور برای گرم کردن آن پر دار آورده باشد تا خوب بپزد و باید که تنور را از هیمه سفید خطا کنند تا دود ان از تنور بیرون نشود از آن که هر کس از آن دود ان بخورد دیگر نباید که صورت را بران نقش کرده باشند که همه زنان اهل دو خواندند آن را محبت دوست دارند و از عشق عجیبی که دارند او را و در ملکوت نه و این صورت

تمام شد فن هفتم شروع شد در فن هشتم و السلام بالصواب از فنون ده گانه در اتحاد و تقرب و بدانکه نفوس یعنی هرکس که حاصل آید هیکل را هرچند دل او دو بوده باشد ... دو الفت تمام حاصل شود و آنکه اصل در قضای حاجتها اصلاح حال کو اکب است خصوصا کواکبی که دلالت برآن حاجت داشته باشد تا محبت و عشق و صحبت ... از آن چیز را که مخصوص است بزهره پس مطلب درین عمل حال زهره است ... دیگر پس ... از وقت با ... زهره پس بگیر از موم ... از آن صورت دو تمثال یکی مرد و یکی زن دیگری ... از ... مردان و زنان ... و ... که آن مرد قائم ... باشد ... و ... همچنین صورت دیگری در میان ... آن ... بر شکل آن صورت نیز صورت دیگری ... و آن صورت ... باشد و ... الصورت ... و ... بسازد ... هر کدام ... مرد ساخته و در زن فرج بسازد ... صورت را ... که ... تطبیق ... صورت است پس ... این صورت تمام شد بگیرد ... هر کدام ... و زعفران ... و از مشک ... و از ... عنبر ... و از ... بید ... و از ... جوزی و از ... کند ... و ... این ادویه را ... کند ... و ... هر کدام برابر ... بوزن یکدرم ... این ... صورت را در حریر سبز ... وقت طلوع زهره و ... این دو تمثال را برابر یکدیگر ... بجانب مشرق ... زهره ... و ... در میان هردو ... زهره ...

٩٤

دیگر زن آن ... بر آتش کند ... و ... که ... و ... محبت ... از ... در دل ... کند ... قوت روحانیت ... توپ ... زهره و عون و قوة

یوبابار ... روحانیت تو ... ذات الجمال و البهجة و البهاء والسرور و النکاح ... و الشعوق و العشق یا سعد السماء

واحسن ما في العالم الاعلی اسئلك بحق مكانك الشريف من برج بيت ابيك ... و بحق ... اسئلك ان ... على ... او ... عليك ... القلوب الاحباب يا ... السرور و الفرح يا طاردة الهموم ... الشرح و ... الملك انا ... النور الابهج الذي لا ... التباعد ... من ... الافلاك و ... الحار و ... قوى ... الكامنة في ... حتى ... كانها ... و ... الا ... انيابها

جوده هریک وبقاء فلک الراجعین دایمین ابدین وسه مرتبه این کلمات را
از اول تا آخر بخواند وبیاید که چون یک خندق را سوخته کرده در خندق دیگر
آتش گذارد ودود پیش بدی هر دو صورت بعد از آن صورتها بر هم بگیرد [illegible]
چنانکه روبهاشان برروی هم بوده باشد ودر حریر سبز بپیچد واز چشم مردم پوشیده
دور گرداند تا [illegible] کند در بوستان میوه دفن کن در اطراف دیوار
آن مسکن چند نگه دارد تا روزگار [illegible] زیر آن نگذارد [illegible] که اثر آن [illegible] هر
[illegible] آنچه [illegible] کند طلسم دعوت مریخ ازبرای تسخیر
عشق دلها [illegible] ایشان [illegible] گفت که هرگاه مریخ [illegible] موافق
نزول کند [illegible] عقرب [illegible] ادست وطبعش [illegible] موافقت ومستقیم السیر
باشد ونظر زحل نداشته باشد [illegible] نظر مریخ نبوده باشد ودست الشعاع
نیز نباشد [illegible] شمس [illegible] پس بگیرد از [illegible] زکو [illegible] عدد [illegible]
[illegible] کند که جوانه باشد سرخ موی ازرق چشم وقبای سرخ پوشیده
[illegible] باشد ودر سر او کلاهی سرخ باشد [illegible] بلند
پوشیده [illegible] دو شمشیر [illegible] فولادی [illegible]
[illegible] میان [illegible] بگیرد [illegible]
سرخ [illegible] کند [illegible]
[illegible] کند [illegible]
آن [illegible] کند وقت ظهور مریخ که از مشرق [illegible] طالع [illegible]
[illegible] آهنی که در آن [illegible] آتش [illegible] باشد
[illegible] مشرق کند در برابر مریخ [illegible] کند [illegible]
[illegible] بخواند [illegible] یا شجاع [illegible]
وسیاف الفلک الاعلی یا ذا البطش والنجدة والقوة القاهرة
القاهرة والجراة والاقدام یا ذا القوة الغالبة [illegible] السلاح [illegible]

٩٥

من القوة والعون یا ذا الروحانیة المحرقة یا صاحب الزلازل والرعد
یا منضرم النیران المتاججة ومرسل الصواعق المهلکة والرجفان المبید
اسئلک بحق ملک [illegible] لا [illegible] محیط فی [illegible]
بقوتک وجنودک [illegible] تنحل له الملک الاعلی [illegible]
وتقهر طباعات العادیة حتی تعود [illegible] الی قضاء
حاجته یا بهرام الاکبر یا ساطیوس یا فاریوس یا ذا القاهر
[illegible] الباهر بحوله وقوته الساعة الساعة [illegible]
بحق [illegible] الکاشة فی طباعه وحل بینه وبین [illegible]
حتی تقضی حاجته [illegible] بحق [illegible] من برج العقرب بحق [illegible]
من بیت ابیک کیوان وبحق ملیک یا ساطیوس یا فاریوس
یا [illegible] الساعة الساعة امین امین [illegible] که در وقت [illegible]
این دعا [illegible] بر آتش [illegible] باشد [illegible] تمام [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] از آن [illegible] آتش [illegible]
[illegible] تمام سوخته شد [illegible]
[illegible] آتش [illegible] تمام سوخته شود [illegible] نوبت دعوة [illegible]
[illegible]
[illegible] مریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] بخواب [illegible] خواب می بیند [illegible]
[illegible] کند [illegible] وقتی که مریخ [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] مریخ [illegible] طالع باشد [illegible] باشد [illegible]
طلسم [illegible] در [illegible] میان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] میان ایشان [illegible]

نظر کن عطارد که بود با زحل متقابل شود و در قمر منصرف باشد از مریخ سوی زحل
و عطارد و پس بگیر موی که از شیر قرستان گرفته باشد و از آن دو تمثال بساز بر جسم
آن دو نفر و رنگ هر دو را سیاه کن و بنشان ایشان دو صورت را هم بکو ...
پشت بسیار موی به پیچ و ببند از آن حالت طبع عطارد کن و دیگر شب باشد بهتر
ابلیس جای بایست در میان هر دو صورت وقتی که از هم جدا کنی و ... مجمر باید
کیرا و او دیه را بخور کن و ادویه این است انبره و ... و در مهره های ... و
در مهره خوش و زهره زاغ سیاه و زهره ... و موی گراز سوخته و کعب
گراز که سوخته باشد و اینها هم بیامیز و خشک کن و بخور کن در مقابله ...
برجی بایست و این دو بخور اکر ... هیکل زحل و نیطوس یا ذا العظم
و الحکمة و العلوم یا من احصی عدد النجوم بما عالما بعید و المخفی و ما
فوق البنیة العالیه و ما تحت البنیة السفلی یا مفیض الحکمة ...
لعظمة علی قلوب الالباب و الاداب یا ذا المکر و الخدعه و یقدر یا ذا
الحیل و الحیل یا سید رنیطوس یا هو ... لنفیس
یا جهر لیس یا لیکوالیس یعنی هیکلک من فلک المدبر و محل
تلک المدبر ... کیوان الذی ... الحنکة و
التجارب و المواددة فی الذنب ... علی ما تنوع ...
الانفاق من قلبی ... فیما بینهما و ...
العداوة و الکارت و ... و ما ... البدل ... با
الوحشة و جمعها بالبغضه و لا یزال ... ما ... متبا
بینة غیر متفق ... غیر متحابة متضادة غیر متشاکله
ما دامت فی فلک المتحیره دام فلک العدل تمام شد
فن هشتم و شروع میرود در فن نهم بحول الله و قوته والله اعلم فن نهم
از فنون ده گانه در ... که در ذکر خواص که تعلق به نبات ... دارد

هیکل مشهور یا ططیطیا لیطوس عیالالوس و تدبیر آن قابل او صاحبات
نقل طبایع است یعنی هر کس او را آن استعمال کند طبع و حال او را از جهت
طبعی و حالی دیگر میکردد و این بهیست که حکمای قدیم ایشان بوده مشتغل
اند و بزرگ داشته اند حفظ و صیانت او را از آنکه جهت از نهایت
اشتیاق و ... از غایت سهولت و هر که او را ... مداومت کرد و احوال
انکه او ... تغیرات بزرگ است و طبایع مردمان و ... ترش ... که خربزه
از میان نباتات ... مستقبل هر چیزی که مخلوط شود چنانکه اگر ...
بخورد هر خلط غالب که در بدن او باشد خربزه آن ... سیاه ...
او میکردد پس اگر در بدن او صفرا غالب باشد به بلغم و رطوبت مستحیل شود
پس او طبیعت آن شد راستی ... و نقل شدن آن ... هر چیزی ...
و از آن ... احوال ... اهتمام کرده اند و ما ذکر میکنیم آنچه هم
هرمس حکیم گفته از احوال و افعال پس از آن جهت صفت خربزه که ...
عیالالوس خوانند ... و معنی عیالالوس لغت العقلات یعنی ...
و بی ادراک میکند هر کس او را بخورد دل او کم میشود چنانکه ...
بگیر او مثل ... میشود ... خربزه ... و از زمین ...
بیرون از خاک ... آن تخم خربزه ... و آن تخم خربزه که کاشته ...
... صاحب ... بر آن ... آب بوقت
و آن تخم که از اندرون ... بیرون آمده باشد رعایت آن ...
... که هر کس ... آن خربزه بخورد ... ادراک میشود و ...
و بی مروت ... میشود چنانکه اراده کند که ...
مطلق میشود هیکل ... مشهور است بکیکالوس و تفسیر آن زیاده ... العقل
است که هر کس ... آن بخورد ... عقل او زیاده میشود دیگر از تخم خربزه ...
آدمی آلوده باشد ... سر آدمی ...

تا بهتر آید که هر کس که از آن خربزه بخورد دوا فزا الذهن و زاید العقل و التمیز
در کارها شود و الفهم و صفا ذهن و بزیادتی عقل در میان مردمان مشهور شود
چنانکه هر چه بشنود در دو دیده دیگر در صحاف کتابت و حدیث کند و عارف شود
دیگر امور غریبه و الفقه و حقایق بسهولت کند و جوابهای چون [illegible] میدهد و هیچ چیز در کار
نشود و التمیز اسم حبل خربزه که مشهورات به کیطیطا کند و تفصیل آن مسهل صفرا
یعنی هر کس که آن بخورد اسهال صفرا کند بقوة تمام بگیرد و از شاخهای الاشجار
بشیرم بوزن ده رطل و خشک کند و بکوبد و با خاک و سرگین بهائم وزن در
کوزه بریزد و در میان آن تخم خربزه بکارد و همچنان که گفته شد [illegible] تمام شد
ن بهم و شیخ و علیم در وی [illegible] در خون و مکانه مذکوره آنچه
فرموده است جالینوس حکیم از خواص حیوانات جهت دشمنی و محبت و دو دزدی
بگیرد از مغز سر آدمی وزن ده مثقال و گرم کند در ته تیل کوچک [illegible]
گرم شود بگیرد از بول آدمی بوزن [illegible] مثقال بریزد در میان او در تیل مذکور
و بگذارد مغز را در بول چون گداخته شود بردارد تا سرد شود و بر بندد در
شیشه [illegible] پس هرگاه که اراده کنی که دو دشمن را با هم الفت دهی
و دو دوست را از هم الفت نیز دیگر دهی در دل مردی یا زنی که یا ملکی
با سلطانی [illegible] دوست [illegible] بسازد طعامهای شیرین مثل مزعفر یا حلوا یا غیر
و چون پخته بگیرد از آن مغز گداخته با بول را بقدر یک دانگ داخل بکند
در آن و بخورد [illegible] که میخواهی که دوست [illegible] بخورد [illegible] و محکم
یکدیگر گردانیده و دل [illegible] را که میان طعام در جوف شکم ایشان قرار
گرفت [illegible] که دیوانه شوند
دل فدا [illegible] و اگر خواهی که میان محبی دوستی [illegible] همه [illegible] از آن
خورده [illegible] ایشان از مهر محبت [illegible] برقرار شوند و اگر خواهی خلاف
آن یعنی میان دو دوست دشمنی اندازی بگیرد مغز سر آدمی یکمثقال [illegible]

مسین کن [illegible] آدمی دو دانگ بر آن [illegible] و محکم [illegible] کرده [illegible]
آن شیشه را [illegible] نگاه دار پس چون خواهی که در میان دو دوست عداوت
[illegible] مغز [illegible] دو دانگ داخل کن در [illegible] ایشان بخورد
که دشمنی در دل هر کدام قرار میگیرد و [illegible] عداوت می بندد [illegible]
اصلاح آن ممکن نیست و اگر دوستی از جانب یکی باشد بجان یکی [illegible]
مقصود حاصل شود عمل دیگر یعنی هر کس که این عمل کند در نظر مردم با هیبت و وقار
بوده باشد [illegible] بسته از زر [illegible] بگیرد از مغز سر آدمی یکمثقال
و در تیله کن چون گرم شود دو مثقال [illegible] بجواهرات [illegible]
شده باشد بر آن مغز بریزد و چون [illegible] از آتش بر گیرد تا سرد شود و بر بندد
و بعد از آن در شیشه کن و نگاه دار پس هرگاه [illegible] از آن در داخل طعام
کن [illegible] از آن طعام بخورد و هیچکس نظر [illegible] الا آنکه از آن بترسد و او
نظر مردم با هیبت [illegible] سلطان [illegible] از آن کند بقوت
روحانیت که در اوست [illegible] عمل دیگر یعنی صاحب این عمل
[illegible] این عمل [illegible] و هر چه خواهد او را [illegible]
[illegible] یکمثقال [illegible] از آهن و بر آتش [illegible] کند که
شعله آتش [illegible] نقود [illegible] پس چون گداخته شد
بعد از آن از آتش بردارد تا سرد شود و در شیشه کن پس چون [illegible] خواهد که
[illegible] زن [illegible] کند [illegible] پس بگیرد از آن دوا
[illegible] شیشه [illegible] در کف [illegible]
[illegible] در میان [illegible] و در میان [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] آن زن [illegible] و او را [illegible] شهوة [illegible]
[illegible] از آن زن حاصل شود قرار نگیرد تا مجامعت واقع شود و چون [illegible]
[illegible] هیچکس [illegible] او [illegible] هر چه مراد اوست بر آید

از فایده بوم و خفاش هر دو در عمل محبت بکار آید مغز سر بوم وزن یک دانگ و یک جزو
دو دهن از آن و دو حبه مغز سر خوک قدری بهم ممزوج کند و در قاروره کند و نگاه
دارد که هر کس را که طعامی یا شرابی دهند که از آن داخل داشته باشد
هر آینه که در محبت نیکوست و اگر عمل بغض و عداوت خواهد بگیرد از زهره
بوم یک دانگ و … در دارو داخل کند و دو حبه از زهره خوک
پس داخل کند در طعامی و هر کس که از آن بخورد در عداوت عمل سخت کند
ایضاً از جمله مرض استسقاء و مرض سل هرمس حکیم گفت هر کس که بخورد
گوشت بوم … شود از مرض سل و استسقاء و اگر … او را
امراض حادث شده باشد بهتر … ایضاً از آن جمله است علاج
دیوانگی که بی طاقت باشد از جنون بگیرد از مغز کوه بوم یک دانگ و یک دانگ
و یک دانگ کافور سوده اضافه کند و یک دانگ خون … بر آن بچکاند
و در دماغ دیوانه … از آن دو قطره … قطره … ریحان نیز …
او بچکاند که بری شود و … ایضاً از آن جمله است عداوت
و دشمنی بگیرد از خون خوک یک دانگ و وزن دو حبه از زهره خوک اضافه
کند هر کس که از آن استعمال کند در طعامی یا شرابی … در دشمنی عمل
سخت کند ایضاً از آن جمله است … بگیرد از مغز سر خوک اضافه
کند هر کس که از آن استعمال کند شهوت او البته … و این عمل عجیب است
ایضاً از آن جمله است … قدیم که … آتش بهم رسیده باشد
بگیرد از پیه خوک یک مثقال پس یک … و اضافه کند … از استخوان …
سوده یک دانگ و چهار … روغن گاو در آن ریزد … نرم که …
و نگاه دارد … که از آن … حیوان … که
قتل بکرد … بمالند … و اگر جراحتی … حیوان
… باشد بهتر گردانند و اگر … قدیم که به صلاح

آورد و اگر … چهار … بمالند … قدیم … زایل شود در فایده … سیاه
حکیم گوید که … یک دانگ از مغز سر سگ سیاه و یک دانگ دو حبه از مغز سر …
داخل کند که در دشمنی عمل تمام کند و اگر … از خون سگ سیاه …
و نیم بیاشامد و یک مثقال و نیم … و بخورد … و …
ایضاً اگر … دندان … سیاه … یک مثقال بگیرد …
… که … در … آدمی … گردد … میر …
… نیم مثقال … کند … دیوانه …
… در فایده گربه سیاه بگیرد از دندان …
گربه سیاه یک دانگ … بخورد … هر کس … در دشمنی عمل سخت کند
و اگر جگر گربه سیاه … بخورد … که …
… و اگر … گربه سیاه را خشک کند و …
… ایام الحیض … خون او منقطع شود …
و اگر … گربه سیاه … مثقال و نیم … و افتیمون …
… بخورد … که … داشته باشد … زایل شود
و دیگر … و زایل شود و دیگر … شود و اگر …
… افتیمون بخورد … که … ام الصبیان …
از آن خلاصی یابد و اگر مردی … گربه سیاه …
کند … هیچ کاری … الا آنکه … بر آید …
بود حاجت … و اگر مردی ۷ مثقال و نیم از خون گربه سیاه …
یک دانگ … بیاشامد … و نظر نکند …
… این کتاب است اما …
… و یونانی ترجمه این کتاب را چنین گفته اند که …
آن چیزیست که … و مشهور است …

و در آخر این کتاب ذی ابیات طلای که بجهت آن همه از طلا بود چنانکه در اول
کتاب هم کورشده و که نوشته بود هند اشعار از صندوق طلا نوشته بود دیگر گفت
اسکندر روا و القرنین بن فیلقوس بود نه ای ایها المطلع ای انکه
اطلاع می یابی بر این کتاب به تحقیق که ظفر یافته
زمین اگر مساعدت کند ترا حفظ و فرمان ترا
زهای نهفته و هدایت یابی از حق
شره یعنی عمل کردن این شجره
یعنی کتاب و اگر دارد
نکند ترا اطلال
بنو وبرا
که
مطالب دقیقه
تو مجهول بود
دلیل شکر صانع را بجای آور
پنهان دار نامحرم این علم شریف را
واز دیدۀ نامناسب کلمات این
محفوظ دارید چرا که حق
این کم است و
از آن بسیار
جهت امر
کرام
و
...

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا نثار بارگاه کبریای حضرت علام الغیوب که بمقتضای و ان من شی الا
یسبح بحمده طراز حقایق اسما را که در مرتبۀ الوهیت و مرتبۀ حکم قهرمان احدیت
صرف از جمال محض از ذوات تحت مشتهیات ممنوع بود اند و در مرتبۀ و الصفات
که تجدید تنزیه تقدیس است بجز العین و الاثر و در مرتبۀ واحدیت که حقیقت
آدمیت است و در مرتبۀ ظهور حی بطریق تفصیل جلوه داده و در طبق آدمیت
حکم هر یک از اعیان ثابته را بفیض اقدس و عنایت ازلی تعیین فرموده
مجازی اطوار هر یک از ذوات ترتیب نموده لوح محفوظ قضا در کشاد
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا نهاده و در آن انشا الغیبی نفس انسانی را
تفصیلات حروف صورت اعیان ثابته گردانید همچنانکه نفس رحمانی
قابلیات اعیان سمت تعدد پذیرفت نفس انسانی نیز از قبیل مخارج مختلفه
بر آن بر کیفیات متفاوته سمت تعدد یافت و در ورود بر حضرت کلامی که
کلام اکمل آن سیما بسعود ذاتی بر ترتیب ابجدیت نزول و جامع الکلم
معالیق حقایق کلام الهی نمود در آل اصحاب لوکه اقتفای آیات بینات
قرآنیه و آثار معجزات فرمایند بود چون هست فضلت
پروردن و عدالت گستری بر دانش جهان و سلطان گرداوری انتباه
ملک گیهان نفاذ و سلاطین زمان سلیمان آصف شان تاج بخش
گوهرفشان حامی آثار علم و صفا و حامی کافۀ علما و قاطبۀ حبا و مالک
رقاب اهل بیاض و سواد آنکه شود معدلت و رامش سواد
چون سواد حدقۀ انبیا روشن است و از فیض مکرمت و عاطفت انعام
جهان چون چمن سرا و بوستان ارم گلشن ظل الله الوارث و فرزند
وارث لطف الشامل و فضل الکامل سلطان جیث الملة و السلطنة

والدنیا والدین جهان شاه و ابسط زمین همه عنان شمال و جبار بعد [illegible]
و مساءات و السنة افاضل زمان و [illegible] دوران لشکر آبادی و حوادث [illegible]
[illegible] از بهار [illegible] اقطار را [illegible]
[illegible] شعر والناس [illegible] من ان یدعو [illegible] علم [illegible]
[illegible] موالات این رساله را الفقیر الی عفو ربه الحقیق جلال الدین محمد
بن سعد الدوانی الصدیقی [illegible] خاطر [illegible] بود که [illegible]
[illegible] سلسله امور [illegible] دولت [illegible] در نهایت [illegible]
مدة الایام و اللیالی [illegible] به حکم هم القوم لا یشقی
بهم جلیسهم الاتصال و ارتباط باهل دول [illegible] سعادات منتج فواید صوری و معنوی
چنانچه اتفاق [illegible] موجودات و دقایق نسبی میان [illegible]
و از صفحه آفاق و انفس [illegible] بنابر علایق روزگار و دواعی [illegible] چهره این
آیت [illegible] تسویف و تعویق [illegible] بود و از آمور [illegible]
[illegible] عیون السیادة [illegible]
[illegible] و الائمة الاطهار قدوة افاضل الزمان صفوة الاماثل [illegible]
[illegible] سعادت و اقبال الموفق [illegible] صنع الله
جمال الملة و السیادة و الدین لطف الله ادام الله [illegible] و سعادته
[illegible] این [illegible]
[illegible] دریا بار فضل و احسان [illegible] عظمت [illegible]
[illegible]
[illegible] المکان که طناب دولت و اقبال شان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] و جهانداری [illegible] تا قیام قیامت مخلد
[illegible]
حاصل شد [illegible] الاحباب [illegible]

جنبش هوا و [illegible] جبال که [illegible] و کمالات
[illegible] علایق صوری چندان بود که توجه [illegible] نمودن [illegible] خاطر
را فراهم آوردن بوجهی میسر شود فاما لایدرک کله لا یترک کله
[illegible] صحبت [illegible] ایشان از [illegible] که [illegible]
[illegible] خسروانه مرتبط [illegible] گردانید خالی باشد چون از مطالعه
[illegible] که از افواه [illegible] عامه و خاصه مسموع شده خصوصا [illegible]
[illegible] چنان معلوم شد که [illegible] تحفه [illegible]
[illegible] از معارف نفس و اسرار آیات [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام و خواص [illegible]
[illegible] حکما [illegible] مرقوم [illegible]
[illegible] حضرت سلطان سلیمان مکان [illegible]
صح [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] حضرت سلطنت پناهی سلیمانی [illegible]
[illegible] این رساله که [illegible] برکات دولت [illegible]
[illegible] بشارت آمده [illegible]
فارسی که [illegible] اتفاق افتاد تا هر کس [illegible]
را [illegible] خویش از آن [illegible] باشد بیت [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] میرود [illegible] مضمون این رساله [illegible]
و چند فصل و خاتمه [illegible]
مقدمه در ذکر بعضی از احوال این علم [illegible] اصول این علم
از اساطین حکما منقولست که [illegible] و افلاطون

و از سطور ایشان آخر از مشکات نبوت انبیای سابق اقتباس نموده
از جمله شخص خواجه از میان حکایت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام که
بتشریف و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب مشرف بود از اصول علم او که
محل بیان خواص حروف است تعلیم نموده و از حکما حکمای مثل سقراط که بقول
بعضی از یونانیان نبی الزمان بوده در خواص حروف محال السخنان منقولست
چون نوبت دولت محمدی در عهد احمدی رسید بمقتضی اوتیت جوامع
الکلم خلاصه مجموع اسرار انبیا و حکمای سابق در کتاب الهی از اقتباسات
آنحضرت با وجد لفظی مشکل گشت و از آنحضرت بحکم انا مدینة العلم و علی
بابها بآنحضرت در دیت پناه رسید و جفر جامع شد تالیف فرمود و بعد از
وفقها و مسائل از امام جعفر صادق علیه السلام عیان شد چنانچه اسم از ترابی
ایشان مشهور است الظهور جعفر و ذریح المراث عند من تعرف لسان الارض
والالحیاء لبیان الله و والاحجار جعفر بن جعفر الله ان ای الحکم
علما اهل بیت لو دار از فواضل صدقات این خاندان به بکر اولیای که
رسیده مثل خاتم الولایة المطلقة المحمدیه شیخ محی الدین الاعرابی الاندلسی
والافراد و شیخ سعدالدین حموی و از متاخران شیخ ابوالقاسم بونی و
شیخ ابوالحسن شاذلی و دیگر مشایخ مغاربه والرحمه هر یکی را طریقی است
خواص فلک و در احکام و خواص اسرار معانی حروف بیان فرموده اند
و مساعدان در فواید اتصال محفوظ گردانیده و درین فن که بعضی
تالیف این رساله قریب است نشان دهد مجموعه حضرت سیادت پناه سید حسینی
اخلاطی قدس الله روحه مدارک اصول و فروع این علم بوده انه
چون تجلی لیالی اشرف مجالی است ذات ... جمال ...
لطافت زمان در ... استعداد اهل جهان اقتضا نمود که معظم مباحث
و بعض ایشان ازاکی مجمل باشد و درین مختصر نمودار ازاکثر این طرق

خواهان اتصال **فصل** در بیان بسایط حروف و تقسیمات آن تدبیر
حکما که علوم ایشان مقتبس از مشکات نبوت بوده و بعد از ایشان حکمای
فرموده اند که اول کوکبی که مرور کرد به درجه از درجات بروج مریخ بود که اول
درجه حمل مرور کرد و از آن اختلاط که الف متولد شد و از مطلق الطبایع است
دیگر قمر بسیوم درجه ثور مرور کرد و از آن جیم متولد شد و این حروف متعلق
به دواب و قمر به ۸ درجه اسد مرور کرد سین متولد شد و متعلق
بطبایع است و بر قمر مرور کرد به سنبله خا متولد شد و این وحوش است و ز شمس
اول درجه حمل مرور کرد ها متولد شد و او طیور است و ز زهره اول درجه ثور
مرور کرد شین متولد شد و او متعلق بدنیت و ز عطارد اول درجه جوزا
مرور کرد صاد متولد شد و او متعلق بوحوش است چون بعد از ۵ درجه سنبله
که شرف اوست مرور کرد قاف متولد شد متعلق بانسان است و ز شمس
اول درجه سرطان مرور کرد ها متولد شد و آن حروف دواب است و چون
کیوان درجه اسد که خانه اوست مرور کرد حا متولد شد و آن حروف
مستولی بر انسانست و چون عطارد اول درجه دلو رسید دال متولد شد
و این حروف حیوانات زمین ... مریخ به برج عقرب مرور کرد تا متولد
شد و این حروف وحوش است و ز مریخ بجدی مرور کرد میم متولد شد
و او آدمی است و چون ... ۲۱ درجه حوت مرور کرد را متولد شد
و این دواب است و چون مشتری ۱۸ درجه سرطان مرور کرد
لا متولد شد و او وحوش است و ز ... اول درجه سرطان مرور کرد واو
متولد شد و از زحل به ۲۰ درجه جوزا مرور کرد ذال متولد شد و او متعلق
بطیور است و ز مشتری اول درجه قوس مرور کرد تا
متولد شد آدمی است و چون ... ۲۳ درجه جدی مرور کرد خا متولد
شد وحوش است و چون ... اول درجه دلو مرور کرد غین متولد شد

سباع [illegible] ماه [illegible] ۲۹ درجه حمل [illegible] حروف را [illegible] شده [illegible]
پس هر یک از کواکب را چهار حروف از حروف [illegible] بهشت [illegible]

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر

[illegible] میان این حروف صداقت و عداوت اثبات نموده اند چنانچه هر حرفی از حروف را با حرفی صداقت است با دیگری عداوت و برین طریق حروف

زحل	حروف	مشتری	حروف	مریخ	حروف	شمس
زهره	حروف	عطارد	حروف	قمر		

[illegible] فصل در تقسیم حروف [illegible] لا [illegible]

حمل	ثور	سرطان	اسد	سنبله	جوزا	دلو
جدی	قوس	حوت	عقرب	میزان		

[illegible] نقسیم [illegible] ابجد [illegible]
حار رطب [illegible] حار یابس [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] که در اتقان علوم [illegible]
[illegible] جداول مجموعه [illegible] در مطاوی سخنان
گذشته بر سبیل تشکیک و تنکیر توقف نمایند بلکه بالب آن لیساقت کنند
چه صورت حروف که باصطلاح ایشان کیفیتی است مخصوص [illegible]
شده بسبب اعتماد بر مخارج [illegible] از ظهور اجرام کواکب برا [illegible]
علایم قوانین مقرره و قواعد ممهده حکمت [illegible] فاما منقطن است
که [illegible] از ترقیه تتبع علوم و [illegible] تقلید خلاص باشد و [illegible]
سخنان اکابر حکمت که علوم ایشان از مشکوة نبوة مقتبس بوده چنانچه
[illegible] رفت بر مدار [illegible] تا [illegible] حقایق آن از حجاب [illegible]
از وجه [illegible] محجب باشد و [illegible] صاحب نظر سبیل تقلید [illegible]

بصیرت ایشان را پوشانیده چون امثال این حجاب [illegible] نظر ایشان [illegible]
[illegible] الکلم [illegible] اند [illegible] بر جمال [illegible]
شد حجاب [illegible] [illegible] نقاب [illegible] [illegible]
[illegible] اجمالی [illegible] باید است که حقایق حروف [illegible]
صور علمی [illegible] چنانچه در [illegible] رساله [illegible] حجر علی بزرگ [illegible]
[illegible] اراوات [illegible] مقدر [illegible] محقق از علم [illegible]
[illegible] کشف و تحقیق [illegible] حضرت خاتم [illegible]
[illegible] این معنی [illegible] که [illegible] الکلام [illegible] معنوی است که میان صفت
و قدرت [illegible] قدرت [illegible] باشد [illegible] اراوات [illegible]
[illegible] برونق [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و بحقیقت [illegible] منزله [illegible] اراوات [illegible]
[illegible] است ارتباطی که مقتضی حدوث [illegible]
[illegible] الهی [illegible] انزلناه و بالحق نزل [illegible] اقتضای [illegible]
[illegible] در [illegible] و کتاب [illegible] نزول [illegible]
[illegible] جود این [illegible] حدوث [illegible]
[illegible] حقیقت قدسی [illegible] الایش [illegible]
[illegible] انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون [illegible]
[illegible] که مقام [illegible] محققین و اولیاء [illegible]
[illegible] اسلامی [illegible] امت [illegible]
القرآن کلام الله تعالی غیر مخلوق و هو مکتوب [illegible]
فی [illegible] القرآن [illegible] الحفظ [illegible] تمهید
[illegible] حقیقت هر یکی از حروف [illegible] حمیه [illegible]
الهی [illegible] اجرام فلکی [illegible] تمام [illegible]

متعلق باشد کوکبی متعین از بروج متعین چنانچه هرگاه که آن کوکب در برج
اگر عملی از اعمال متعلقه آن موقوف بشرایط تحقق شود آن را مطلوب از آن ظهور
آید مثلا گفته‌ایم که مریخ تا اول درجه حمل نزول [illegible] آن الف الف حاصل شود
پس هرگاه که مریخ در اول درجه حمل رسد اعمال متعلقه الف مناسب باشد
مثل تالیف [illegible] و طلب [illegible] و قطع و دعوت و استیار از اقران و در
[illegible] دفعت و علم [illegible] الفضایل فی البواقع [illegible] اهل نظر
اشارت است گفته‌ایم کنایتی و دیگر [illegible] فصل چون ارتباط میان
حروف و اجرام فلکی بطریقه معلوم کرده شد باید که اسم هر شخصی
را که موافق تاریخ ولادت او باشد احوال او معلوم باشد مثلا
کی را اول اسم [illegible] باشد و آفتاب در اول حمل وقت او احوال او
ترقی باشد و از آن وقت تا غروب در تنزل باشد و دیگر حروف اسم
را با احوال او ملاحظه اسم او شخص نمایند مناسبت و منافرت میان ایشان
بوجوه مختلفه اعتبار کنند حال ایشان در موافقت و مخالفت معلوم توان
کرد و لیکن موقوف است بر صفای خاطر و تجرد باطنی و قطع علایق
اطراف و جوانب محیط شود فصل و خواص حروف که در کتب اهل فن
یافت شده حرف الف گفته‌اند از برای تالیف دل کسی در وقت طلوع اول
درجه حمل بر تخته از سرب هفت الف بنویسد و بخور کند در شب آتش دفن کند
دال هم گفته‌اند که هزار الف در [illegible] بنویسد و از گردن بیاویزند
چنانچه مجاری نفس باشد [illegible] آنرا ذکاء و فطنت تمام حاصل شود حرف با
برای [illegible] اعمال [illegible] است در وقت طلوع شانزدهم دقیقه از دوم درجه
دلو بر پوست [illegible] بنویسد [illegible] بخور کند حرف جیم [illegible] و در وقت
طلوع سیوم درجه سنبله بر کاغذ که دایره باشد [illegible] جیم [illegible] بنویسد
بر [illegible] بخور کند و دایره بر موم گیرد و در زیر خاک کند الدال هم

جهة اعمال الف است شاید در وقت طلوع چهارم درجه جوزا ۹ دال [illegible]
بنویسد در [illegible] بیاویزد و بر آتش بخور کند الهاء محبت است در وقت طلوع
پنجم درجه ثور [illegible] تا بنویسد بر پوست آهو و هفت دانه [illegible]
موم کند و در آستانه مطلوب دفن کند و بعنبر بخور کند الواو هم محبت است وقت طلوع
۶ درجه اسد ۱۲ واو بنویسد بر تخته مس و در آتش دفن کند و [illegible]
کند الزا [illegible] است [illegible] در وقت طلوع هفتم درجه جدی
۱۴ زا بر کرباس بنویسد [illegible]
[illegible] بخور کند الحاء [illegible] است در طلوع
۲۰ جوزا حا [illegible] بنویسد [illegible]
[illegible] بخور کند الطاء [illegible] است در وقت طلوع ۹ درجه [illegible]
۱۹ طا [illegible]
کند الیا [illegible] است وقت طلوع ۱۰ درجه قوس ۲۱ یا [illegible]
[illegible]
بخور کند الکاف [illegible] است در وقت طلوع جوزا [illegible] ۲۰ درجه
کاف بر کاغذ بنویسد و [illegible]
[illegible] بخور کند اللام محبت است در وقت طلوع ۳۰ درجه قوس ۸
لام بر سفال [illegible] بخور کند المیم
هم محبت است در وقت طلوع ۱۴ درجه جوزا ۱۲ میم [illegible]
کند شیخ ابو العباس قدس سره گفته که اگر کسی ۳۰ روز نظر بر شکل
میم آن [illegible] و [illegible] قل اللهم مالک الملک [illegible]
بود حساب [illegible] انواع جمعیت و فتوح حاصل شود النون هم محبت است
در وقت طلوع اسد در درجه اول ۵۰ دقیقه ۸ نون بر کاغذ بنویسد
و با روغن زیت و [illegible] بخور کند [illegible]

النون عقد الملامات در وقت طلوع درجهٔ اول جوزا ۹ سین بر تخم مرغ
نویسد و در خاک دفن کند و جبان بخور کند العین محبت است در وقت طلوع
السنبله یک درجه و دقیقه ۲۰ عین بر تختهٔ نحاس نویسد و در آتش افکند
صندل بخور کند الفاء عقد الرجال را شاید در وقت طلوع جدی بیک درجه
و ۲۰ دقیقه ۹ فا بر شانهٔ گوسفند نویسد و در گور کهنه دفن کند و نیل
بخور کند الصاد عداوت را شاید در وقت طلوع عقرب بیک درجه و سه
دقیقه بر پوست آهو نویسد و در آب اندازد و به پوست جوز بخور کند القاف
دل بردن را شاید در وقت طلوع دلو بیک درجه و چهل دقیقه ۹ قاف
بر کاغذ کبود نویسد و در حمام بیاویزد و به صبر بخور کند الراء عداوت
را است در وقت طلوع عقرب به ۱۳ درجه و ۸ دقیقه بر شانه [illegible] نویسد
و در ظرف اندازد و بخور [illegible] کند الشین هم عداوت راست در وقت طلوع
ده و پنج درجه و ده دقیقه ۹ شین بر کاغذ نویسد و در آب اندازد و [illegible]
بخور کند التاء [illegible] است در وقت طلوع جوزا به ۲ درجه و ۵
دقیقه بر سفال آب نادیده ۳۰ تا بنویسد و در خاک دفن کند و [illegible]
بخور کند الثاء عقد اعمال است در وقت طلوع عقرب به ۸ درجه
ثا بنویسد بر کاغذ و بر موم گیرد و در چاه آب اندازد و [illegible] بخور کند الخاء
عداوت راست در وقت طلوع دلو به ۹ درجه بر چهل دقیقه بر چوب
نویسد و [illegible] بیاویزد و [illegible] بخور کند الذال دل سردی را شاید در وقت
طلوع العقرب به ۱۱ درجه ۹ ذال بر سفال نو نویسد و در آب اندازد
و به [illegible] بخور کند الظاء عداوت را شاید در وقت طلوع الدلو ۱۲ درجه
و [illegible] دقیقه ۱۲ ظا بر کاغذ نویسد و در حمام بیاویزد و به پوست سیر
و [illegible] بخور کند الضاد عداوت است در وقت طلوع دلو ۱۳ درجه و سه
دقیقه ۹۰ ضاد بر شیشه نویسد و در حمام بیاویزد و به [illegible] بخور کند الغین

م

[illegible] در وقت طلوع دلو به ۹ درجه ۲۰ غا بر کاغذ نویسد و در آب اندازد و [illegible]
بخور کند و آن گروه [illegible] بخور اند فصل در درجی چند از تقسیم حروف و خواص
الحروف باعتبار اقتران نقطه و عدم اقتران با آن و آن دو قسم است معجم را
نقطه را حروف ناطقه میگویند و وجه مناسبت میان نقطه و نطق باشتراک
در [illegible] تألیف اسم ظاهر است بر واقفان زبان و رمز و ایما اظهر و حروف
ناطقه بحسب استقرا ات ب ت ث ج خ ذ ز ش ض ظ غ ف
ق ن پ در خواص آن نقطه گفته اند که چون روز یکشنبه در وقت طلوع
شمس [illegible] و زعفران بنویسد و در زیر سر نهند [illegible] آن بگوید با متکلم کلام آن
نائم [illegible] ناطق شود [illegible] از خواب بیدار باشد حروف
غیر منقوطه را حروف صامت میگویند و آن [illegible] است ا ح د ر س ص
ط ع ک ل م و ه لا چهار اسم ترکیب آن اعتبار نموده اند این وجه
احد صمد ملک [illegible] در خواص آن گفته اند که چون [illegible]
[illegible] وقت کسوف آفتاب یا خسوف قمر بر لوحی از رصاص
سیاه بنویسند و در [illegible] نهند [illegible]
هیچکس دیگر او را بنقص نتواند کرد [illegible]
مناسبت حروف ناطقه و [illegible] آفتاب که مظهر اسم ظاهر است
[illegible]
[illegible]
[illegible] ناطق [illegible] ظاهر [illegible] مناسبت حروف صامت
وقت اجتماع کسوف [illegible] که وقت [illegible] النیرین است
[illegible]
[illegible]
هو الذی یرسل [illegible]

تا شرقیا و اما قریبا و [illegible] گوان دایم و [illegible] خان بساید که جانب ایلخانات اصل
از مواد فاسده تسویلات مغفی و تقیید آن فعلی [illegible] گردانید و مقرون مجانبه
دستشام او بود اند نمود بیت ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی ز از این
باد ار مدد جویی چراغ دل بر افروزی فصل در اثبات [illegible] انجاز
حوادث و وقایع از حروف و مرکبات و آن دو اصل است که اثبات آیات قرآنی
با حدیث از احادیث نبوی و [illegible] الاکابر اولیا [illegible] مثل
مثال [illegible] متیقنه از تفرقات [illegible] هر که مستمات [illegible]
فصل [illegible] است مجموع ایشان در طبقه اولی [illegible] بصفت [illegible]
استخراج نمایند مثل [illegible] حادثه متعینه [illegible] از طرف [illegible] تقدیر
ترتیب [illegible] قرآن کلامی [illegible] حادثه استخراج نمایند [illegible]
منسوب منقولست که حکم کرده بود که در سال [illegible] از هجرت [illegible]
[illegible] و در [illegible] واقع شد [illegible] امام جعفر صادق
منقولست که از لفظ [illegible] استخراج [illegible] سعد الدین حموی [illegible]
[illegible] بعضی اصحاب بضیافت [illegible] و در راه [illegible]
آمد شیخ [illegible] الحال [illegible] مراجعت نمود و آن ضیافت [illegible]
[illegible] آن ضیافت بود [illegible] خانه هلاک شده اند [illegible]
منقولست که [illegible] التقاط کرده بودند که در [illegible] از هجرت سلطنت
متعلق [illegible] خواهد بود و از آن [illegible] و از لطایف [illegible]
ثلاث و سبعین و ثمان مایه هجری که سلطان مرحوم ابو سعید بهادر [illegible]
[illegible] بود [illegible] عراق آمد و از آنجا [illegible] و در [illegible]
آورد [illegible] چند کلامی برای [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دولته [illegible]
[illegible] و دولته [illegible] العزیز [illegible] و این فقرا

[illegible]

١٠٦

بجهت [illegible] بعضی از پادشاه زادهگان سابق که بسبب [illegible] اوایل
دولت بسیار مرحوم بوده [illegible] صاحب [illegible] سابق حقوق
محبت [illegible] التماس رشید [illegible] سلطان ابو سعید
[illegible] شده و بعد از ده [illegible] بود بخت [illegible] که امسال [illegible]
[illegible] سال صحیح است که متعارفست که [illegible]
[illegible] تمام [illegible] بنابراین در خاطر افتاد
که [illegible] سلطان ابو سعید [illegible] سال وفات خواهد کرد و بعد از آن [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین اردبیلی قدس الله روحه العزیز [illegible]
[illegible] اولیا است [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] الحال [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] زبان جاری شد الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل [illegible]
سابق شده بنابراین [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] نمود [illegible] بعد از [illegible] که این فقیر
[illegible] از [illegible] شدن [illegible] در اتفاقات
[illegible] حصول خبر وفات او ظاهر شد که مقتل سلطان ابو سعید تاریخ [illegible]
بوده [illegible] لطایف [illegible] چنانچه [illegible] مقتل تاریخ [illegible]
او دست [illegible] نظم سلطان ابو سعید که [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] سال تخت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] که [illegible]
گشته بود [illegible] تاریخ مقتل سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] صورت جدید [illegible] که سال وضع [illegible] سال وضع [illegible] فصل
حضرت [illegible] فصل از مطابق طرق [illegible] حضرت امام جعفر صادق

منقولست که نام خود را با نام مادران الرشید بسط و تکسیر کرده و نام یازدهم صورت
فرزند شود تمام یازده سال که مهمای تمام متواری بود و خود را [illegible] نمود
و دوازدهم [illegible] الرشید نظر کرد صورت شهید دید در شب [illegible] طالع [illegible] آمد
که او را [illegible] خوانده داد و [illegible] رنج از آن [illegible] بیرون آورد و حکم فرمود که در آن تاریخ
او را [illegible] خوانده همچنانکه این صورت را در [illegible] دیده بود [illegible] جهان طریق نقل کرد
[illegible] ایشان طالع [illegible] نظرات [illegible] دو [illegible] نظرات [illegible]
بلی طالع ممکن است و اگر کسی را ذوق تحقیق این باشد [illegible] آگر [illegible] باید که
[illegible] اضافت فرموده باشند [illegible] حقایق [illegible] فصل
این مقوله گفتار حضرت شیخ نجم الدین کبرا رحمة الله [illegible] منقولست که در وقت
چنگیز خان و سلطان محمود خوارزمشاه بجهة [illegible] حال ایشان [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] این بیرون آمد خ د ا ب ب ج ع ا ن ا م
و د ر ش د ع د ا ن بجهة حال خود نام خود را [illegible] تکسیر کرد [illegible]
[illegible] حروف [illegible] ن ش ع ا د ت ع ش ی خ بیرون آمد بعد از آن
فرموده [illegible] چون مریدان سؤال کردند که چه حال است شیخ فرمود
که در اعمال جفر نظر کردم خرابی جهان آمد و شهادت شیخ بعد از آن
هفت سال چنگیز خان آمد و جهان خراب شد و شیخ شهید شد [illegible]
که هم [illegible] ترکیب بیرون آمد پیدا شد تنبیه این اعمال [illegible]
صاحب [illegible] بهتری نماید [illegible] مصفی [illegible]
[illegible] شرایط توبه و تصفیه بجای آورد [illegible]
[illegible] لطافت [illegible] طهارت اصلی باشد [illegible]
خاطر [illegible] چون حقایق [illegible] حال [illegible]
چنانچه از مطاوی مقدمات سابقه معلوم شد [illegible]
[illegible] شروع [illegible] که [illegible] شرایط

اعمال که محققین فرموده اند [illegible] والتوفیق من الله تعالی خاتمه [illegible] این فن گفته
اند که [illegible] امام جعفر صادق [illegible] اول جعفر [illegible]
که [illegible] کل [illegible] حروف [illegible]
[illegible] شرایط این فن [illegible] ظاهر و باطن
[illegible] طهارت ظاهر [illegible] شرع [illegible] و اما طهارت باطن [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] شرایط [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] موجب [illegible]
[illegible] ضروری [illegible] باشد [illegible] که هیچ وجه دیگر [illegible]
[illegible] توسل [illegible] حروف [illegible] امانت الهی است
[illegible] روح قدس [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] انعکاس [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] این فن [illegible] موضع [illegible]
اعمال ایشان [illegible] کتب اهل این فن [illegible]
شرایط این فن [illegible] نفس [illegible] مناسبت [illegible]
عالیه [illegible] اتصال معنوی [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] چنانکه آهن که گرم شد [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] آهن که [illegible] مقناطیس [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] مناسبت [illegible] عالیه [illegible]
[illegible] او [illegible] مناسبت [illegible]
دارد و [illegible] قوت فعاله و منفعله [illegible]

باشد و بیرون از دو برج که تقسیم است اگر او را انگاره سازی در برج در این گویند هم
انتظام بهم افراد عالم این دو دوت است و قوة اولی در حیاة اکوت و از دو ثانیه
و جبر اوست ارج مراتب عالم روحانی و جسمانی سار ربیت پس هر کار کسی که مطلوب او ظلم
داشته باشد البته یکی از این دو منجم را آن نحو اعداد باید او را از باب قدرت و غلبه باشد تحریک
قوت قوی کرده نفس تحریک کنند باید فرق و توسل و این دو باب بجز رف علم آن
مطلوب بحسب طبیعت بحکمت معنی و شنی و تجربات [illegible] الله اوقات مناسب او
نساع علوم مثل نظرات مریخ ذکر اکب برطبیعت او باشند باید نمود و اگر از باب
محبت باشد تحریک قوت محبت باید کرد و مراعات اوقات مناسب آن باو
نساع علوم چنانچه مثل نظرات زهره و مشتری و امثال کلمات انسان او کواکب علام
چنانچه در مواضع آن به تفصیل معروف شد و از جمله شرایط [illegible] مناسبه
مثل ترک حیوانات و اقل ادام آن هفت روز تعیین کرده اند و اکمل آن
۴۰ روز [illegible] از [illegible] اشنیده و اصل و استنشاق حوادث قبل از
وقوع است که شخص التزام صدق نماید در ماضی و مستقبل و حال چنانچه اصلا
دروغ از و صادر نگردد مگر اخبار از ماضی و حال بخلاف واقع [illegible] نماید و
خلاف اصلا نکند نفس [illegible] متعاکس [illegible] گرداند مستعد [illegible]
کرامات فی النوم والیقظه و اصل [illegible] ترک [illegible] است [illegible] که [illegible] احادیث
حق نماید [illegible] اگر ان اطلاعات [illegible] و در بعضی [illegible] منقول است
که گفته اند ان احد [illegible] وحیدی فانها [illegible]
[illegible] وفقنا الله تعالی لما هو خیر لنا من الفعل والقول
والعمل وعصمنا من الخطاء والزلل
واورثنا شکر نعمه الباطنة
والظاهرة وارزقنا سعادة
الدنیا والاخرة [illegible]
تمت [illegible]

۱۰۸

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دوم در ذکر اختیارات شرعیه مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در
صفت اختیارات شهور و ایام و لیالی و ساعات و تعیین او در فصول آینده
فصل دوم در اختیارات شهور اثنی عشر فصل سیم اختیارات ایام
اسابیع فصل چهارم در اختیارات ایام [illegible] فصل پنجم در اختیارات
روزهای [illegible] چون موافق یکی از ایام اسابیع افتد فصل ششم در اختیارات
لیالی اسابیع فصل هفتم در اختیارات لیالی متبرکه فصل هشتم در اختیارات
شب قدر چون مطابق یکی از لیالی اسابیع افتد فصل نهم در اختیارات ساعات
مستطیله نهار بقول [illegible] مشارقه و مغاربه فصل دهم در اختیارات ساعات
مستطیله لیل بقول مشارقه و مغاربه فصل یازدهم در اختیارات ساعات [illegible] از
لیالی و ایام [illegible] ساعات فصل اول در صفت اختیارات شهور و ایام
و لیالی و ساعات و تعیین او در فصول آینده بدانکه وقت و زمان را اثر است
در اجابت [illegible] تمام [illegible] شیخ شرف الدین [illegible] رحمة الله علیه از کتاب
[illegible] که مشتمل است بر شرح حدیث ان لربکم فی ایام
دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها چنین فرموده که النفحات مصادفة
الوقت اللائق بالمطلب والاسم المطابق والمعونة در کتاب لوائح القمر
آورده اند که حکمای متقدمین [illegible] دعوات [illegible] اختیار
اوقات [illegible] اوضاع افلاک و انظار کواکب اثبات [illegible]
باشند [illegible] حکمای اسلامی از کبار [illegible] ابرار اوقات شرعی
وضع کرده اند و دلیل [illegible] آنست که اول العزم از رسول [illegible] که ارباب
شرایع اند [illegible] بل جمیع طاعات و عبادات را اوقات شرعیه
مرتبط کرده اند چنانچه در شریعت مصطفی [illegible] خاتم النبیین از اوقات
صلوات و مناسک حج و صیام رمضان [illegible] مفهوم میگردد [illegible]

تتبع اطوار و اقتضای آثار [illegible] سعادات که [illegible] و خواص و آثار ایشان
ایشان [illegible] از اختیارات اهل حکمت مترتب خواهد شد چون [illegible]
[illegible] و ملاحظه و [illegible] احوال و اثرات علوی و تاثیرات سفلی [illegible]
و توفیق یافته اند لاجرم از معرفت خاصیت هر زمان و مکان نجات حاصل
[illegible] انبیا را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابواب اجابت دعوات [illegible]
[illegible] از خواص [illegible]
[illegible] بعضی از شهور و ایام و لیالی [illegible] ساعات [illegible]
[illegible] مطالب [illegible] مرادات [illegible] اختیار [illegible]
را جهت وظایف عبادات و طاعات معین ساخته و چون این
مقدمه بوضوح پیوست اکنون بدان که این علمای این علم در اختیار شرعی
[illegible] در اعمال شرعی [illegible]
[illegible]
[illegible] شرایط آن اقدام نماید [illegible]
[illegible] اختیارات شرعی [illegible]
و لیالی [illegible] چهار ماه [illegible]
[illegible] ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب است [illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
روایت [illegible]
تمامت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول

و لا قوة الا بالله العلي العظيم است [illegible] از اسمای حسنی [illegible]
[illegible] آن ماه [illegible]
ماه [illegible] اشتغال نمایند [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] **فصل دوم** در بیان [illegible]
[illegible] احوال مختلفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افضل ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] دعوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اشتغال نمایند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل سیم** [illegible]
[illegible] سوای لیلة القدر [illegible]
[illegible]
[illegible] لیلة القدر اختلاف [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]

شده و معرفت شب قدر مخصوص خواص است که اگر غره رمضان یکشنبه باشد شب قدر در
لیالی افراد است از دهه اول و اگر دوشنبه بود هم در لیالی افراد از دهه اول است
و اگر سه‌شنبه بود هم در لیالی افراد از دهه وسط و اگر چهارشنبه بود هم در لیالی افراد
از دهه آخر است و اگر پنجشنبه بود در اشفاع دهه دوم است و اگر جمعه بود در اشفاع
دهه آخر است و اگر شنبه بود در اشفاع دهه ... طلبیدن لکن در افراد دو در رساله
مکتوب که در شرح مضمون نوشته اند جزم کرده است که لیلة القدر شب
۲۷ رمضان است و دلیل نقل در آن باب ایراد فرموده و هر شب از لیالی
هفته که موافق عدد مذکور باشد در ماه رمضان عملی و ذکری نقل شده
در فصل ... مذکور و ذکری میشود و اما ساعات دو نوع است هر قسم مستقلی
از ساعات مستویه است که روزی دوازده و شبی دوازده باشد و هر ساعتی از
[illegible]
کوره میشود و در فصل دهم ساعات منطقه لیل ... میکرد و اما آنچه از
باشد که از روزی یا شبی معین ساعتی مخصوص را ذکر کند و در آن عملهای
خاص بجا آورند چون بعضی ساعتها از روز عید و عرفه و شب برات و غیر او
در فصل یازدهم ساعات مرتسمه ... بجا آورد و در فصل ۱۲
ساعات مرتسمه لیل مرقوم میشود بالله توفیق و اما اختیارات سهور اثنی عشر
محرم اذکر وی الله اکبر ۱۰۰ و اسم وی یا جبار السماوات ۲۸۸ و عمل وی
... و ثبات عزم و تقویت قلب و ظفر خصم و سفر او
صفر ذکر وی الله اکبر ۹ و اسم وی یا معقب اللیل و النهار ۲۸
و عمل وی ... و طلب ... اثر نظر دیو و پری
ربیع الاول ذکر وی الله اکبر ۱۰۰ و اسم وی یا قادر یا مقتدر ۳۵۰
و عمل وی زیاده کردن است ... و دفع آفات از ...
ربیع الآخر ذکر وی الله اکبر ۱۰۰ و اسم وی یا ارحم الراحمین ۱۱۱۵

١١٠

و عمل وی حفظ اطفال و لوازم ... است و سود یافتن از معاملات و ... بکران
جمادی الاول ذکر وی الله اکبر و اسم وی ۲۰۷
و اسم وی یا ... ۱۳۶ و عمل وی ... طلب اولاد و ... ولادت
و تربیت اطفال جمادی الآخر ذکر وی الله اکبر ۲۵ و اسم وی
یا مقیض النور ۱۵۸۶ و عمل وی تحصین ... از اعدا و دفع ...
و طاعون و وبا و سایر بلیات رجب ذکر وی الله اکبر ۹ و لا اله
الا الله ... و اسم وی یا وتر یا احد ۲۰۵ و عمل وی
دفع سموم و سحر و ... از خشم و ایمنی از قهر ملوک و زوال خوف و
شعبان ذکر وی الله اکبر ۹۰ و لا اله الا الله ... و اسم
وی یا علیم یا حفیظ ۲۲۳ و عمل وی ... مصالحات و ...
نفس و نرم ساختن دلهای سخت و اصلاح ... رمضان ذکر وی
الله اکبر ۲۹ و لا اله الا الله ... و لا حول و لا قوة
الا بالله ... و اسم وی یا حی یا قیوم ۱۹۰۱ و عمل وی
تقویت حافظه و دفع نسیان و حفظ علوم و کشف مشکلات ...
شوال ذکر وی الله اکبر ۱۰۰ و اسم یا منور یا ملهم الرشد
۳۲۷ و عمل وی طلب ... و ... کردن مراة ... و ...
کلام و قبول ... ذی‌القعده ذکر وی الله اکبر ۳۶ و اسم وی
یا منعم یا مجید یا محسن یا مفضل ۹۱۶ و عمل وی هلاک ظلمه
و تخریب بیوت ایشان و تخفیف مظلوم و نجات ذی‌الحجه ذکر وی الله
اکبر ۵۷ و سبحان الله ... و الحمد لله ... و لا
حول و لا قوة الا بالله ... و اسم وی یا حفیظ
یا رقیب یا حسیب ۳۱۴ و عمل وی حفظ اموال از دزدان و
خاینان و راهزنان و ... دفع خوابهای ...

فصل سیم در اختیارات ایام اسابیع الاحد ذکر وی لا اله الا الله الحی
القیوم و اسم وی یا حی یا قیوم ١٩٥ و عمل وی ساختن عمارات عالیه
و ابتدا اعمال کلیه و طلب گنج زر و دقایق الاثنین ذکر وی لا اله الا الله
ذو الجلال ١٠ و اسم وی یا رحمن یا رحیم ٥٥ و عمل وی تهیه
اسباب سفر و معاملات و دفع قطاع الطریق و الحی از در اول الثلث ذکر وی
لا اله الا الله القدوس الجبار ١٠٠ و اسم وی یا ملک یا قدیر
١٣ و عمل وی مناظرات و کشف حقایق و دفع خصمان و دفع تنبیهات و آفات
الاربعاء ذکر وی لا اله الا الله الرحمن الرحیم ١٠ و اسم وی یا علی
یا عظیم ١٢٠ و عمل وی معالجات بدن و ساختن ادویه الاشربه و دفع بیدن
الخمیس ذکر وی لا اله الا هو ١٠ و اسم وی یا کریم منان ٣ ٣ ٧ و عمل
وی طلب مرادات و حاجات از اکابر و طلب رزق و دفع تنگ دستی الجمعه ذکر
وی لا اله الا هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن ١٠ و اسم وی یا باقی
یا غنی ١٧٢ و عمل وی اجابت جمیع دعوات و تمام اعمال خیر ...
است و السبت امروز ... معرفت ... و فضایل وی ...
السبت ذکر وی لا اله الا الله الولی العافیة ١٠ و اسم وی یا فتاح یا رزاق
٩٧ و عمل وی در اوایل امور مصالحه میان دشمنان و در ... و دفع حزن
اعادی فصل چهارم در اختیارات ایام فاضله این ایام را در کار
و اعمال ... و در ... اعمال است ... کار ...
است و آن صفت ... عاشورا ذکر وی لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم ما شاء الله ٢٩ و عمل وی قوت ... و اثبات
در وقت زوال ... محل اجابت دعا است ... هر دعا که کند
اجابت مقرون ... ذکر وی سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له
٧٢ و عمل وی طلب فتح و وسعت رزق ... دشمن ...

١١١

ذکر وی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و
عمل وی جستن دفاین ... و دفع ... و ... رمضان ذکر وی سورهٔ فاتحه
و عمل وی انهزام عدو و تفریق ... مطیع شدن ... عید فطر ذکر وی
الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ... عمل وی دفع هموم
و غموم و کشف احزان و طرد شیطان ... ذکر وی تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین
... قدیر ٢٥ و عمل وی جمعیت خاطر و اصلاح
کار ... ذکر وی الله اکبر ... کبیر الحمد
لله علی التوفیق ٢٠٠ و عمل وی هلاک اعدا و رفعت شان احباب
... فصل پنجم در اختیارات روز ... چون موافق یکی از
ایام اسابیع افتد الاحد ذکر وی لا اله الا الله الواحد الاحد
العزیز الوتر الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
١٨ و اسم وی یا رحمن یا رحیم ٣ و عمل وی طلب امن از خوف
... و دفع ... و دفع ظلم ... و ...
و اکتساب مکارم ... ذکر وی لا اله الا الله جامع الناس
لیوم لا ریب فیه ١٥ و اسم وی یا دایم یا قایم یا باعث یا
وارث ١١٥ و عمل وی دفع خوف و خلاصی از مهلک و بر ...
... و صلح میان ... ذکر وی ... اخلاق حسنه ...
ذکر وی لا اله الا الله العلی العظیم ... الارض
و السموات ٢٧ و اسم وی یا قادر یا مقتدر ١٨ و عمل وی ...
... و دفع ... ذکر وی لا اله الا
الله ذو الطول العظیم و المن القدیم ٢٧ و اسم وی یا ...
... ٢٨ و عمل وی دفع ... و ...
و ... و حفظ ودایع و استمالت ... الکتب ... و ...

بخور ذکر وی لا اله الا الله مجیب الدعوات و مقیل العثرات ۲۵ و اسم وی
۲ یا منزل البرکات ۱۰۱ و عمل وی محبت الهام و مهابت نزد خلایق و دفع وسواس
و اوهام و تفرقت در امور کلی الخمیس ذکر وی لا اله الا الله الملك الحق
و ارحم الراحمین ۱۹ و اسم وی الله صلوات و سنة رحمت رسالت پناه ۳۰
۹۹۹ و عمل وی توسیع رزق و تحصیل علوم و یافتن کنوز الجمعة ذکر جلیل
سحر و تأسیس عمارات و توفیق طاعات السبت ذکر وی لا اله الا الله
علام الغیوب کاشف الکروب ۱۵ و اسم وی یا ساتر العیوب
۱۵۰۱ و عمل وی اخفا و وقت یی و پنهان شدن از خصم و خلاصی از سجن و محفوظ
ماندن از سقوط و اقبال فصل ششم در اختیارات لیالی اسابیع لیلة الاحد ذکر
وی سبحان الله قبل کل احد و الحمد لله بعد کل احد و الحمد لله یبقی ربنا
و یفنی کل احد ۲۲ و اسم وی یا صاحب کل غریب و عمل وی خیر
یافتن از عالم الغیب نام و حکمت و یافتن لیلة الاثنین ذکر وی سبحان
الله ملء السموات و الارض و ملء العرش العظیم ۳۰ و اسم
وی یا مکرم ۲۵ و عمل وی ازالة غمها و ... و دیدن خوابهای صحیح
لیلة الثلثاء ذکر وی الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله ۴۲
و اسم وی یا نصیر ۵۵ و عمل وی تسخیرات خصم و رد او و بدیان لیلة
الاربعاء ذکر وی سبحان ربی العظیم ۳۰ و اسم یا مسبغ وی
البلایا ۲۳ و عمل وی معالجات عین و اذن و دفع خفقان و ذات
الریه و شرب ادویه لیلة الخمیس ذکر وی استغفر الله ربی و اتوب
الیه و اسم وی یا محب المحسنین ۲۱ و عمل وی تسهیل مجاهدات
و قوت بر قیام لیل و تقویت قلوب ارواح لیلة الجمعة ذکر وی اللهم صل
علی النبی الامی محمد و آله ۵۰ و اسم وی یا مالک یوم الدین
۵۵ و عمل وی رؤیت حضرت رسالت در خواب و مشاهده روحانیات

لیلة

لیلة السبت ذکر وی لا اله الا الله وحده لا شریک له محیی ...
سبحانه ۱۰ و اسم وی یا منعم ۱۱۱ و عمل وی در اوقات امور علمی
و اظهار عجایب حالات و فهم علوم غریبه فصل هفتم در اختیارات لیالی
متبرکه از لیالی معین از کار و اعمال است چنانچه امام ... ضرور را در اسرار
و اسرار کار ضرورست لیلة غرة محرم ذکر وی سبحان ذی الملك و الملکوت
۵۰۵ و عملش دیدن انبیا و ائمه و دیگر ... ابرار اولیا و صلحا کرام
الزمان ذکر وی تبارك الله رب العرش العظیم ۱۵۱ و عملش
تراحم و جوهر نزد ملوك و نفاذ امور رفعت درجات لیلة المعراج ذکر
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی ۲۷ و عملش احضار ارواح
و دفع وساوس و خیالات و طرد هوام و ... لیلة البرات ذکر سبحان
ربی الاعلی الوهاب ۳۰۰ و عملش ... اخلاق ... حمد
جهد و کسب فضل و ... لیلة العید فطر ذکر سبحان الملك القدوس
۱۷ و عملش طلب علوم خفیه و وسعت رزق و اطلاع بر ... اعمال
لیلة عید الاضحی ذکرش الله اکبر و لله الحمد ۱۱۱ و عملش طلب شفا و
حفظ صحت و ازاله امراض و اوجاع و دفع خوف و خشیت و وحشت فصل
هشتم در اختیارات شب قدر چون مطابق یکی از لیالی اسابیع افتد لیلة الاحد
ذکرش سوره اخلاص ۱۳۰ و الشمس و ... ۳۰ و عملش طلب راحت و
سعت رزق و یافتن مراتب و دفع ... و حصول ... لیلة الاثنین
یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح ۲۶ و اسمش یا خالق
یا مصور ۲۶ و عملش ... و ولد و یافتن ... و محبت
قلوب ... لیلة الثلثاء ذکرش لا اله الا الله الواحد القهار
لا اله الا الله الملك الجبار ۹۹ و اسم وی یا مقلب القلوب ۲۶
و عملش دفع الام ظاهری و باطنی و ... اسرار ... و مغلوب ساختن اعدا

وترتیب دواب لیترالاربی ذکرش سبحان مقلب القلوب و نهلالتشا ۱۲۱ و
بمش یا کاشف الغم وعملش صید مطلوب رسیده و دولت گران دشمنان
التسخیر قلاع و حصار لیلة الخمیس ذکرش لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین ۶۶ دامش یا علیم یا رقیب یا حفیظ ۹۲ دعملش
استدامت دولت و ملک و عملهای که برشایع و ارباب مناصب دارد و لیلة الجمعه
ذکرش فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ۹۲ دامش یا
متکلم یا جلیل یا قدوس ۱۴۳۱ وعملش تسخیر قلوب سلاطین وافزون آنها
جاه و کار ایزد و جمیع اعمال خیر داروی لایق است لیلة السبت ذکرش الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ۱۹۸ و امش یا
علام وعملش منع زهر و دفع الضیق النفس و فکرهای روح فرح یاقتن
دفع موذی شدن و الهام فصل هشتم در اختیارات ساعات منتظمه نهار را
بقول علمای و معا ربه و فرز و انشان هر ساعتی را نام الیت و در هر یک عملی
است اما قول مشارقه و در ساعات منتظمه نهار را است اول برای الهام
الفت و محبت نیک است دوم ماقود برای خشم اخم است ۳ تو برای شکار
مرغ و ماهی است ۴ سلم برای حیاة و عقارب است ۵ سعلاک برای
دفع سباع و دحوش است ۶ شیمور برای خلاصی محبوس و عقلات ۷ بدود
برای التفرقات ملکی و صلح ملوک است ۸ بذرق برای دفع ظلم و زجر
فنقات ۹ بدان برای منافع نفر المنی از او و دان است ۱۰
یمون برای تحول بر سلاطین ۲ و حکاکات ۱۱ جو برای طلب اعمال
کلیه و محبت است ۱۲ صلیون برای بستن زبان خصمان و کشتن
نطق است اما قول مغاربه در ساعات منتظمه آنها را اول برای وصل
صلح دمو انقلست ۲ برای قتل و دفع اعدا و تفریق و تخریب است ۵
برای تفرت و ظفر و خلاصی اما ساعات ۶ برای اعمال محبت و جذب

۱۱۳

قلوب است ۸ برای التفریق و التسلیطات ۹ برای حب و مناظره و غلبه
است بر اعدا ۱۰ برای امور سلطانی و متعلق است ۱۱ برای مصلحت
و تالیف و تردد است ۱۲ برای زنان ثابت و تلیین قلوب است

سوم بشر

در خواص حروف بسم الله الرحمن الرحیم مرد خبات علی لوح ۳ در ۳ است
در خواص حروف مرد خبات از لوح مثلث که عنوان است بر اعمال لطیفه
مشتمل است بر چند فصل بر حسن دوازده فصل فصل اول در ایجاد محبت
اموات و در تقریب فصل دوم در احداث عداوت قوی در نفوس
فصل سیم در القاء وحشت مفرط که بحد جنون برسد فصل چهارم
در از دیاد محبت مفرط در نفوس فصل پنجم در ایجاد مهر وصل کلی در قلوب
فصل ششم در احداث میل و محبت در قلوب سلاطین و حکام فصل هفتم
در القاء محبت عظمی در نفوس اکابر و عیون فصل هشتم در زیاده کردن
محبت دوستان و دولت گردانیدن دشمنان فصل نهم در مهربان ساختن
شاهزادگان و مطیع گردانیدن ملکان فصل دهم در ایجاد محبت تام در
نفوس کافه انام از خواص و عوام فصل یازدهم در فتح ابواب حیران و
قبض مرادات فصل دوازدهم در تسخیر قلوب سلاطین و حکام و این عمل مجرب
مجرب است امام جعفر صادق ؏ فصل اول در ایجاد محبت اموات و انقلوبه
صاحب المرصود آورده که هر که این لوح بنقش بر انگشتری بزن فولاد اربت عطارد
دشمنی وقت دولت نقش کند تمام کمال شود و بحروف مرد خبات
المنی مروج و خالی از حروف مفردات الهی طرز با کلمات اربعه قرآن
تعالی بجی و له الملک با حروف عشره کهیعص حمعسق و اسماء ملائکه
ملائکه و اسماء علوی و نقش از وز و حروف و اشکال از وز و دو
را با اسم مطلوب و در قلب بنویسد بهمان نوع که سوران بروجهی

مفرحات محبت عداوت

ج		ا
	ه	
ط		ز

فایده مروحات محبت

هر کس که بخواهد خانه شود از برای او محبت

لـ ه كَمَاءٍ اَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الاَرْضِ
فَاَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ه وَ هُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا
عَالِمُ الغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ي ع يَوْمَ الآزِفَةِ
اِذِ القُلُوبُ لَدَى الحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا
شَفِيعٍ يُطَاعُ ع عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ فَلَا اُقْسِمُ بِالْ
الجَوَارِ الكُنَّسِ وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ ص.
ص وَالقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ

... شکافته نشود و در آن ... آیه ... ۲۵ ... آیه محبت ...
... بر لوح نقش کند ... تمام و کمال ... [illegible]
[illegible]
... از محبت ... اگر کسی لوح ... تمام ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل دوم ... در نقوش صاحب سر المصون ... [illegible]

[illegible]

فصل سیم ... [illegible]

[illegible]

۱۱۴

... وانا ... [illegible]
... بر آن لوح خواند ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... کلمات این است (طها) (سلم) (سحا)
(سماا) (...) (...) (...) ... [illegible]
[illegible]

فصل ...م ... [illegible]

[illegible]

محبوب فی دادن شکل ششم ... و آیات عزیمت و محبت بعد ... بخواند بر آن شکل ...
و لما جاء موسی لمیقاتنا الی قوله مفتاح آیه اول ... و آیه یوم نبطش
البطشة الکبری انا منتقمون را ۲۰ بار بر آن لوح شکل ... بخواند و آن
... شنبه کند ... علوی و سفلی ... مخاطب ساخته ... ایشان ...
جوید بعد از آن آیات ... توکلیا ایانوخ میوت السحابی ...
یا صاحب ... الیوم الملک حصفیائیل تبهیج ۲۲۲ ...
پس از دفعه ... سبز ... کند ...
... در حال ... تلاوت آیات ... و محبت بعد ...
مشغول شود ... مراد ... حاصل ... مقصود
تأخیر ...
فصل ... در ایجاد ...
... ۳ ۳ ... از مفردات و حروف عشره و کلمات اربعه
ملائکه ...
پس ... کتابت کند هاها ووودک
دد ک ووووو د د می س ماهوس س س
ع ع ع ع ع ع ککک و ک ... آیات عزیمت ...
بعد ... پس از دفعه ...
... از حروف عشره و کلمات اربعه و اسماء ملائکه ...
... زعفران و گلاب ... حروف و کلمات و
ملائکه را رقم زند ۲ د د د د د د د ن د د د و د د ن د د
عرهه هوهه ۵۵۵ د د ... الا ما مجد ...

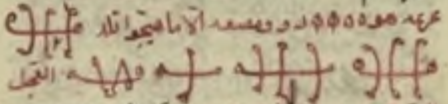

العجل
العجل هی هی ها ها عجل عجل پس آیات عزیمت را بعد و معلوم

۱۱۵

تلاوت کند و بعد از ... آیه ... اطلب ...
الوحا الوحا العجل العجل الساعة الساعة بعد از آن ... البور ...
... فصل ششم در احداث میان محبت ... سلاطین و حکام ...
... سبز ... زعفران و گلاب بر ورق ... و این لوح
را تمام ... از حروف مفردات ... حروف عشره و کلمات
اربعه ... عزیمت و محبت بعد ... تلاوت
بعد ... ۲۱ بار ... رکعت نماز کند ...
و این لوح ... بعد از سلام ... کند ... پس
... سلاطین
و حکام ... اختیار محبت
در دل ایشان ... شود ...
... سلاطین و حکام و ارباب ...
... مبارک ... این ...
...
الاسم ... کند ... اسم ... کند ...
بعد و معلوم ... لوح ... کند پس ...
... سبز ...
... متصل ... کند و بعد از آن ...
... پس ... بعد از آن ...
... کند و نظر ... و ... محبت ...
کند ... معمول ... موضع
... کند پس ... ب ...
فصل هفتم در القاء محبت ... نفوس ... الصوت

گوید که اگر کسی بخواهد دفع ... در آتش اندازد که در بیت لوح مزوجات را چنانکه از حروف
عزو ولوت از نبه واکسی است علامه ... ق و مهر ... و در آن جواب اسم او
کند و آیات عزیمت و محبت العبد در مقر بخواند و نقش کند پس یک یک را به تدریج
در آتش فرو می اندازد و هر باری میگوید ایها السید العظیم مسطرون
تهییج ... تهییج ... و ... الحکم الفلانی و الودین الفلانی علی
محبت ... و ... ازین عمل کند هم ... دعوی امر و ... همین عنوان
عدد ... مقصود ... و ... اگر کسی بخواهد ... جوان ...
و ... که الوید و لوح مزوجات را برآن ... خالی از
حروف ... و کلمات اربعه ... پس آیات محبت و محبت العبد و ...
تلاوت کند و بر آن لوح ... پس ... ۷ ... و ۷ ... ۷ ...
لیکن این اشکال ... بنویسد ۳ دل ... ۷ ن ... [illegible]
[illegible] بعد از آن ... سوی ...
نقل ... و حروف ... و اشکال ... بعد از این
اشکال ... پس از تمام عمل ... و ... اب
... کند فصل ... در ... کردن محبت و دوستان ... و ...
دانشمندان صاحب سر المصون گوید که اگر کسی این ... مزوجات را تمام ...
بجمیع ... است کتابت بکون ۲ ... و گلاب ...
... عمل از برای ... است بکون ... الکرلی است بکون ...
آیات ... و محبت العبد و مقر ... و ... در میان ...
... و ... کند پس در میان ...
... ۲۵ ... بخواند ... از آن ...
... اگر ... و در هر یکی لوح مزوجات تمام
کند ... جمیع ... تمام ...

۱۱۶

... کند ... این حروف ... عظیم ... کتابت
[illegible]

... پس ... و ... آن ... در ... که ...
... آیات عزیمت و محبت العبد ... خواند ...
... لا ... ۲ ... اوراق
نقش کند پس ... کند ... محفوظ ...
... و ... عجایب ...
... دو ... و الفت ...
... فصل ... در ... ساختن ...
... مخالفان صاحب سر المصون گوید که اگر کسی این ... عظیم تمام ...
... و زعفران و گلاب ... زجاج ... این کلمات
حروف ... [illegible]
[illegible]
... آیات ... و محبت ... نقش کند و ...
... ۳ ...
... نقش ... کند اگر ...
... و محبت ... شود ...
... گوید ...
... فصل ...
... المصون ...
... آیات ... تمام و کمال ...
کتابت ...
... نقش کند پس ...

داد در تش ساخته باشد نخشته اکر شب قرمزی پس چو ... از جا وارد ... مطابقت
او دو اسم ی ... دارش و اسم ... و ... دارش ... بعد ... نظر بر آن ... قلم
... ساخته درو اعداد ابزر نوشته و بر آن ... آیت با کفه مهم کنند و
فرو ... پس ... دعود ... ل بخور کند و در آن ... آیه و ما جا ما الی
امر الله و آیه یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون را ۲ بار
... این عمل ... وملک ... دشمن اخطاب کرده بگوید توکل یا
الو یا توخ میتود السحاب دانت صاحب هذا الیوم الملک
حصفوانیل بتیخ ۲۲ ... ۲۲ پس آیات ... و ... بعدد
بخواند و علامت صحت عمل ... اوبود ... بعد از قرائت آیات ...
و ... تلاوت آیات ... بعد از آن ... اعوان ... صورت
... نه بر آن ... و حرکت ... پس چون ... طاهر
... عمال ... ساختن ... کند ... صورت ... ان
... در جای ... مقصود بر ... الحصول
... اکه آن ... کند ... الحضرت ... آن ... پایه ...
و ... علامت ... بظهور آید و ... صورت حرکت کند ...
... قوة ... اذن الله تعالی فصل ... در فتح باب
... مقصود ...
پس ... حاجات تمام ... نوشته ...
آیات ... و محبت ... کتابت کنند ... حروف و اشکال
... فصل ... و ... لوح ... بعد از آن آیات
... محبت ... بخواند ... بعد از آن ... انکا
... فاذا ... و عد ... دکان ... مغا ...
حاه ۲ ... اسم یا فتاح صد بار تلاوت کند ... روزه دارد ...

۱۷

و ... سفید کرده و ... پاک سفید ... بر ...
دی کشاده ... بسته ...
باشد ... حاجات ... آن اطلاع ... برکت و وسعت ...
... بسیار ... روی ... آن ...
دیگر حاصل ... اسماء و حروف و اشکال ... بعد از لوح ... بنویسد این است ...
اذدیاب و یانبطقوش یانبوطیوش اسطیطش هطنطش
بنوسیططرون بنهیطا سعیم کهور کهور بکتوك ...
لطیفا هوی اهوی هوی یا طاب ا ه ا ه ا ه ا ه ...
ساخ ... سکینا ملکفنا ...
... فصل دوازدهم در تسخیر قلوب سلاطین و حکام و ...
است بحضرت امام جعفر صادق ... صاحب ... آورده که اگر کسی اراده کند
بر ... سلاطین و حکام و ارباب دولت و حاجات و مرادات ...
... آید ... جوان باشد و ...
... بر وجهی که قابل کتابت شود پس ... لوح ... حاجات است تمام ...
بر آن پوست نقش کند ... و ... لوح کتابت کند ...
آیات ... و ... محبت ... حروف ...
که در ... اعمال محبت گذشت ... این لوح ... کتابت ...
... سبب ... و محبت ... متعین ... کند ...
لوح ... سوره انعام ... مرتبه تلاوت نماید ... تمام کند ...
... این عمل و تلاوت ... که با تمام ... متفرج گرداند
... الله ...

بعد از عزیمت به جانب ... والف ... محمد ... ولعه ...
بجو نام کی آلته والذی ... حبالیة لعد حروف ... را ... وفرت ...
یا خضیکه ... و آنیتی والنعات ... ولوح را ... کنند و اسم ملک
... نام ملک ... رزق قبائل و دکر ... قائل القام کرتید ... ملک ...
... المذطب و کوشش شمس و حروف ... محمد ...
... نام ملک ... خراجیل ونام ملک ... ابا عبد الله الحارث و کوکب ...
حروف ... ... ملک ... کبیر ...
ونام ملک ... ابا ... و کوکب ... و حروف ...
... نام ملک ... ونام ملک ...
... و کوکب عطارد و حروف ... ما ...
... نام ملک ... ونام ملک ...
السید ... و کوکب ... و حروف ...
... نام ملک ... ونام ... السید عبد الرحمن ...
و کوکب زهره و حروف ... ملک ...
... نام ملک ... و کوکب ...
و حروف ... محمد ... ملکه ...

بوبنصص

بوبنصش

اهطهفستد

اهطهفشد

فصل چهارم در القاء عداوت میان دشمنان و تخریب دیار ایشان
ستر این مضمون گویم که اگر کسی وفق عظیم را بتمام و کمال بر پوست شغال یا روباه بر
ظهر او ... علیهن ... والکلفی و ... و ... از ... رقم نهد و مثل او
بر پوست گربه بر لوح نیز کتابت کند و اسم آنکسان که خواهد و نزول و خصومت
ایشان مطابق با اسم ... ایشان در عقب برد در لوح ... رقم زند الخ
تولیت و عداوت را بعده مقرر بخواند ... القیاء الی یوم القیمه
پس بگوید ... بخورد ... آن دو لوح را پشت بر پشت نهاده ... عجیبه
میان خود ... مضبوط کرده ... شب تاریک در منزل یکی از آن جماعت
دفن کند تا مقصود بر وی حاصل شود و اگر کسی خواهد که سرای ظالمی یا حمام
یا آسیا ... خواب شود که دیگر عمارت نپذیرد باید که لوح ... الحروف
مفردات با جمیع ... نوشته بکوزه ... که سفید شده آدمی که ... در
وی ... بلبه ... بلبه و اسم الموضع و اسم صاحب را با ... تمام
زند پس ... خلقت و عداوة را بعده ... بر آن بخواند و سوره ... از لم
الارض ... قرائت کند و آیه فجعلنا عالیها سافلها را
نیز ... بر آن لوح بخواند و بعد از اتمام سوره های کران بخورد کند پس ... لوح
در موضع که خرابی آن میخواهی دفن کن بعد از هفت روز ... عجایب بیند ...

فصل پنجم در تسلیط مرض بر دشمنان و ... ذکر ... صاحب ... الوصول
گوید که اگر کسی ... پوست ... بزرگ ... یا ... بر لوح ... بر شمالی که
صاحب کتابت ... باشد صورت ... المرض المطلوب ... نقش ... در سینه
وی ... آیه را ... که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه الی قوله ...
... از سوره ... و آیه ... و عداوت را بعده ... بخواند پس ...
با ... و ... بخورد کند ... را در میان موم ... کرده ...
... کرده باشد بعد از آن در میان خرقه بپیچد که از کفن گرفته باشد

پس معمول عفونت را از نیز سنده آن نعل بیدوان بنهد ما دام که در زیر خطر شود این
بود بیز معمول را مبتدی اگر اعضا مبتلا گردد احوال وی در منزل اول دل وی
مضطرب و متردد گردد و اگر خواهد که انکس این مبتلا را اضطراب خلاص شود معمول
را از وی نیز آن بیرون آورد و در جوی آب روان بیندازد بشود چنانکه
هیچ اثری از وی باقی نماند و اگر کسی بر قطعه از جامه یا پیراهن الشخص مثلث مفردات
را کتابت کند تمام و کمال و آیات نوئیه را و عدادت را لعد و معلوم بر آن بخواند
دور شد و از لذات ما انشد تا ۲۵ بار بخواند بعد از آن آتش از دو میان کفن بپیچد
و از دو در قبر بیرون آورده باشد و هر چند کهن تر باشد بهتر بود بعد از آن
موضع را در دو در قبر یهودی یا ترسا یا انداختن نهد ۷ شبانه روز بگذرد
آن بیرون آورده در منزل الشخص پنهان کند بد حالی و پریشانی و بیراروی وی
و سراسیمه و سرگردانی شود و دفن النظام ~~فصل ششم~~ در اتلاف اموال و اولاد
قطع نسل دشمنان اگر کسی بر پوست یکی از جانوران وحشی لوح مفردات را تمام
و کمال کتابت کند و بر ظهر آن الشماسکین جوی دستعلی و حروف و اشکال
بنویسد و اسم معمول را با اسم مادرش در قلب مثلث بنویسد پس آیات حربیه
و عدادت را لعد و معلوم تلاوت کند و آیه فقطع دابر القوم الذین ظلموا
الی هذه از سوره تا صد بار بخواند بر آن معمول و اگر این آیات را نیز
بر لوح نویسد که ابلغ بود و پس او را در خرقه سیاه بپیچد و در منزل آن شخص
دفن کند بعد از هفته آثار شقاوت و بدبختی از روی کار وی بدید آید
و اگر کسی لوح مفردات را با آنچه نوشته است در داخل وفق مربع و قلب و قطر وی
کتابت کند پس آیات حربیه و عدادت را لعد و مقرر بر آن لوح بخواند پس
آیه فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین را
۷۲۰ بار بر آن معمول بخواند و این آیه را نیز بر لوح نویسد که داخل باشد
پس در خرقه سیاه بپیچد و در کوزه نو دفن سدد و آن را یکجا در دو دره

۱۲۱

را که گذارد که حرارت در آن دو دخان بشود و دفن کند یا در منزل وی بعد از ۷ روز آثار
بدی و بد احوال پدید آید ~~فصل هفتم~~ در تسلیط فقر و فاقه بر دشمنان و تضییق
معیشت بر ایشان اگر کسی لوح مفردات را کتابت کند با آنچه در داخل و خارج
و قلب و قطر وی نوشته است و آیات حربیه و عدادت را لعد و مقرر بخواند و بعد
از آن سوره قمر را لعد و حروف آن حروف عدد والبسمله نیز داخل باشد
بر آن لوح بخواند اگر سوره را بر ظهر او نوشته باشد بهتر باشد پس معمول را
در خرقه که از مزابل چیده باشد و پاک نشسته بپیچد و در ویرانه زار از مردم
دور است دفن کند و اگر در منزل معمول شود و ویرانه باشد آنجا نیز کند و بعد از
۴۰ روز آثار فقر ظهور آید و اگر کسی همین عمل که گفته شد از کتابت لوح و تلاوت
آیات حربیه و عدادت بجای آرد و بعد از آن سوره تبت را صد بار بر آن معمول بخواند
و آن را در خرقه بپیچد که از جنبه که ایشان گرفته بخانه جنس در اسرای معمول
دفن کن و اگر در موضع وی موضعی ویرانه بود که آنجا دفن کند بهتر بود و آنچه
مقصود است بعد از هفته ظهور را آید و آثار حرارت شود ~~فصل هشتم~~ در تسلیط
تمیات محرقه بر تملک و نفقه اگر کسی لوح مفردات را با جمیع آنچه نوشته است در قطر
و اطراف و قلب وی وقتی که قمر در برج آتشی باشد کتابت کند پس آیات حربیه
و عدادت را لعد و مقرر تلاوت نماید و بعد از آن آیه فاخذه ربه و ما ادراک
ما هیه نار حامیه را ۱۰۰ بار بر آن معمول خواند پس آن را در خرقه از جامه نو
که به آتش سوخته باشد بپیچد و ظرف را در ظرف مسین سه دو آن را آتش
شده و تر دیگ شود و به آتش وا نهد که اکثر اوقات گرم آتش برود و دفن کند چنانچه
اثر گرمی از آن طرف است و از آن محل معمول سرایت کند چنانکه بعد از شبانه روز
آثار حرارت و تب و اسهال معمول ظاهر شود و تا آن در آتش گرم بود حال معمول
اینچنین باشد اگر خواهد که او زایل شود معمول را بیرون آرد و در جوی آب چنانچه
چنانچه شود که اثر از وی نماند و آثار حرارت از وی برطرف شود و اگر کسی لوح مفردات را تمام و کمال

بوسیله پس آیات خولت و عداوت العدد و سین [illegible] تلاوت کند بعد از آن آیه فی سموم
و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم را ۱۲۰ بار بر آن معمول خوانده و [illegible]
[illegible] سه بجد دو [illegible] آهنی [illegible]
[illegible] دفن کند که عداوت آتش [illegible] بعد از آن [illegible]
باشد که [illegible] **فصل نهم** در تسلیط صداع و کسر الاعضا بر
اگر کسی لوح مفردات را تمام و کمال کتابت کند در زیر آن مربع مستطیل رسم کند
و در آن این ۷ سین متصل بهم [illegible] چنانچه [illegible] مسطور شود پس بجمیع
اطراف و جوانب آن لوح را [illegible] مرقوم است و در داخل و خارج [illegible]
[illegible] از آیات خولت و عداوت العدد و مقرر [illegible] خواند
و آیه ضربت علیهم الذلة والمسکنة و باءو بغضب من الله ۲۵ بار بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر اعضا خلاصی [illegible]
مستطیل [illegible] **فصل دهم** در تسلیط
[illegible]
[illegible] مفردات ۲ تمام و کمال [illegible] در داخل و خارج [illegible]
[illegible] از آیات [illegible] و عداوت العدد و معلوم [illegible] خوانده [illegible]
[illegible] کتابت کند و [illegible]
[illegible] الصورت [illegible] العدد [illegible] آیات [illegible]
عداوت و آیه [illegible] ۲۵ بار بر آن صورت خوانده [illegible]
[illegible]
[illegible] کذلک [illegible]
[illegible]

بر آنجا که [illegible] باشد و معمول [illegible] محفوظ ماند [illegible]
[illegible] باشد که معمول [illegible] که معمول [illegible] از آن خلاصی کند معمول را
بیرون آرد و از آن [illegible] و صورت را باطل کرده اند تا خلاصی شود
فصل [illegible] در تسلیط امراض [illegible] بر اعدا و اصلاح [illegible]
[illegible] مفردات تمام و کمال کتابت کند پس آیات [illegible]
[illegible] و معلوم [illegible] کند و بر لوح [illegible] از آن [illegible]
ذات الیمین و ذات الشمال [illegible] غضب الله علیهم [illegible]
[illegible] را ۲۵ بار بر آن لوح خواند پس [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از آن قطره [illegible]
[illegible] معمول را [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] شفای وی کند لوح [illegible]
[illegible] مفردات [illegible]
[illegible] زعفران و گلاب [illegible]
[illegible] کند و بعد از آن ۲۰ بار [illegible] الاشفاء [illegible]
[illegible] شفا [illegible] القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین [illegible] معمول را [illegible] کند
[illegible] مقدار [illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دوازدهم** در [illegible]
[illegible] مفردات را تمام [illegible]
[illegible] در داخل و خارج [illegible]
[illegible] کند پس آیه [illegible] عداوت بعد

مقدر بران معمول خواند وسوره اذا السماء انشقت را ۲۵ بار تلاوت کند و بهر بار
چو معمول نفث کند پس او به سر دود در رشته معمول پیوند کند و اثر در استخاره
بنفر سر حمار را القا دامر ذوالزلزلت فتحه واخربت وباره و سلام علی نوح
فی العالمین و الحمد لله رب العالمین و اذان را که بر خانه وی رفته
باشد براه دیگر برگرداند پس ان الحکم بمعمول خود آید و هوی آیه بر زرکی درآید و جمیع
اعضای خود را و جامهای خود را بوسه تخصیص بها و کفشهای خود را و پس
معمول اهل اعضا و اثری که بجا آورده مقصود ظاهر گردد و ان شاء الله تعالی دعا
سر الصدور رحمة الله علیه فرموده است که عامل هر که درین و سایر اعمال بهتر بیاید
خدا بتعالی شرسد و در حرز مراحی بعون الله تعالی کار از فرمانده که ان خطای اکرات خان
الله یجاز من کل النقص کاکب این عملیات نمود با اسم کشته و در النفسا و من سبحات القائلنا

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یا قدیم یا قدیم یا خفی یا وفی یا قائم یا دائم یا واحد یا احد یا صمد
یا فرد یا وتر یا حی یا قیوم برحمتک استغیث قرشا ملاد ملاد
تنو یا شهوتیا تلتا ادر طا بطیا طوطیا ها یا الله هیا اهیل مهیل
هرجرا هواییل مطواییل ...وا ... ایل علی جابیل قرقانیک کلا
زهیاییل بون ذرعاییل طوراییل بقفاتا یریر مهل شین بر کطاییل طورطاییل
سقرسراییل اده دوبه تغیین تیل هرداییل سطناییل منطوبه شنوده
بربون تقریون مالیش الوش ادارم رسایه من یاییل رطوشا ادن فون
شرداییل شمخماییل شلحوتا ملخوتاییل زدخور طاییل مغطریب
مغطریب برد فی برمی اذ دمیاه ادکرب قرما هییل نهرطاییل
النهاهی النهاهی نلش مکوبه شکو باشا مطرب اهلی یا شاطاییل

اشخ

۱۲۳

اشخ طیثون ارجون ابرجون تد الیش الا الی الله تصیر الامور خفف
الیاس ایاس

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم بکهکهیج کهیج مکهیج شمکهیج بعشلی جلد جید نهجها
هثلج ور در ق و ر و ر ق مهمها لج تعزتک و بقدرتک الا
ما اشدت سمعه و بصره و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
سعیکطیال مهمیصال لا اله الا الله محمد رسول الله
سلیمان خلیفة الله الفسطیال شوشحیال شحولحیال بهیا
انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی
مسلمین اول ده بار بگوید یا جمیل و بعد از آن ۳۳ بار بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و
بعد از آن بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
وانی درود بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد المرسل الی ما
منت اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد المؤمنین و الکافرین اللهم
صل علی محمد و آل محمد بعدد الرسل و القطر جمیع الانبیاء و بعد از آن
شروع نماید بسم الله الرحمن الرحیم یا اسرافیل بحق شموطیثا یا ایها المزمل
قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا فقط ابرز سرعقم
بحق الله یا اله الالهة الرفیع جلاله یا الله یا اسرافیل بحق بعدد سوادوذ علیه
ورتل القرآن ترتیلا یا دردائیل بحق حوتایع انا سنلقی علیک قولا ثقیلا
یا الوسائیل بحق صلحیوخ ان ناشئة اللیل هی اشد وطاء و اقوم
قیلا اینجا اشارة است در وقت حاجت بگوید الحی رعیبی و کریبی وعاحب
در خاطر کند را له یا شکفیل بحق جحوه ان لک فی النهار سبحا طویلا
یا ارفائیل بحق حجطر کورد اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا سلاموا کیل

بحق المفلحون اینجا اشاره دو بیت ۳ بار چون اسم بالخواند و بهر حاجت
که دارد بخواند که الغنی کریم رحیم رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فا
تخذه وکیلا یا جبرائیل بحق کهکهٰ واصبر علی ما یقولون
واهجرهم هجرا جمیلا یا جبرائیل بحق کهکن دسیطح وذرنی والمکذبین اولی
النعمة ومهلهم قلیلا یا رولائیل بحق داه اشاره سیوم ست چون این آیه
رسد چون آیه تکرار کند که الغنی رحیم کریم ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما
ذا غصة وعذابا الیما یا جبرائیل بحق للمختف یوم ترجف الارض والجبال
وکانت الجبال کثیبا مهیلا یا کلکائیل بحق ستکظ انا ارسلنا الیکم رسولا
شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول فا
خذناه اخذا وبیلا فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء
منفطر به کان وعده مفعولا یا حولائیل بحق دبنوفی ان هذه تذکرة
فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا یا ردیائیل بحق بطاهونان ربک یعلم
انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه وطائفة من الذین
معک اشاره ۴ چون برو الله یقدر اللیل والنهار رسد چون ۳
بار تکرار کند وان اسم را یکبار فلا تبخی یا ذا الفضل العظیم یا من بقدرته
اقبل اقض حاجتی فانک قادر وانت علی کل شیء قدیر بعد از آن هاء
خواهد والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرءوا
ما تیسر من القرآن علم ان سیکون منکم مرضی یا من رائیل بحق ترالشفی واما
اشاره ۵ چون بآخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله
رسد چون الفاظ را ۳ نوبت بخواند وحاجت بخواهد و بگوید که الغنی
رحیم کریم وآخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله وآ
خرون یقاتلون فی سبیل الله فاقرءوا ما تیسر منه واقیموا الصلوة وآ
توا الزکوة واقرضوا الله قرضا حسنا یا الوماسیل بحق ضمنوت وما تقدموا

لانفسکم

لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم اجرا اشاره ۶
چون باستغفروا الله رسد سه مرتبه استغفر الله العظیم تکرار کند بعد
سوره تمام کند و هر حاجتی که دارد الناس کند از برای حاجت
بگوید الغنی رحیم کریم واگر از برای عدو باشد بگوید الغنی
جبار و قهار رب تو دشمن را هلاک گردان واستغفروا الله ان
الله غفور رحیم اللهم صل علی محمد وآل محمد بعدد الرمل والحصا
اللهم صل علی محمد وآل محمد بعدد المؤمنین والکافرین اللهم صل
علی محمد وآل محمد بعدد القطر والمطر وجمیع الانبیاء والمرسلین
اللهم صل علی محمد وآل محمد بحق یا ایها المزمل ان تزملنی وادوا
من عیوب الباغین والطاغین والحاسدین من اهل الجن والانس
بک برحمتک یا ارحم الراحمین باید که در روز شنبه الستفتح اگر خواهد کند
باید که غسل کند یعنی ... اول کاتب امیکه روزه بدارد واین عمل در رجب
وشعبان و رمضان بهتر باشد وکیفیت او آنست که روز شنبه ابتدا کند پنج نوبت
بخواند و روز یکشنبه ۵ نوبت بخواند تا روز پنجشنبه پنج نوبت بخواند چنانکه روز
جمعه یازده بار بخواند چنانکه یکهفته تمام شود پنجاه نوبت بخواند و هر روز بعد سوره فتح
بخواند چنانکه ۲۱ بار ... و بعد از آن این دعا بخواند بعد از نماز صبح
بسم الله الرحمن الرحیم یا من اذا تضایقت الامور فتح لها بابا لم تذهب
الیه الاوهام ضاقت علی اموری فافتح لی بابا لا یتصل الهمی
انک علی کل شیء قدیر ما شاء الله ذلک علی الله یسیر وبالاجابة جدیر
اللهم افتح لنا ابواب رحمتک یا رحمن وابواب لطفک یا لطیف
وابواب کرمک یا کریم وابواب رزقک یا رزاق وابواب
نعمک یا فتاح اللهم بحق انا فتحنا لک فتحا مبینا وینصرک
الله نصرا عزیزا وبحق انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا

و بحق سید جارحیئا او بحق وحلوا اساور من فضة و سقیهم ربهم
شرابا طهورا اللهم یا مفتح فتح یا مسبب سبب و یا مسهل تسهل و
یا مفرج فرج و یا مکرم کرم نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین
یا راحم المساکین یا امان الخائفین و یا غیاث المستغیثین و یا اله
العالمین و یا ناصر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی علی سیدنا النبی
محمد و آله الطاهرین و بعد از فراغ این دعا بخواند که ما شاء
الله لا قوة الا بالله اللهم لک الدنیا و الآخرة تعطی من
تشاء و تمنع من تشاء اللهم انک غنی فاغننی من الفقر و ما
لعلة الفقر دینی و دنیای فی عبادتک منها و الی سبیلک
برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم انی اسئلک بکلماتک و بما
تحت عرشک و سکان سمواتک و انبیائک
و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی
من امری عسر فاسئلک ان
تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تجعل من امری
فرجا و من العسر
یسرا برحمتک یا ار
حم الراحمین
تم

هذه نسخة الاسماء من تصنیف زبدة العارفین [illegible] بتصحیح [illegible]
و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و ثنای ایزد دانای توانا و نعت و ثنای سید انبیا رسول خدا که [illegible] نوای
والی ولایت علی [illegible] و اثنی عشر آل [illegible] حضرت مولانا چنین گوید بنده [illegible] کمال الدین
حسین ابن علی الکاشفی [illegible] که این کتابیست [illegible] جواهر الاسماء [illegible]
اسماء حسنی [illegible] و طریقه دعوت و شرایط [illegible] الطریق [illegible]
[illegible] که [illegible] التماس [illegible] الهی [illegible] تحریر یافته [illegible]
[illegible] الی مقاصد [illegible] که [illegible]
[illegible] این نوع [illegible] نساخته [illegible] منها [illegible]
نقل کرده اند و این [illegible] و [illegible] گفته اند و [illegible]
که این مجموعه [illegible] نظر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ائمه [illegible] نفس [illegible] نقل شده
[illegible] بود [illegible] اولیا [illegible] مسائل الکلیه [illegible]
شده بود [illegible] که از [illegible] ظاهرات [illegible]
نموده در کتاب [illegible] که بتوفیق الهی و هدایة [illegible] طریق [illegible]
[illegible] گوید که [illegible] نشر [illegible]
[illegible] ارباب کشف و اصحاب [illegible] فیض [illegible]
[illegible] شهود و [illegible] غیبی و [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] کتاب [illegible] رسول خدا و کلام [illegible]
علی مرتضی باشد [illegible] ارباب علم مشتهر [illegible] کتاب [illegible]
جلیل [illegible] مصحف فاطمه
است [illegible] باشد در توریة موسی و انجیل عیسی و زبور
داود و کتاب الله [illegible] حضرت [illegible] صلوات

کہ علم خاص به نبی علم [illegible] است جمیع علمای امامیه بر آن آورده اند و مشهور ترین
به ترتیب و مرتبه هر چه [illegible] بود در سماعت از آنچه خواهد بود و علم القلوب و نکت ها
[illegible] و حوادث [illegible] فی الانفس والاسماء و ذوات و در کوهها از [illegible]
علی [illegible] الاحمر [illegible] راستی که نزد ائمه معصومین است جفر احمر و آن [illegible]
[illegible] و آن السلاح پیغمبر و جامه و عمامه آنحضرت روایت میکنند [illegible]
[illegible] عمال [illegible] که کوفی بود نزد ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق [illegible] که داخل شده
[illegible] آن [illegible] الذی [illegible] کفته اند [illegible] که نزد [illegible] السلاح [illegible] نزد [illegible]
بن الحسن المثنی است آنحضرت گفت [illegible] بر شما [illegible] که دروغ گفته اند [illegible]
قسم [illegible] که [illegible] الحسن [illegible] اصلی [illegible] حسن
[illegible] نکرده [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] میکویند [illegible] نشان [illegible] داستان جامه آنحضرت گفته [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] دروغ میکویند پس گفت [illegible] که نزد من است [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] مغفر و جامه [illegible]
آنحضرت نزد من است الواح موسی و خاتم سلیمان بن داود [illegible] که موسی
آن [illegible] و نزد من است آن اسم که [illegible] اول [illegible]
میان مسلمانان [illegible] از [illegible] مسلمانان می آید نزد من است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پس فرمود که [illegible] سلاح پیغمبر در [illegible] مانند
تابوت بنی اسرائیل است در میان بنی اسرائیل بوده است که هر خانه که تابوت
[illegible] آمدی نبوت در اهل آن خانه افتادی [illegible] سلاح پیغمبر [illegible]
[illegible] امامت [illegible] پس گفت [illegible] محمد باقر [illegible]
[illegible] جامه [illegible] بر [illegible] بر [illegible] که [illegible]
ماند [illegible] شدم من [illegible] که [illegible] شدم و [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] قریب [illegible]

[illegible] از ابی عبدالله [illegible] که صحیفه [illegible] و صحیفه [illegible]
مخصوص آنحضرت بود و عجب [illegible] امیرالمومنین علی [illegible] و علم [illegible]
و جامه و عمامه آنحضرت نزد امیرالمومنین علی [illegible] است پس از وی الحسن بن علی
[illegible] از آن الحسین بن [illegible] پس بعد از آن علی بن الحسین [illegible]
[illegible] از آن محمد بن علی [illegible] بعد از آن [illegible] ابی عبدالله جعفر بن محمد [illegible]
امام [illegible] گفت [illegible] جفر ابیض [illegible] اهل البیت است
و جفر ابیض [illegible] که [illegible] تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب [illegible]
[illegible] و مصحف فاطمه [illegible] که نزد [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] حوادث عالم و [illegible] سلاطین از اول [illegible] نوشته است
[illegible] که نزد [illegible] جامعه [illegible]
[illegible] علی [illegible] است هفتاد ذرع [illegible] است [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] الیه [illegible] مطالب [illegible] دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] که خواص علوم [illegible] علی [illegible] جفر [illegible]
و صاحب کشف [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] امام لاحق [illegible] امام سابق [illegible] امامت [illegible]
بر آن [illegible] علوم [illegible] حقایق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کلمات [illegible] چنین [illegible]
[illegible] این اسرار [illegible] اسرار [illegible]
باشد [illegible] این [illegible] این [illegible]
[illegible] اینها [illegible] نفس [illegible]
[illegible] و اوصاف [illegible] انواع علوم [illegible] مشغول بوده اند [illegible]
[illegible] فرقه [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] علم [illegible]

سوک نموده‌اند و یافته‌اند که هر کس توجه خاطر فیض اثر باسم داشته باشد از اسماء
الحسنی چنانچه از هر زوج حجاب هزار موهوم معدوم معدوم خود بیس نمودند باسم از اسماء
حسنی و نیز از لسان نبوت بنای صلوات گشته که الله اسما و تنزل من السماء
فاطلب یعنی اسماء هر کس تا از اسماء الحسنی فرود آمده از جای طلب کنید طلب آنکه
تن داری از آن و وهم در کتاب جامع نیز آمده و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها
یعنی مرضای الله بنا بغایت حسن و طرح لیس که آن او را محمد
و نیز از لسان نبوت صادر گشته که ما خلق الله شیئا الا و کل باسم من الاسماء
الحسنی بوده و ترتیبه یعنی ایجاد ... در ترتیب الله
و روایت کنند وهب بن ... که از اسم ... که گفت طلب کردم ابی ...
محمد بن محمد صادق ... مطالب مقاصد ... فرمود ... باسم الاعظم
مطالب الاسم یعنی قصد کن باسم اعظم باری مطلبهای ... خود را
لکنم ... کفت ... از اسماء عبرانی که ٣٣ حرف است
است کز علی بن ابی طالب ... که اسم اعظم باری تعالی ٣٣ حرف
یکی از این ٣٣ نزد ... از برکت آن اسم ...
از سهر ... سلیمان بن داود ... آورده ...
... اسم ... حرف ... ظاهر شده ... ٣٣ حرف
دیگر ... اسم ... حرف ...
در علم ... باشد باید که از اسماء الحسنی طلب
نماید و طالقه مشغول شد و در اندک فرصتی ...
... که آن ...
... کما قال عز و جل و الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنکه جهاد کند در راه الله
به ... ایشان را ...

از جنب یس باید که ... طریقه مجاهده ... گرد ... روایت ...
که عزرائیل ... تمامی ... الا ... و ... آن در روایت ... که
فی ... من السماء ... فاطلبوا ... یس ... اسم ... نظر کرد
که عزرائیل العزیز ... آن مجاهده ... مراد ...
در جهاد النفس کوشند ... و ... کما قال عز و جل
و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنکه جهاد کند در راه ما
هر آینه ... ایشان را ... راههای خود ...
بر روی ایشان ... از جنب یس باید که ... طریقه ...
تا بر طواف ... روایت آمده که عزرائیل ...
... و در روایت ... که ...
من السماء ... یس ... نظر ... که عزرائیل
العزیز ... مشغول شد ... در اندک فرصتی ...
... مقدم ... و چون ... با صفوف ملائکه ...
... استعداد ... ماه ... که آن ...
... اسم ... و ... اسم
... که ... اجمعین ... اسماعیل
... ربوبیت بود ... اسم ...
... و ... تسلیم ... نهاد
و ... ابراهیم ... و مرتبه ...
... جبرئیل ... اسماعیل
... اسم ... الصدور ... عزرائیل ...
... مفهوم ... حاصل ...
... اسم ...

بجناب واد اهل بیا عطاء و هو اسم الاعظم یعنی جواب است که هر خدا استجابت کالامی
کند که بخوانند او را بدان اسم جواب گوید کو هی که سوال کنند او را بدان
اسم بی توقف جواب دهد او را بدان اندر سبب که او اسم اعظم است و چون اسم
اعظم اسمی با جابت است و اقرب با جابت بعض قبایح لازم بود تحقیق آن
وغیره و اندک قوه تمام دیار دنی بصیرت و انکس نساحقیقت و حصول علوم
لدنی و اطلاع بر اسرار و خفایا امور و موید شدن بنفوس قدسیه نزد ارباب
جفر و علم حقیقی و السنه بساء حظام نسبی است و آیات کلام ایزد اینه
مبلغ اگر کرده ائمه جعفر را در تحقیق اسم اعظم باری تعالی کمیدانستند و حدیث
بسیار و سخنان بیشمار است از ائمه هدی حدایق الدایق روایت
از محمد حنفیه آورده که اسم اعظم باری تعالی اسمیست که در جنبش آید دارند ارکان
امور نیارات ملکه متحیر و منتظر باشند که بنده از حق تعالی چه خواهد خواست نعوذ
بالله اگر مظلوم از ظالم انتقام کند بنور اندا و الهی را آتش هر جبار را و قهار را
نزد ولی الله است و به روایتی الصمد است و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
مرویست که فرموده اند در تعریف اسم اعظم باری تعالی که اسم که منشر با شد
از شش تب تلب تن یا هو یا من هو یا من لا اله الا هو است و از امام
زین العابدین مرویست که اسم اعظم آنست که انبیا در مصیبتها و امور داشته اند مرده
خدا تعالی را بدان خوانند بشنید خجالتی در دعای ایوب نبی واقع است که سبحانک
لا اله الا انت وجمعی بر آنند که آنست که ابراهیم را در وقتی که از دامن منجنیق
بآتش انداختند گفت و ان اذا توکل علیه العبد کفاه و بعضی برآنند
که آنست که یونس در شکم ماهی خواند و ان تاذنوب کل وحید و گروهی بر آنند
که آنست که موسی و هارون نزد فرعون خواند خدا که و ان القهر الناصر
و اسمع السامعین و یا امان الخائفین و فرقه بر آنند که است
که موسی در هنگام قتل عوج خواند و ان یا دافع البلاء و یا ...

کل صاحب البلک مجیب و معراج اه بر آنست که آنست که حضرت عیسی خواند
که و ان یا کهف اللاجیین و امان الخائفین باب چون در اسم
اسم اعظم بدین مقام رسید میخواهست که در احادیث و روایت که اهل نقاده اند
وغیره نقل کرده اند که نماید باین نسخه خالی نباشد آنحضرت فرموده اند بسم الله
الرحمن الرحیم اسم الله الاعظم یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نام خدای
اعظم است هر کس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید فرشتگان گواه باشید که
بخواند بنده بر حمن و رحیم ببخشیدم من او را در دنیا و عفو کنم گناهان او را
و روایت میکند علی بن حمزه از مقتدای اصبایة ابی عبد الله که آنحضرت فرموده اند
که اسم اعظم فی الفواتح الکلام یعنی اسم اعظم باری تعالی حروف مقطعه قرآنست
و از امیر المؤمنین ع عبد الله بن عباس مرویست که آنحضرت فرموده اند که در
فواتح سورها قرآن نه اسماء است که اگر ترکیب او کنند ترکیب اسم اعظم
اعظم است مثل دور الر و حم که بوده الرحمن است و المر و طه که
الطاهر است و الم و طس و ق که بوده المقسط است و الم و یس که
المبدات و بر من مجلبه و من جنابی قم حروف بعضی با الهی اسم اعظم حاصل
روایت میکند عمر بن التوبه از ابی عبد الله و مرلانا و مقتدای اهل الست
جعفر بن محمد صادق که گفتند که خواص اصحاب خود را که تعلیم کنم شما را اسم
باری تعالی گفتند آری یا ابن امیر المؤمنین تعلیم کن بیاموز ما را فرمود که
بخوانید سوره فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و آیة الکرسی و انا انزلناه
و القدر و بخواهید از خدا تعالی آنچه میخواهید روا شود مراد در سوال و سلیمان
بن جعفر الجعفری روایت میکند از الصبغة طیبة رسول خدا امام همام علی بن
موسی الرضا که هر کس بعد از نماز فجر صد بار بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عمل کند بعد رسیدن اعظم از ...
نزدیکتر باشد و از آنجا که این کلمات ترکیب ترات بسم اعظم که جایی کلم

بغدادی روایت میکند عبد الله بجلی که از مقتدای ارباب هدی موسی بن جعفر علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که اسم اعظم خدای تعالی یا حی یا قیوم هر کس بگوید یا حی یا قیوم
جواب رسد لبیک یا عبدی لبیک یا عبدی و روایت میکند ابو الحسن بن
… از ابی محمد بن حسان علیه السلام که اسم اعظم بعنوان رحمن و دو دیگر ابراهیم است که از
سیاسی حشم بغدادی روایت میکند انس حاجب از پیغمبر صلعم که در غزوه … بودم که
کنار … آمد … افتاد و در حالتی که … بقصور کرده بود و میگفت
که اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات
والارض یا ذا الجلال والاکرام بجواب گفت آنحضرت که میدانید که بچه اسم
دعا میکند این شخص گفتند خدا و رسول بهتر میدانند گفت والله خدا را باسم اعظم و
… خوانده خدا … هرگاه که بخواند خواب او شود و هرچه که طلب کند خدا …
و دیگر روایت میکند اسماء بنت یزید که شنیدم از حضرت سید انبیا محمد المصطفی صلعم
که گفت اسم اعظم خدای تعالی در این آیات قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب
پس گفت هر که قرائت کند این آیه را هرگاه که بخواند خدای را …
… و هر چه خواهی بیابی و روایت کند عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از رسول
که اسم اعظم خدای تعالی در شش آیه است از آیات قرآن و در آخر سوره حشر
میکند این امام از سرور انبیا محمد المصطفی صلعم که آنحضرت فرموده اند اسم اعظم
خدای تعالی در سه آیه قرآن است البقره آل عمران و طه در بقره الم ذلک الکتاب
لا ریب فیه و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه وعنت الوجوه للحی
القیوم و روایت میکند ابو ایوب که در حدیث شنیدم که رسول صلعم فرموده که در
شبانگاه از مردی شنیدم که میگفت در دعا که اللهم انی … انت الله لا اله الا
انت الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد گفت بتحقیق
که خواند این مرد اسم اعظم خدای تعالی را و هرچه خواست اجابت شد روایت میکند
ابن عبد الرحمن که آنحضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلعم که شنید از شخصی که میگفت

اللهم انی اسئلک بانک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد گفت سؤال کرد این مرد باسم اعظم خدای تعالی
و بعد از آن قضای حاجت و روایت است که از عائشه که سؤال کردم از حضرت رسول
که مرا تعلیم کن باسم اعظم خدای تعالی گفت وضو کن چون وضو کردم گفت دو رکعت
اللهم انی اسئلک باسمک العظیم الاعظم الکبیر الاکبر چون این اسم را بیان
کردم پیغمبر فرمود که ای عائشه بتحقیق که اسم را ذکر کردم و روایت میکند انس بن
مالک که شنیدم از حضرت رسول صلعم که گفت یوشع … اسم … خدای تعالی
اعظم خدای تعالی … بود که هرگاه … در زمین … در حرکت آمدی
پس ستونهای … سحرگاه آمدی پس … خدای تعالی … بالای
ستونهای بودی و … در آمدی پس از … تعالی … آدمی … از
طعام … و … آمدی … که در حال … تو حاجت
خوانند اسم اعظم … از فرشتگان … از
که آدم … خوانند اسم اعظم … طلب کرد … آسمان …
و آن اسم اینست اللهم انی اسئلک باسمک الطهر الطاهر المطهر المقدس
المبارک المکنون المخزون المکتوب علی سرادق المجد و سرادق
المجد و سرادق القدرة و سرادق الجلال و سرادق السلطان ادعوک
یا رب بان لک الحمد لا اله الا انت النور البار الرحمن الرحیم
… الصمد عالم الغیب والشهادة بدیع السموات والارض و نور
… و قیامهن ذو الجلال والاکرام حنان نور دایم قدوس حی
لا یموت روایت میکند حمزة بن عبد المطلب که شنیدم از رسول صلعم که گفت اسم
اعظم … اینست اللهم انی اسئلک باسمک العظیم و رضوانک الاکبر
و در روایت دیگر آمده که عایشه … دیگر از … اسم اعظم … گفت
که اللهم انی اسئلک باسمک الطاهر الطیب المبارک الاحب الیک

اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت و اذا استرحمت به رحمت
و اذا استغفرت به غفرت روایت میکند عبد الله بن مسعود از پیغمبر صلعم که یکی
از اصحاب میگفت که اسم اعظم حق تعالی درین کلمات است که اللهم انی اسئلك
بمعاقد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك و اسمك الاعظم
و جدك الاعلی و کلماتك التامات و روایت است از عبد الله بن عباس که گفت
شنیدم از سید ابرار و شفیع روز جزا محمد المصطفی صلعم گفت بسم الله الرحمن الرحیم اسمی از
اسما الحسنی است میان او و میان اسم اعظم بمثل میان سیاهی و سفیدی چشم او
از یکی اولیای حق تعالی که طالب بود چند روز و سال از حق تعالی و مقام طلبات از ...
حق تعالی که تعلیم فرماید اسم اعظم خود در خواب دیدم که نوشته بودند در آسمان بصورت کوکب
که بدیع السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام محمد اکرم که این اسم
از خدای تعالی بجز دعوت این اسم الا که ازاد در سیدم و روایت میکند از امام زین
العابدین ع که آنحضرت فرموده که از حضرت ذو الجلال جل جلاله التماس نمودم که تعلیم اسم
اعظم خود شنیدم آواز فرشتگان که گفتند بگو اللهم انی اسئلك باسمك لا اله الا
انت رب العرش العظیم روایت میکند ابی صالح از آنحضرت شنیدم از فاضل که در
میگفت اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون المبارك الطاهر المطهر
المقدس روایت میکند از ابی یقظان که یکی از اولیا روزگار بود میگفت شنیدم
در خواب که قایل چیزی میگفت که گوش دار ای یقظان که بر تو بگویم اسم اعظم حق تعالی
از گوش بگفتم که حاضر و مستمعم گفت یا فارج الهم و یا کاشف الغم یا موفی
العهد یا لا اله الا انت ابی یقظان گوید که از تکرار این اسم هیچ
الا که مراد را سیدم و روایت میکند یحیی بن سلیمان از صدر چند از انبیا محمد المصطفی
صلعم که آنحضرت فرموده که یعقوب نبی میخواست که حق تعالی عزرائیل را بوی
فرستد چون بیامد ازوی پرسید که بحق آن خدای که ترا قابض ارواح ساخته
که بمن بگو که قبض روح یوسف کردی گفت لا والله پس سر بسجده نهاد و شکر باری

۱۲۰

تعالی بجا آورد و عزرائیل گفت یا نبی الله تعلیم کنم ترا اسم اعظم که خواب بینی یوسف
را بزودی آیا گفت از احسان تو چشم آن دارم گفت بگو که یا ذا المعروف الذی
لا ینقطع معروفه و لا یحصی به غیرك اطلب به منك روایت میکند
اسما بنت یزید که استماع نمودم از حضرت رسول صلعم بکرات که فرمود که اسم اعظم
باری تعالی درین دو آیه قرآن است که الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم روایت میکند زید بن علی
علی بن الحسین ع که شنیدم از جد خود امام حسین ع که از حضرت گفت که التماس نمودم
سوال از حضرت رسول صلعم که تعلیم کند او را اسم اعظم باری تعالی پس صلعم اعراض کرد
و بیان فرمود روزی از روزها حضرت رسول صلعم ام سلمه را که در اثنای سجده شنید
که میخواند که اللهم انی اسئلك باسمائك الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم
و اسئلك باسمائك الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم و اسئلك با
سمك الاعظم الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت
و انه لك الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات و الارض
ذو الجلال و الاکرام چون سر از سجده برداشت حضرت رسول صلعم بقابلیت متبسم
بر رو بنمود گفت ای ام سلمه فرشته قدس بزبان تو کلمه بود اسم سلمه ای بار
تعالی و آن تقریب یافتی باین کلمات روایت میکند احمد بن عیسی العلوی که
شنیدم از پدر خود ابی حسین علی بن الحسین ع که گفت شنیدم از پدر خود
امام زین العابدین ع که در مدت مدید و جهد بعید التماس از حضرت میکردم که تعلیم
کند اسم اعظم خود را شبی از شبها که قایم بودم در نماز تهجد در میان خواب و بیداری
که دیدم پیغمبر صلعم که نزد من آمد و بوسید مرا و ابروی مرا و گفتم طلب
میکردی از باری تعالی گفتم آنکه تعلیم کند مرا اسم اعظم خود ای فرزند بنویس
گفتم قلم و دوات ندارم گفت بنویس بانگشت در کف دست خود
یا الله ۳ بار وحده لا شریك لك انت المنان بدیع السموات و الارض

یا ذا الجلال والاکرام و با اسماء العظام و ذا العرش الذی لا یرام
والحکم الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و در تذکره علی بن الحسین ع و جید [illegible]
حروف ترتیب بر اسم اعظم و این روایت نیز از امام معتبر غریب لیکن بر طرازی که در فهم
ذکر نمودم تا برهان روشن شود و حقیقت احوال مسکین بن [illegible] گفت در خواب
در یک [illegible] که مرا بسیار الم کرده که دل از اولیای خدا [illegible]
دعا میکنید باسم اعظم ذاکر از خواب و در حال بیدار شدم دیدم مولای من امام
و مقتدای اهل ایمان موسی بن جعفر را [illegible] ایستاده و دستها برآورده
بجانب [illegible] گفت یا نور یا قدوس یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی
یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا یموت
یا حی لا یموت یا حی لا یموت یا حی حین لا حی یا حی حین لا
یا حی حین لا حی یا حی لا اله الا انت یا حی لا اله الا انت
بلا اله الا انت اسئلک بلا اله الا انت اسئلک باسمک بسم
الله الرحمن الرحیم العزیز المبین اسئلک باسمک بسم الله الرحمن
الرحیم العزیز المبین ان تفعل بی کذا و کذا [illegible]
[illegible] نیز [illegible] الله [illegible] رسیده و در کتب
[illegible] که اسماء اعظام [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا
رحمن یا الله یا الله یا رحمن یا رحیم یا نور یا نور یا ذا
الطول یا ذا الجلال والاکرام [illegible] روایت و احادیث [illegible]
[illegible] معتبر [illegible] واقع بود در [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در [illegible] قیامت محمد
المصطفی ص منقول است [illegible]
جواب [illegible]
[illegible] لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

[illegible] سرمدی منقول است [illegible] حکیم [illegible] بخشش
افروز [illegible] فرمود که اسم اعظم خدا است [illegible] انشا [illegible]
اسم به برکت [illegible] اسم در این دعا مندرج باشد اللهم انی اسئلک
بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک المنان بدیع
السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام [illegible]
[illegible] صحیحین روایت [illegible] جهان [illegible]
محمد المصطفی ص فرمود که اسم اعظم [illegible] دعا است که اللهم انی
اسئلک بانی اشهد انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد [illegible]
[illegible] ترمذی [illegible] روایت [illegible]
[illegible] فرمود که اسم اعظم [illegible] یا حی یا قیوم است [illegible]
[illegible] است [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] یا ارحم الراحمین [illegible] روایت [illegible] یا ذا الجلال والا
کرام [illegible] هر چه خواهی [illegible] مسئول [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] منقولست [illegible]
[illegible] محمد المصطفی ص [illegible] که دعا کند [illegible]
[illegible] الا انکه [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و
هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا
بالله و در مسند ابی داود و جامع ترمذی مرویست که حاصل [illegible]
[illegible] محمد المصطفی ص که هر کس بگوید بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو
السمیع العلیم [illegible]

الثقة و در صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داود مروی است از خوله بنت حکیم رضی الله عنها که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس فرود آید به منزلی پس بگوید اعوذ
بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق هیچ چیزی ضرر نرساند
و هم در صحیح مسلم و بر محدثان که هیچ منزل نزول نکند الا که این کلمات را بخواند
تا هیچ آزاری ضرر نرساند تا آن زمان که از آن منزل کوچ کند و این
حدیث در کتاب عمل الیوم و اللیله است و در روایت دیگر از رسول هاشمی قرشی
عالم که آمد مقصد ایجاد عالم که آنحضرت فرموده که هر که در صباح و شام هفت
نوبت این کلمات بخواند حق تعالی کفایت مرادات دینی و اخروی او کند
و کلمات اینست حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب
العرش العظیم و در منظرانی است که منبع جود و معدن الطاف
خاندان عبد مناف محمد المصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که دعای اوایل بخواند
اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجرنا من خزی الدنیا
و عذاب الآخرة و امام که در حیات بود از بلیات و آفات ایمن گردد و در
حاکم بالسند منقول است که شرف دودمان القرشی نقطه سر سپهر عبد المناف
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که اسم اعظم خدا تعالی در این سوره است و بعضی گفته‌اند
اول سوره البقره و آل عمران و سوره طه و بعضی گویند اجابت او
لیا الله یا حی یا قیوم که در این سوره است و بعضی گفته
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
است و الحکم اله واحد لا
اله الا هو الرحمن
الرحیم
۱۲۵۴

تم خیم م

م نم الم عدم درم یم کم علم لرم المشم تم جم تسم ام کم اجم عم خشم
اسم الم اقم دشم سلم ام حوم   حمیرم نظام ازیرم یترم مقدیرم
مطیرم بشیرم علیم قهیرم مسیرم حیضرم کریرم جسرم سیرم فقیرم کبیرم
جوبرم جبیرم کبیرم حریرم جهیرم یکیرم مسیرم وزیرم کظیم بکیرم
نعیم بهیم نعیم حلیم رحیم نیم نعیم شمیم تسنیم سلیم تیم سیم تعظیم عظیم
مقیم جسیم تسلیم تسنیم اقلیم سلیم تسنیم رحیم ابراهیم علیم یم نقسیم قوام کرام جیم عظیم
سیم مطیم تیم سقیم مجیم مقیم   علم اعلم ام عتم ستم الم اهم کم عدم رقم ستم
دم محترم عوم نجم لا وم حلم لرم قسم زیم نم عدم ارم یم مختتم

نشان و شدستان مان اشتان زکان خوان امان مهر جان نیان شاید مان
انگشتان اشتسان ملکان از حنان کسان مهمان اقبال و مال کمان دمان
فلان اکمشان حنان چینان فرنیان اشتیان نونیان البتیه مان دیجان
خبان خیان امتی نیار منذان خندان شدان زندان لسندان
نوار بهار دیدار مضار حصار خار جبار اینار اعیاد شکار تار دستار
رخسار تتار سپدار غفار شکوار خار نار سوار دار کوار دیدار
میدار ابوار هزار مهار البصار افتقار کردار جبار یار باد طیار
سیار خار اظهار ذوار بهار اسرار کار افتار شاد استغفار کفار
گفتار وقار بسیار شتار قرار خار آثار حصار و ار فکار سوسقار سوار
اغار الشیار قرار دوار بیار حسار مرار جبار خوار بهار نجار زار
سردار عار جار کسار جبار میشار ها رسرار تکرار گلزار حوار
عمار جار خار آثار ابوار احضار   وراک اوراک افلاک
خاک نک تاک جاک پاک المتدراک هلاک سجاک السماک
سماک خاشاک چالاک فراک تریاک امساک سماک
خلاک الشعاک سباک سراک هواک متاک استمساک

لان صمبت مهوش سبحان ملمان امان دبیتان نوان حاجان ردیار
اهان نشان دیوان لاسیکان یاد اعمال نحسان اماران اعلمان زمان
خان بان ردوفان معشوقان حرمان دوستان ماهان ملان محال زنان
کیهان علمان منوطان ندعیان شادمان خان ایرن لاسلطان زنان
حرنان سفطان اوا نزان تعبیر مالک خرمان فرشتگان دیوان
احیان نیان حیان سلطان ارمغان ظلمان
ارمان نیرنکان حیوان ضرمان رحیلان بهار
مکتان هنستان ستمان
ماهان
ویژان
نمان

الاخر بتقریر حقیقت
شهری بتجدید اخلاق در

منی کُ عواکُ کاواکُ سماکُ مغاکُ دُ خمنکُ سنکُ دلتنکُ فرسنکُ
فرهنکُ رنکُ زنکُ خلکُ سنکُ آهنکُ حل مستقبل اجل بشل

کل مل اتل بغل منقل محمل غزل کمل جدول میل حل نل حیل اجل
سنبل حنظل جمل حمل شل نعل محمل سبل خلل مندل تامل بدل بازل
مکفل نصل میل مختل دول خلل دغل مستعمل ازل زحل دلل
هبل اصل وحل منزل اوّل محل مهمل تُش دبید زاد میداد
حداد تُش دمُش دفریاد داد دفراد صباد استاد روراد شاد
شداد اعداد دابجد زیاد علاد فولاد مراد قناد احاد استعداد معاد
نهاد دادبهاد آباد کشاد دخاد ادلا داحداد انقاد حماد نژاد

استد مستد شکستد پیوستد ببستد استد حستد بر مجمر بسته
سه خنجر عنبر اکبر برور معبر ساغر کوثر اخضر مزمر تر در
شناور ابور رهبر لاغر برادر منبر دیگر دلبر سکدر
ششدر محشر ساغر داور انور مرجر کوثر کستر منظر مسطر
لشکر اخضر مرمر داور برهلر مغفر نگاور جوهر مشفر صفدر شهپر
محور خاور برابر مندر مادر کر معطر یاور گوهر عبهر کمتر
مصور درهور شاکر سمندر ازبر پران [illegible]
اتوانی خاقانی خانی بوقانی تسلیانی قربانی روحانی
جانانی نهانی نوانی جانی ترخانی نورانی تیانی کانی
بانی میرانی ارکانی خیابانی بنانی رانی کیانی نیرانی
بالانی جهانبانی نعمانی نمدانی بخردانی رانی جوانی
سلانی خانی سیرانی ارزانی فنی نقصانی صفاهانی
شروانی خاقانی سومانی پشیانی داماغی ایرانی شیطانی
فابانی بهانی یونانی گیلانی بارانی ازبانی نیتانی

[illegible]

سیحانی دینی میدانی عمانی تانی املکانی زنگانی زندانی
سبحانی طولانی جولانی [illegible] بازی نیازی نازی اعجازی گدازی
طرازی تازی فرازی پروازی ابازی نسازی مسازی رازی فرازی سازی
آوازی آغازی سوز هنوز روز نوروز فیروز مجیبت ایوبت
یعقوبت طوبیات محبوبت بخش هیچ هیچ گستاخ
آب کباب شراب عذاب مهتاب اصواب شباب خواب
باب آفتاب تباب حباب ثواب خراب شهاب
لبش گش فروش حوش فرادش سروش خروش پخروش جوش
نوش روش خموش خاش مرش غش ریش جوش خش کاش
عدالنی بسی جانی میرقص فرص غلط خط حافظ
سلاع شمع سف طرف اف علف صدف صرف
وف نجف عشق الاه کلاه لاه آه ماه کلاه راه
کاه سیاه جاه صواه شاه الله سپاه خوابگاه جاه
شاه بیکناه

[illegible]

[illegible] ۱۲۳۴ [illegible]

[illegible] ۱۲۰۸ [illegible]

هذا حرز دافع د بسم الله الرحمن الرحيم سيف قاطع للسحر والكذ

بسم الله توكلت على الله بسم الله العزيز المعز في علو عزه اعز عزيزا وكل عزيز
يتعززون بعزة الله فهو عزيز يا عزيز من الاول وبعده تعززت فمن اعتز
بدون عزك فهو ذليل فمن اعتز بك فهو عزيز ان الله لقوي عزيز وينصر
الله نصرا عزيزا لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم
بالمؤمنين رؤف رحيم فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة
على الكافرين اللهم اعزني في اعين خلقك واكرمني بينهم ولقد كرمنا بني ادم و
انه لقران كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين و
القيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم
على من يكفله فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجيناك
من الغم وفتناك فتونا عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة
والله قدير والله غفور رحيم اللهم الف بيني وبين الخلايق اجمعين كما الفت
بين ادم وحواء وكما الفت بين يوسف وزليخا وكما الفت بين موسى و
صفورا وكما الفت بين سليمان وبلقيس وكما الفت بين ابرهيم وسارة
وكما الفت بين اسمعيل وهاجر وكما الفت بين محمد صلى الله عليه واله و
خديجة عليها سلام الله قد شغفها حبا انا لنريها في ضلال مبين قالوا تالله
تفتؤ تذكر يوسف حتى تكون حرضا او تكون من الهالكين ه يا تمحيثا يا تماحيثا
يا موسطيثا يا سطيثا يا نطوثا يا بطوشيثا يا شليخوثا يا شلاخوثا يا صمصم كاهيا
اهيا شراهيا يا اذونوباجي يا قيوم يا حي وعنت الوجوه للحي القيوم اللهم اعطه
المودة والمحبة والشفقة في قلوب جميع بني ادم وبنات حواء كلهم محبة شديد
وان تميلوا ميلا عظيما شهد الله فالله هو الله حسبي الله سبحان الله الا ان حزب
الله هم المفلحون الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

هر كاه نعل ذر داتي انداردت دو هرس وديو هفت عشه بخواند مجرب وآزموده است

بسم الله الرحمن الرحيم

عزيمة من الله ورسوله الى كل جبار عنيد وشيطان مريد من ملوك الجن والشياطين
والطيارة في السماء والمسترقين السمع من السماء اعزم عليكم يا معشر الجان
والجنون والمتمردون والغاوون وجنود ابليس اجمعون والكاج وبني شمراج
وركاب الرياح وحمال السلاح وخالد وطارق وسابق والمذهب المعروف وميمون
الاحمر وملوك الجان والجن والسيدوك والسبع الملوك والحارث وابنه مرة و
شمهورش اقسم عليكم باسماء الله العزيز وبخاتم سليمان بن داود عليه السلام
ان تاتوا العزيمتي هذه فمن اطاعني فقد اطاع عزيمتي هذه ومن عصاني احرقته بنور
سبع القران وباسم العزيز الرحمن انه من سليمان يا مسلمين ابن ابو الليل الهندي صاحب
الفرس الفردي في السحاب القابض في نجوم الثريا بن دهش اليهودي صاحب الجبل
والجوكان الراكب على الحية السوداء ابن طقطقوش ودهش ابن شكل وخنديش
ابن ابو سعيد الزنبور يحيى بن برقان صاحب الجنود والاعوان ابن ميمون العمامي ابن
ميمون القيطايس بن ميمون الغواص بن ميمون صاحب السلسلة ابن الامراء وابناء
الامراء ابن الملوك السماء ابن الملوك اقبلوا يا ماليك الجان ويا خدمة طبقة بعد طبقة
وجيلا بعد جيل ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون وبالله الذي
قال للسموات والارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين وبحق شيخ الكبير القائم
على الكرسي الحديد اجيبوا بحق اسم الذي في خاتم سليمان بن داود عليه السلام حتى
دخلتم عليه وانتم توعدون من سلالة الفزع منكم خلوة عشيتين عبا المتين واجيبوا
واحرقوا قلب ٢ ٢ فـ على المحبة والعشق فـ ٢ ٢ تو كل يا ملك الموكل على هذه اليوم وانزعها
واهيجوها العجل العجل الساعة الساعة الساعة الوحا الوحا الوحا اهيا شراهيا يا نوخ يا مبتعوا

[illegible]	١٠٢٧	٣٥٢	١٣٢٢	[illegible]
٢٥٣	١٣١	١١١٢	٧٢٣	١٠٤٨
١١١٣	٧٢	[illegible]	٣٢٩	١٣٠
١٠٢٥	٣٥٠	١٢١	١١١٣	٧٢
علي	١١١٥	٧٠	١٠٢٧	[illegible]

[illegible]	١٩٧	٣٥٢	٢٧٢	[illegible]
٢٥٣	٣٤٨	١١٢٣	٧٢٣	١٩٨
١١١٣	٧٢	[illegible]	٣٣٩	٣٤٠
١٩٥	٣٥٠	٢٧٧	١١١٣	٧٢
[illegible]	١١١٥	٢٠	١٩٣	[illegible]

يا معشر الجن والجان عجلوا
بتهيج قلب ٢٢ على حب وعشق ٢٢ العجل الساعة
الوجا الوحا ياما كهولاخ احضروا ٢٢ على هذا
المكان يا شعيوثا ياما لسوليش يادا لثوش يا عليثا
عقيق يا عن يما اولى لمع عبس وجلبتموا اخطفتم
اكعهعا يا طليثوثا موشطيا هلعتيوث
احرقت واخذت قلب دعقل وجميع جوارح
٢٢ على حب وعشق ٢٢

يا معشر الجن والجان
من جنود ابليس من اصحاب التحرك
والوسواس عجلوا بتهيج وتحريق
قلب ٢٢ فلقمتوه وجلبتموه عجلوا
الساعة الحريق احرقت واستجبت
قلب ٢٢ على حب ٢٢

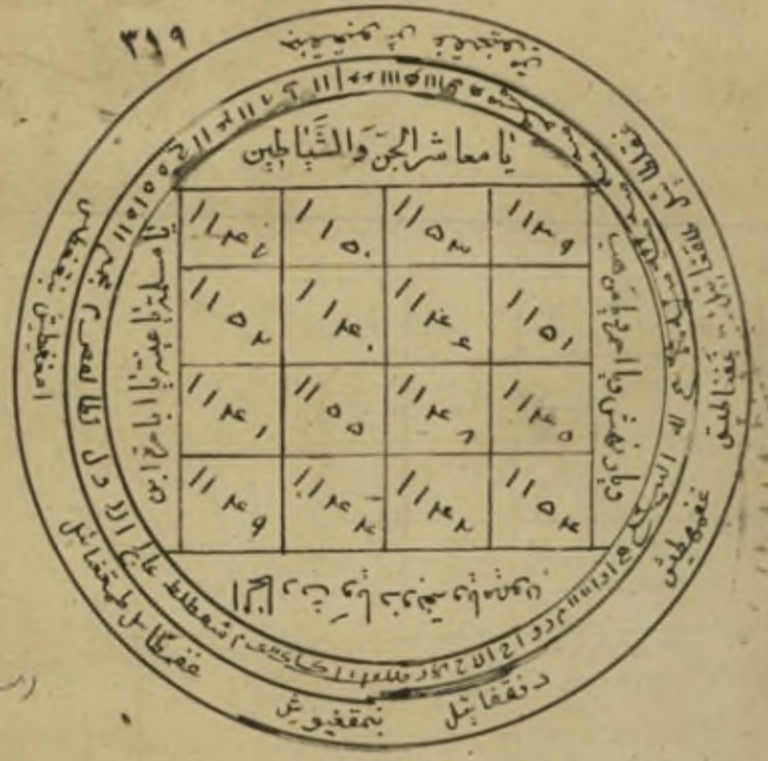
يا معاشر الجن والشياطين

اکا زب وج دهو

احضار بر قمر خالص با نحاس بنویسد در یازدهم ماه
که یک شنبه الحاق افتد در ساعت اول دوزمنظر یاد در آن
که هت سعید چهار درهر ذلعر توصل و صفتن نگار نقش کند و در وقت کندن بخور لبان و کندر باید کرد و هر کرد

یک دو حی طلسم

ابن پران	بکپیر	باچاپر	داداکل
پس سر	کوکل	تن تج	منتر
بان کت	نهوی	کروکیکت	مکسان
چری	چونا	سیاد	پر پر

پس هر روز چهل و هفده کر
، درزمی الله اذ ... دار

٨			١
	٢	٧	
٣			و
	٥	٤	

سیادی	بان کت	کوکل	داداکل
ابن پران	تن تج	مکسان	چونا
پر منترا	چرپکت	سکت	کردکی
نهوی	پر پر	باچاپر	پس سر

العجل فی حجبه هیجوا قلب

ومقصد هیجاشت دادا کل کوکل بان کت سیادی چونا مکسان
تن تج ابن پران کردکی سکت پری پکت پرمنترا پس سر
باچاپر پرپر نهوی

از برای آسانی وضع حمل بر چهار پارچه سفال آب ندیده بنویسد
یکی در زیر پای راست و یکی در زیر پای چپ و یکی پیش رو
و یکی عقب سر حامله گذارند وقت بیرون آمدن طفل چنان
زود بیاید که دو سفال زیر هر دو پا بشکند همین که طفل
تولد شد سفالها را زود بر دارند که اذیت بحامله نرسد

٢	٧	٦
	٥	١
٤	٣	٨

خانه اول ا اططهیال
خانه دویم مرتبه بططهیال
خانه سیم سه دفعه جططهیال ٩
خانه چهار ع دفعه دططهیال
خانه پنجم ٥ دفعه هططهیال خانه ششم ٦ دفعه وططهیال
خانه هفتم ٧ دفعه زططهیال خانه هشتم ٨ دفعه حططهیال
خانه نهم ٩ دفعه طططهیال در وقت نوشتن بخواند
بهکار محاسب کرام آثار رازموحی الملائکه اعدادی در دارای سطور آن
تمت ... الماکی ۱۲۶۹

کتابخانه
مجلس شورای ملی

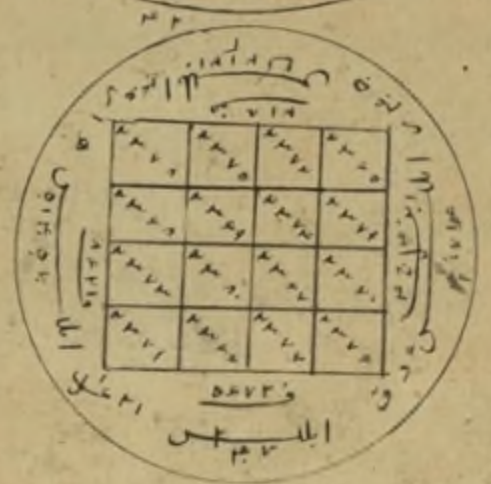

١٣٢٩

تاریخ شب پنجم ماه مبارک شعبان برای [illegible]
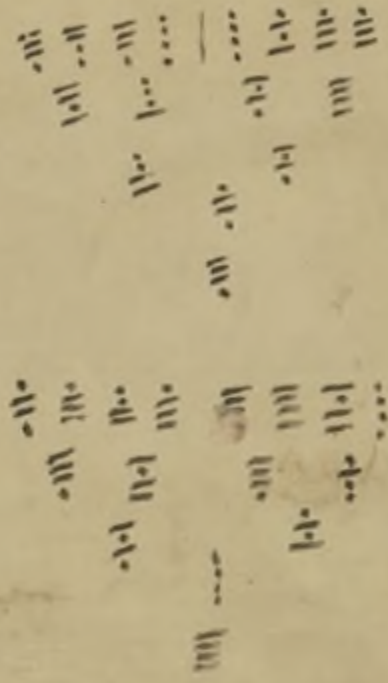
[illegible] سلطنت نشستن [illegible] در علم رمل [illegible]